



سیری در معارف اسلام

خبر و شرمسئله اساسی انسان

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد سجاده نازی آباد - دهه سوم محرم - ۱۳۹۳ ه.ش



www.erfan.ir

خیر و شر مسئله اساسی انسان (سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: محمد مهدی نجفی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: خیر و شر، از شناخت تا عمل ۹
- خیر و شر ۱۱
- ناتوانی عقل در درک کامل خیر و شر ۱۱
- مأموریت انبیاء و ائمه علیهم السلام، تبیین خیر و شر ۱۲
- سهولت عمل به دستورات الهی به نسبت آثار آن ۱۳
- مثالی برای تأثیر گسترده عمل به دستورات الهی ۱۵
- بازگشت به مسئله سهولت عمل به واجبات و ترک محرمات ۱۶
- مثال هایی برای آسان بودن ترک محرمات ۱۶
- اثر بزرگ ارتکاب حرام ۱۶
- داستان حضرت یوسف علیه السلام و سختی امتحان او ۱۷
- خداوند با امثال یوسف علیه السلام حجت را بر بندگان تمام کرده ۱۸
- مثالی برای ناقص بودن عقل بشر در شناخت کامل خیر و شر ۱۹
- نتیجه اعتماد تام به عقل در تشخیص خیر و شر ۲۰
- کم بودن تعداد اعتماد کنندگان به خدا ۲۱
- بیان موضوع سخن در جلسات آینده ۲۱
- روضه غروب عاشورا ۲۱
- جلسه دوم: تنها راه فهمیدن خیر و شر ۲۳
- یادآوری جلسه قبل ۲۵
- معرفی منبع برای پیدا کردن خیر و شرها ۲۶
- معرفی آیه مورد بحث برای بیان خیر و شر ۲۶
- زحمات انبیاء علیهم السلام بدون چشم داشت! ۲۶
- نکاتی اخلاقی و کاربردی ۲۷
- فضیلت سوال کردن در صورت عدم آگاهی نسبت به چیزی ۲۷
- پاسخ به سوال باید از روی «علم» باشد ۲۸
- آموختن از هر طریقی و بند گرفتن دائم ۳۰



خیر و شر مسئله اساسی انسان

- زحمات انبیاء حتی در آباد کردن دنیای بشر ۳۰
- بازگشت به روایتی که بیانگر زحمات انبیاء بدون چشم داشت بود! ۳۱
- استفاده اخلاقی از داستان موسی و دختران شعیب ۳۲
- ادامه داستان حضرت موسی علیه السلام ۳۳
- بازگشت به مطلب بی مزد بودن کار انبیاء ۳۴
- جمع بندی و بازگشت به موضوع اصلی برای جلسه بعد ۳۴
- روضه تشییع جنازه و دفن امام حسن مجتبی علیه السلام ۳۵
- روایت داستان موسی علیه السلام و شعیب علیه السلام ۳۶
- جلسه سوم: خیر و شرهای باطنی** ۳۹
- یادآوری ۴۱
- اشاره به آیه مورد بحث ۴۱
- طرح مسئله ویران بودن باطنی برخی زندگی‌ها در عین آبادی ظاهریشان ۴۱
- داستان مسجد ضرار، نمونه‌ای برای ویرانی باطنی در عین آبادی ظاهری ۴۲
- سجده بر روی حصیر توسط پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی بر رد ادعا اهل تسنن ۴۲
- برگرداندن اشکالی بزرگ‌تر به باور اهل سنت ۴۳
- بازگشت به داستان مسجد ضرار ۴۵
- بازگشت به آیه مورد بحث ۴۶
- سخنان محتضر با ریش و پاسخ پروردگار به او ۴۶
- همه در ید قدرت پروردگار ۴۶
- بازگشت به مکالمه محتضر با پروردگار ۴۷
- در قیامت چگونه اعمال محاسبه میشوند؟ ۴۹
- ترس از خدا چه ترسی است؟ ۴۹
- بازگشت به نحوه محاسبه اعمال ۵۰
- روضه حضرت رقیه علیها السلام ۵۱
- جلسه چهارم: فهمیدن خیر و شر حقیقی بدون معلمان آن ممکن نیست** ۵۳
- یادآوری ۵۵
- معلم نیاز داشتن قرآن برای توضیح مطالب آن ۵۵
- تایید علم ادبیات عرب ۵۷
- بازگشت به مطلب نیاز داشتن به معلم برای درک صحیح قرآن ۵۸
- خدمت اسلام به بشر و وضع جوامع بشری قبل از اسلام ۵۹
- روضه حضرت علی اصغر علیه السلام ۶۵



فهرست مطالب

جلسه پنجم: خیر و شرهای دروغین ۶۷

- ۶۹..... شست و شوی مغزی، یکی از بزرگ ترین گناهان
۶۹..... مواردی تاریخی از این گناه بزرگ
۷۰..... وظیفه مردم در برابر شست و شوی مغزی
۷۰..... شست و شوی مغزی ای که در مدینه اتفاق افتاد
۷۲..... کنترل نکردن زبان، عامل موثر تر شدن شست و شوی مغزی
۷۲..... شست و مغزی گناهی خطرناک تر از بسیاری از گناهان
۷۲..... آثار شست و شوی مغزی در اعمال عبادی
۷۳..... آثار شست و شوی مغزی در رخداد های اجتماعی تاریخی
۷۶..... شست و شوی مغزی در زمان امام سجاد علیه السلام
۷۷..... آثار اجتماعی شست و شوی مغزی در زمان حاضر
۷۸..... اهمیت گریه بر ابی عبدالله از نظر دشمنان اسلام
۷۹..... روضه دفن ابی عبدالله علیه السلام توسط حضرت زین العابدین علیه السلام

جلسه ششم: چند نمونه از خیرهای حقیقی ۸۱

- ۸۳..... حقیقت خیر چیست؟
۸۳..... معرفی یکی از خیر ها از منظر قرآن و روایات
۸۴..... این دنیا عکس العمل اعمال ماست
۸۵..... موید روایی برای این اصل
۸۷..... عکس العمل کار برای دستگاه ابا عبد الله علیه السلام
۸۸..... نمونه هایی از عکس العمل های دنیا در زمان حاضر
۸۹..... توصیه به مراقبت از اعمال برای درامان ماندن از عکس العمل ها
۹۰..... آثار التزام به مهربانی
۹۱..... یک مثال از شیرین شدن دنیا برای انسان مهربان
۹۱..... یک مثال برای تلخ شدن دنیا برای انسان نا مهربان
۹۲..... معرفی یک شر
۹۳..... مثال های دیگر از انسان های خیر و شر
۹۴..... روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

جلسه هفتم: چند نمونه از شرهای حقیقی ۹۷

- ۹۹..... اعمال خیر و شر ما عکس العمل های دنیوی و اخروی دارند
۹۹..... اثر دنیوی برخی از شرور حتی با آمرزیده شدن از بین نمی رود
۱۰۰..... مثالی برای گریبان گیری یکی از این شرور
۱۰۱..... حرمت رفتن آبروی مومن، حتی توسط خودش



خیر و شر مسئله اساسی انسان

- راهکار پرسیدن سوال از متخصص بدون ریختن آبروی خود ۱۰۱
- بازگشت به مثال شر گریبان گیر ۱۰۲
- قرآن از «نزدیک» شدن به گناه نهی می کند ۱۰۴
- ادامه مثال گذشته در مورد شر گریبان گیر ۱۰۴
- دستورات قرآن برای این است که گرفتار آثار این شرها نشویم ۱۰۵
- تحمل دوری کردن از شرها پاداش بزرگی دارد ۱۰۵
- مثالی برای پاداش بزرگ دوری از گناه ۱۰۶
- سنگینی حربه های زنان عشوہ گر ۱۰۷
- ادامه مثال بزرگی پاداش دوری از گناه ۱۰۸
- روضه حضرت زینب علیها السلام در گودال ۱۰۹
- جلسه هشتم: آثار خیر و شر به صاحبش بازمی گردد** ۱۱۱
- اشاره به مطالب گذشته ۱۱۳
- همه خیرها و شرها در دین بیان شده ۱۱۳
- هیچ خیر و شری در عالم گم نمی شود، و به صاحبش برمی گردد ۱۱۴
- مطالب حکما و شعرا قدیم، پر از مطالب آموزنده و مفید است ۱۱۵
- اشاره به جایگاه روحانیت از نظر علمی و محجور ماندن ایشان میان مردم ۱۱۷
- مقایسه هزینه و فایده روحانیت شیعه و مسیحیت ۱۱۸
- بازگشت به مطلب گم نشدن شر و خیر در عالم ۱۲۰
- نمونه ای یک شر که بعد از سال های طولانی به صاحبش رسید ۱۲۰
- نمونه ای از خیری که بعد از سال های طولانی به صاحبش رسید ۱۲۱
- روضه حضرت عباس علیه السلام ۱۲۳
- جلسه نهم: حرام و حلال های الهی خیر و شر حقیقی** ۱۲۵
- بیان خیر و شر در هر زمان، متناسب با مردم همان زمان بوده است ۱۲۷
- از خیر و شرهای بیان شده برای مردم حلال و حرام هاست ۱۲۷
- دو نوع حرام وجود دارد، حرام ذاتی و حرام عرضی ۱۲۸
- حرام های الهی به سبب ضرری است که به انسان میرساند ۱۲۹
- ممکن است ضرر های حرام خارج از درک ما باشد ولی خداوند عالم است ۱۲۹
- نمونه ای از لقمه حرام که اهل باطن حقیقت آن را می بینند ۱۳۱
- اثر لقمه حرام و رویدن گوشت از آن در روایات ۱۳۳
- جمع بندی و خلاصه همه مطالب گذشته ۱۳۴
- ارزش شرکت و برپایی مجالس امام حسین علیه السلام ۱۳۵
- روضه اربعین ابی عبدالله علیه السلام ۱۳۶



جلسه اول

خیرو شتر، از شناخت تا عمل

خیر و شر

کسی تاریخ این بحث را نمی‌داند، در کتابهایی هم که مطرح است، تاریخ برایش نوشته نشده، که از کی شروع شده، اما یکی از قدیمی‌ترین بحث‌هایی است که مطرح شده و بحثش هم پایان نگرفته، هنوز هم مطرح است، گفتگو است، و آن بحث، بحث خیر و شر است، که چه چیزی خیر است، چه چیزی شر است، به حقیقت خیر چیست؟ شر چیست؟

ناتوانی عقل در درک کامل خیر و شر

اگر گفته شود که قدرت عقل در حدی است که هر چه به خیر انسان است می‌تواند درک بکند، و هر چه برای انسان ضرر دارد، شر دارد، می‌تواند بفهمد، این یک حرف صد درصد دروغی است، چرا؟ چون قدرت عقل، توان عقل، یک قدرت و توان محدودی است، هیچ وقت این قدرت محدود، احاطه جامع و کامل به مسائل نمی‌تواند پیدا بکند، چون از یک نیروی محدود توقع دریافت کل را نمی‌توان داشت، که کل خیر را بفهمد و کل شر را بفهمد، با توجه به تجربه‌ای هم که تاریخ بشر نشان داده عقل دچار اشتباه هم می‌شود دچار خطا هم می‌شود، خیلی وقتها اعلام شده این خیر است، بعد معلوم شده شر بوده، این شر است، بعد معلوم شده خیر بوده. خب از یک نیروی اشتباه‌کار پیروی کامل هم کار غلطی است، اگر در دریافت کل خیر و کل شر، اشتباه نمی‌کرد، یقین بدانید خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را مبعوث نمی‌کرد، صد و چهارده کتاب آسمانی نازل نمی‌کرد، دوازده امام را قرار



خیر و شر مسئله اساسی انسان

نمی‌داد، از همان زمان آدم علیه السلام می‌گفت، برای درک کل خیرها و کل شرها به عقل خودتان مراجعه کنید. دیگر پیغمبر لازم ندارید، عمر صد و بیست و چهار هزار نفر را بیاید هزینه کند، و عمر دوازده نفر را صرف کند، و صد و چهارده کتاب نازل بکند. اگر عقل قدرت درک کل خیر و کل شر را داشت، چه نیازی به این صد و بیست و چهار هزار معلم بود؟ خب چه نیازی به ائمه طاهربین بود؟ چه نیازی به کتابهای آسمانی بود؟

مأموریت انبیاء و ائمه علیهم السلام، تبیین خیر و شر

ما وقتی که زندگی انبیاء علیهم السلام را نگاه می‌کنیم که بخشی در قرآن است، و زندگی ائمه طاهربین علیهم السلام را و به خود کتابها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم اینها فقط برای بیان آنچه که به خیر بشر بوده و آنچه که برای بشر زیان داشته آمدند. هدف دیگری نداشتند. کار دیگری نداشتند. امیر المومنین علیه السلام یک سخنرانی دارند، مربوط به اوائل حکومتشان است. شاید دو سه روز بود، مردم با ایشان بیعت کرده بودند، ایشان در مدینه منبر رفتند و در ابتدای سخنرانشان این جملات نورانی و ملکوتی را برای مردم بیان کردند: «ان الله تعالی انزل کتابا هادیا بینه بین الخیر و الشر»^۱، فرمود ای مردم، خداوند بزرگ یک کتاب راهنما برای شما نازل کرده، کل این کتاب دو بخش است، یعنی این صد و چهارده سوره این صد و بیست حزب این سی جزء این شش هزار و ششصد و چند آیه^۲، مجموعا یک نسخه دو

۱. إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا / نهج

البلاغه (للصباحي صالح)، ص ۲۴۲، خطبه ۱۶۸، شریف الرضی، محمد بن حسین، ۵۴۰۶ ق.

۲. شماره آیات قرآن در دیدگاه‌های مختلف به شرح ذیل است:

۱. ۶۲۳۶ آیه به شماره کوفی که به امام علی علیه‌السلام منسوب است و حمزه و کسائی و خلف، آن را نقل کرده‌اند؛

۲. ۶۲۲۶ آیه به عدد شامی، منسوب به یحیی بن حارث (ابی الحرث) ذماری و عبدالله ابن عامر؛

۳. ۶۲۲۰ آیه به عدد مکی، منسوب به عبدالله ابن کثیر که یکی از قاریان سبعة است و از مجاهد از ابن عباس از ابی بن کعب نقل می‌کند؛

۴. ۶۲۱۹ آیه به عدد بصری، منقول از قتاده؛



بخشی است، در یک بخش آنچه خیر و خوبی است برایتان بیان کرده، و در بخش دیگر آنچه ضرر و زیان است برایتان بیان کرده، دیگر خداوند متعال نسبت به شما چیزی بر عهده‌اش نیست، او مانند طبیبی است، که یک نسخه کامل برایتان نظام داده و در این نسخه روشن کرده که چه اموری به خیر شماست، چه اموری برای شما ضرر دارد.

سهولت عمل به دستورات الهی به نسبت آثار آن

حالا وظیفه شماست که دو تا کار بکنید، تا آخر عمرتان بیشتر از این دو تا کار هم از شما نخواستہ، یک آنچه که پروردگار فرموده خیر است برای زندگیتان انتخاب کنید، دو آنچه پروردگار فرموده ضرر دارد شر است از زندگیتان حذف کنید بیشتر از این هم تکلیفی ندارید، خودشان در جملات دیگر می‌فرمایند بهشت در قیامت و رضای پروردگار در دنیا و آخرت با این انتخاب و حذف، به دست می‌آید، فشاری هم ندارد برای آدم انتخاب خیر، چه فشاری دارد؟ ما در اذان و اقامه می‌خوانیم، «حیّ علی خیر العمل»، حیّ یعنی عجله کنید، بشتابید، به عملی که خیر بزرگی است خیر برتر است، خیر بهتر است، خب بلند شدن از رختخواب ساعت پنج و نیم صبح سخت است، خب من که باید بلند شوم روز را که نمی‌خواهم تا شب

→

۵. ۶۲۱۸ آیه، منقول از ابن مسعود؛

۶. ۶۲۱۷ آیه، عدد مدنی اول، این شماره به کسی منسوب نیست و اهل کوفه آن را به صورت مرسل از اهل مدینه نقل می‌کنند، و نافع؛

۷. ۶۲۱۶ آیه، منقول از ابن عباس و ابن سیرین؛

۸. ۶۲۱۴ آیه، عدد مدنی اخیر، که منسوب به ابو جعفر یزید بن قعقاع و شیبۀ بن نضاح است که اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری به واسطه سلیمان بن جمار از آن دو روایت کرده است؛

۹. ۶۲۱۲ آیه، منقول از حمید اعرج؛

۱۰. ۶۲۱۰ آیه، صاحی تفسیر تبیان این قول را از ابو جعفر که جزء مدنی اخیر است نقل می‌کند. ابن ندیم نیز آن را از ابی بن کعب، و زعفرانی نیز از عکرمۀ بن سلیمان نقل کرده‌اند؛

۹. ۶۲۰۵ آیه، عدد بصری منسوب به عاصم بن عجاج جحدری، و منقول از ایوب بن متوکل بصری؛

۱۱. ۶۱۷۰ آیه، منقول از عطاء بن یسار؛

۱۲. ۶۶۶۰ آیه، منسوب به میبدی.



بخوابم، حالا زود است؟ عیبی ندارد بلند شو. زود است؟ باشد، وقتی از رختخواب بلند شدی رفتی و با اندکی آب یک لیوان، کمتر از یک لیوان صورتت را رطوبت بدهی دو تا دستت را رطوبت بدهی با رطوبت دست روی سر بکشی روی دو تا پا بکشی، کار شاقی است؟ نه، کار مشکلی است؟ سختی است طاقت فرساست؟ نه بعد از تمام شدن وضو بیایی رو به قبله پنج دقیقه، سه دقیقه، در دو رکعت هر رکعتی یک بار، یک حمد بخوانی، یک سوره، یک رکوع بروی با سه تا سبحان الله، دو تا سجده بروی با سه تا سبحان الله، بعد تشهد بخوانی، سلام بدهی. نیازی ندارد بیدار بمانی خب برو بخواب، تو یک خیری را به دست آوردی، با به دست آوردن این خیر راه بهشت را باز کردی و راه رضایت خدا را، انتخاب خیر خارج از طاقت که نیست، کی می‌تواند بگوید من طاقت نماز خواندن ندارم هیچ کس، بله ممکن است بگوید دکتر به من گفته در توان تو نیست ایستاده این کار خیر را انجام بدهی روی صندلی بشین، خب بشین روی صندلی، طیب گفته نشستی روی صندلی، حتی روی میز خم نشو برای چشمت ضرر دارد، خب مهر را بردار بگذار روی پیشانی‌ات، اصلا مشکلی برای زبانم پیش آمده نمی‌توانم بگویم، خب نگو تمام نماز را از توی ذهنت بگذران، بعد که خوب شدی قضا دارد؟ نه، همان نماز، نماز حساب می‌شود؟ بله، همان نماز راه بهشت را باز می‌کند؟ بله، همان نماز راه رضای حق را باز می‌کند؟ بله، ما در اسلام خیر طاقت‌فرسا نداریم اصلا، گاهی برای آدم مهمان می‌رسد به نظرش می‌آید از بیرون غذا بگیرد غذا را می‌گیرد صورتش هم می‌پردازد می‌گوید چهارصد تومان بده خیلی آدم راحت از جیبش درمی‌آورد، چهارصد هزار تومان درمی‌آورد می‌دهد. حالا قرآن می‌گوید یک سال کاسبی کردی، سفر رفتی، مهمانی دادی، زیارت رفتی، لباس خریدی، طلا خریدی، یک سال برای خانه همه چیز خریدی، حالا یک سال که گذشته، صد هزار تومان از پارسال تا الان اضافه آمده، قرآن می‌گوید هشتاد هزار تومانش برای تو بیست تومانش حق خداست. اسمش "خمس" است. بده. پرداخت بیست هزار تومان شاق است یا چهارصد هزارتومانی که برای شش تا مهمان چلوکباب آوردی؟ هیچ کدامش. نه آن چهارصد هزار تومان سخت بود، نه این بیست هزار تومان. امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید خدا نسبت به شما، برای تامین سعادت دنیا و آخرت شما این نسخه



را کامل کرده. بیشتر از دو رشته هم در این نسخه نیست یا خیر را برایتان توضیح داده یا شر را، او دیگر چیزی بر عهده‌اش نیست، کامل است نسخه، کم ندارد، با توضیحاتی که پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام راجع به این نسخه دادند شما توقع چیز جدیدی دیگر نداشته باشید، چیز جدیدی دیگر وجود ندارد، همین‌هاست که حق است، همین‌هاست که سلامت زندگی شما را تامین می‌کند، همین‌هاست.

مثالی برای تأثیر گسترده عمل به دستورات الهی

ببینید ما هفتاد و پنج میلیون نفر هستیم الان، اگر این هفتاد و پنج میلیون نفر نماز درست بخوانند، نماز درست چیست؟ این است که صاد و صوت و سین حمد و سوره‌ام خیلی غلیظ باشد؟ نه، نماز درست این است که ذکر رکوع را ده بار بگوییم، سجده را پانزده بار بگوییم؟ نه، نماز درست چیست؟ طبیعی حمد و سوره را خواندن، که فرق بین صاد و سین و ظین و ضاد معلوم باشد، نماز درست این است که من الان می‌خواهم نماز بخوانم، لباسم باید مباح باشد، یعنی ملک حلال شخصی خودم باشد، می‌خواهم نماز بخوانم اگر یک دکمه حرام روی آستینم است نماز باطل است. دکمه برای کس دیگر است، می‌گوید راضی نیستم پیشت باشد، من با آن نمی‌توانم نماز بخوانم، در بیابان است برف و باران شدید است می‌خواهم در ماشین نماز بخوانم ولی یک چرخش از راه حرام است، نمی‌توانم نماز بخوانم در آن ماشین. آبی که می‌خواهم با آن وضو بگیرم اصلاً پول آب را نمی‌دهم. خب آن آب حرام است، نمی‌شود وضو گرفت، فرشی که می‌خواهم رویش نماز بخوانم باید مدیون صاحبش نباشم، پولش را از حلال داده باشم، خانه‌ای که می‌خواهم در آن نماز بخوانم باید غصبی نباشد، با پول رشوه نباشد، با پول دزدی نباشد، با پول جیب بری نباشد. این یک خیر در اسلام است که اگر هفتاد و پنج میلیون نفر نماز درست بخوانند، ما دیگر زندانی نخواهیم داشت، بدهکار نخواهیم داشت، رشوه خور نخواهیم داشت، اختلاس‌گر نخواهیم داشت، جیب‌بر نخواهیم داشت، موادفروش نخواهیم داشت، نود درصد این گناهان و مشکلات و به هم ریختگی‌ها برای بی‌نمازی و بدنمازی است، برای یک دانه از خیرهاست، بی‌نمازی و بدنمازی.

بازگشت به مسئله سهولت عمل به واجبات و ترک محرمات

خب حالا تامین این خیر در زندگی، کندن کوه دماوند با دندان است؟ این که خیلی کار آسانی است که من پنج صبح دو دقیقه بلند شوم نیم دقیقه وضو بگیرم سه دقیقه هم نماز بخوانم، دوباره بیایم تا هشت بخوابم کاری هم به خوابت ندارد خدا، آن پول دادن برای خدا طاقت فرساست، مشکل است؟ نه، ما ده برابر آن پولهایی که می‌خواهیم به خدا بدهیم، خرج می‌کنیم و می‌خندیم. هیچ هم بهمان سخت نمی‌گذرد اصلاً، مسئله خیری که خدا در قرآن بیان کرده همه از این قبیل است که شنیدید.

مثال هایی برای آسان بودن ترک محرمات

ضرر و زیان و شری که در قرآن بیان کرده این است که هر چی شر است علت شر بودنش این است که یا برای فکرت یا برای روحت، یا برای اخلاقت، یا برای بدنت، یا برای روابطت، یا برای خانواده‌ات، یا برای جامعه‌ات، یا برای دنیایت، یا برای آخرتت ضرر دارد زخم است، این حذف کردنش سخت است؟ مثلاً من هفتاد سال در دنیا زندگی کنم یک بار مشروب نخورم، این سخت است؟ یک زنا نکنم، سخت است؟ جیب‌بری نکنم، تقلب در جنس مردم نکنم، کلاه سر مردم نگذارم، ارث خواهر و برادرم را نخورم، سخت است؟ انجام ندادنی‌ها که سختی ندارد، باز انجام دادنی‌ها یک مقدار توان می‌خواهد که هزینه کنم، بله می‌خواهم نماز بخوانم یک مقدار باید توان بگذارم. اما می‌خواهم مشروب نخورم چه توانی باید بگذارم؟ یا می‌خواهم فحش ندهم دروغ نگویم، تهمت نزنم، چه توانی باید بگذارم؟ توان نمی‌خواهد که، انجام ندادنی‌ها نه پول می‌خواهد و نه توان، من می‌خواهم زنا نکنم چه پولی باید بدهم که زنا نکنم من پول نمی‌خواهد بدهم.

اثر بزرگ ارتکاب حرام

اما اگر این شرها را این بدی‌ها را، این گناهان را، این ظلم‌ها را این تجاوزات را، قبول بکنم و انجام بدهم، تمام وجود انسانی من لا به لای چرخ گناهان می‌تحلیل می‌رود خرد



می‌شود، نهایتاً قرآن مجید می‌گوید (از وجود شما جز عذاب قیامت که خودتان ساختید با گناهانتان هیچی نمی‌ماند)؛ نه انتخاب خیر سخت است نه حذف کردن ضرر و زیان و شرّ هزینه دارد. بعضی‌ها می‌گویند سخت است نمی‌شود دروغ است، چون اینقدر خدا نمونه دارد به رخ ما بکشد.

داستان حضرت یوسف علیه السلام و سختی امتحان او

من زمان دقیقش را نمی‌دانم، می‌گویند بین چهارده سال، که زمان کمی نیست، که این مسئله می‌گویند از چهارده سالگی شروع شده تا بیست و هشت سالگی، چهارده سال از اول چهارده سالگی به یک جوانی که کپسول شهوت و غریزه جنسی است. اگر غریزه نداشت و شهوت نداشت که مهم نبود کاری نکرده بود هیچ کاری نکرده بود، اگر این گرفتاری را در کاخ مصر یک آدم خنثی پیدا می‌کرد. یعنی یک آدم که نه زن بود و نه مرد بود اصلاً غریزه نداشت، خاموش بود، خب جواب نداشت بدهد که، می‌گفت نه. این نه ارزش نداشت که، چه ارزشی داشت؟ اما یک جوانی از چهارده سالگی تا بیست و هشت سالگی در کاخ در سالن‌های آئینه‌کاری، پرده‌های زربافت، فرشهای آنچنانی، زن جوان، شوهردار، عشوه‌گر، طناز، حيله‌گر، صد جور فن بلد بوده، چهارده سال یوسف علیه السلام را در خلوت کاخ به زناي محسنه دعوت کرده، زناي با زن شوهردار، اگر من و شما را در آن کاخ ببرند، در پنهان کاخ و دعوتمان بکنند چقدر مقاومت می‌کنیم؟ می‌گوییم سخت است نتوانستیم، یوسف علیه السلام که فرشته نبود او هم از جنس ما آدمها بود، از یک پدر و مادر به دنیا آمده بود انسان بود بدنش که بدن بشری بود، اما در این چهارده سال فقط یک جواب به این خانم جوان زیبای عشوه‌گر طناز داد. گفت معاذ الله، آنی که من را خلق کرده راضی به این عمل نیست جوابت را نمی‌دهم، و جواب نداد. آن زن هم عصبانی شد، نه سال او را به زندان انداخت. خب بیندازد. می‌ارزید آن زندان در مقابل این که آلوده نشوم پیش خدا، بی‌آبرو نشوم، جهنم برای

۱. ﴿فَاتَّوَلَّاتْنَا آلِيَّ وَوَدَّعَاهَا النَّاسُ﴾ / بقره: ۲۴.

خودم نسازم، زندان که طوری نیست. مشکلی نیست آدم یاد خدا باشد، تحمل می‌کند. -من هم دو سه بار زندان بودم. کارم فقط در سلول انفرادی، روزها این بود، نماز می‌خواندم، همه اش را، که وقت بگذرد، از صبح که بیدار می‌شدم نماز می‌خواندم، تا نهار می‌آوردند. نهار می‌خوردم، نماز می‌خواندم، تا ده شب بشود، خوابم بگیرد. - مشکلی نیست، خب برو زندان، رفت زندان، یک وقتی در زندان را باز کردند، انداختند او را در سلول - آن هم زندانهای فرعونها - قرآن می‌گوید، برگشت گفت «رَبِّ» ، پروردگار من، مالک من، کلیددار من، همه کاره من، اینها همه معنی رب است، «قَالَ رَبِّ السَّجُنُ»، این سلول که یک گلیم پاره در آن نیست، ما باید شبها روی خاک بخوابیم، آن هم با این مامورهای فرعون‌های مصر ﴿أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ﴾^۱، این سلول برای من بهشت است چون هیچ کس نیست من را به گناه دعوت کند ولی آن کاخ برایم جهنم است. چون من را به گناه دعوت می‌کنند. اینجا خیلی برای من بهتر است، محبوبتر است.

خداوند با امثال یوسف عليه السلام حجت را بر بندگان تمام کرده

خب چهارده سال به آن زن گفت نه چه هزینه‌ای داد؟ هیچی، مثلا دو میلیون داد که بگوید نه؟ گفت نه، نمی‌خواهم، ما توان نداریم در برابر گناه بگوییم نمی‌خواهم؟ همه ما توان داریم، اصلا خدا قیامت عذری را قبول نمی‌کند بگوییم نشد، نمی‌شد، نمی‌توانستم، مشکل بود، هر کسی این حرفها را بزند یوسف را علم می‌کند، می‌گوید چطور برای این شد؟ این هم که از نوع تو بود، شما قیامت به خدا بگو پیغمبر بود. چهارده سالگی که پیغمبر نبود. کجا پیغمبر بود؟ چهارده سالگی یک آدم عاقل فهمیده، شایسته، بادب، پاک و درستکار بود، کجا پیغمبر بود؟ پدرش بهش گفته بود ﴿كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ﴾^۲، در آینده، خدا تو را به مقام نبوت انتخاب می‌کند، در کاخ که پیغمبر نبود، در کاخ به عنوان یک غلام

۱. یوسف: ۳۳.

۲. ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾ / یوسف: ۶

خریداری شده زندگی می‌کرد، هو هم می‌کردندش، تحقیرش هم می‌کردند. این وظیفه عباد خداست که خیری که خدا گفته کامل هم گفته و خیرهایی هم که گفته خیر است، اشتباه در آن نیست، به آن عمل کنند.

مثالی برای ناقص بودن عقل بشر در شناخت کامل خیر و شر

شما جوانها یادتان نیست من هم خیلی یادم نیست آنهایی که هشتاد و هفت هشت سال نود سالشان است، یادشان است که لنین هشتاد نود سال پیش در شوروی گفت بهترین خیر برای کل انسانهای روی زمین که از همه مشکلات نجاتشان می‌دهد، و یک جامعه بی‌موج درست می‌کند، و همه به آنچه که باید برسند می‌رسند فقط و فقط ایده کمونیستی است، گفت این خیر است، این خیر واقعی است، هفتاد سال بعد در همین شوروی در مسکو "گورباچف" آخرین رئیس صدر هیئت جماهیر شوروی - من نشسته بودم پای تلویزیون - آمد در تلویزیون شوروی گفت کل مشکلاتی که ما کمونیست‌های جهان پیدا کردیم و بن بست‌ها و نشد خارج بشویم - آخرش هم نظام کمونیستی از هم متلاشی شد و تکه تکه شد - عیبش این بود که ما هفتاد سال است با خدا قهر کردیم، یعنی تفکر کمونیستی شراست، آنور آب هم دانشمندان امریکا و اروپا می‌گفتند خیر بشریت در اقتصاد کاپیتالیسمی است. اقتصاد سرمایه‌داری است. واقعا خیر بود؟ پس چرا الان انگلیس، یونان، اسپانیا، ایتالیا آمریکا هر روز علیه نظام سرمایه‌داری تظاهرات است؟ هر روز دارند پرچم می‌برند بالا؟ دیدید که؟ یک درصد و نود و نه درصد رویش نوشته است. یعنی نود و نه درصد در اروپا و آمریکا، در فقر اقتصادی دست و پا می‌زنند، تمام ثروت در چنگ یک درصد است. اگر عقل بلد بود کل خیر را پیدا کند که همان زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا پنجاه شصت سال بعد پیدا می‌کرد و اگر توان داشت کل شر را پیدا کند پیدا می‌کرد، زورش نمی‌رسد. تکیه به عقل جزئی ظلم است، خیانت به خود است، ما باید برویم سراغ عقل بی‌نهایت عالم، آنی که ما را آفریده. نه سراغ "لنین" و "دورکاین" در اروپا که بگوییم خیر ما در اقتصاد کدام است؟ این بگوید کمونیست او بگوید کاپیتالیسم.

نتیجه اعتماد تام به عقل در تشخیص خیر و شر

خیر ما در این است که ازدواج بکنیم زن برای خودمان باشد؟ یا نه، شما اروپایی‌ها خیر زن و شوهری را در چه می‌دانید؟ می‌گویید ما خیر را در این دانستیم عقد معنی ندارد، پایبندی معنی ندارد، تو زن و مرد از هر کسی خوشت آمد، خواستی هم بچه‌دار بشوی باهات ارتباط برقرار کن. دو تا سه تا بچه پیدا کردی خوشت نیامد ولش کن برو، الان در اروپا و امریکا همین است، من بیست تا سفر اروپایی رفتم، مرد صبح از خانه می‌رود بیرون با سه تا بچه و زنش است، دوی بعد از ظهر از اداره می‌آید، زن یک نامه نوشته من از یکی دیگر خوشم آمد رفتم، خودت می‌دانی و بچه‌هایت، این خیر است؟ یا نه مردها بروند یک زن بگیرند بچه‌شان بشود آیت الله بروجردی، بشود ابن سینا، بشود صدر المتالهین، بشود شما متدین‌ها، شما پاک‌ها، شما خوب‌ها؟ کدامش خیر است؟ که زن شوهر کند، کنار شوهرش شش تا دیگر شوهر داشته باشد که دارند، این بچه‌ها برای کیست؟ می‌گوید چی کار داری برای کیست بچه‌اس دیگه، بیا تقسیم کنیم دو تا را تو ببر زن دو تا را ما می‌بریم. برای هر کسی می‌خواهد باشد. بالاخره برای ماست در خانه ماست، قرآن می‌گوید ﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^۱ این مردم کره زمین حق خدا را رعایت نکردند، خدا را گذاشتند رفتند سراغ "لنین" و سراغ "استالین" و سراغ "دورکاین" و سراغ "داروین" سراغ "فروید"، سراغ آمریکا و سراغ شرّ و خدا را رها کردند. کلید روزی در دست من است، تمام روزی را من می‌سازم مردم من را رها کردند رفتند سراغ سگ و گرگ شرق و غرب، حالا چی بهتان دادند؟ آنچه که در این پنجاه شصت سال خانواده سعود(آل سعود) روزی دوازده میلیون سیزده میلیون چهارده میلیون بشکه نفت دادند به امریکا و اسرائیل و انگلیس، شصت سال است دارند نفت زیر کعبه و حرم پیغمبر ﷺ را می‌دهند به اسرائیل و امریکا و انگلیس، چی گرفتید؟ در مقابل پرداخت چی دریافت کردید؟ هیچی، دینشان را دادند ملتشان را دادند، کشورشان را دادند، اینقدر هم خوشحال هستند که بلند می‌شود می‌رود امریکا جام شرابش را با اوباما



به هم می‌زنند و می‌خورند و عربده می‌کشند. در مقابل پرداختی‌هایتان چی دریافت کردید؟ هیچی، یک پرونده برای خودتان درست کردید از کشتن مردم بی‌گناه عربستان. شما خیر ندارید آنجا چه می‌گذرد، زندانی‌ها را صد تا صد تا دویست تا دویست تا -من سندهایش را دارم- می‌ریزند در طیاره می‌آورند در کویر وسط عربستان از سی و پنج هزار پایی همه را می‌اندازند پایین چیزی از بدن اینها نمی‌ماند، به دستور شیاطین شرق و غرب، «ما قدر الله حق قدره»، این انسان قدرشناس خدا نبود، نیست.

کم بودن تعداد اعتماد کنندگان به خدا

یک مشت قدرشناس ماها هستیم. چقدر هستیم مگر ما نسبت به هفت میلیارد نفر؟ فوق‌العاده نیستیم که.

بیان موضوع سخن در جلسات آینده

خب نوبت فردا شب اگر خدا بخواهد یک آیه است که پنج تا خیر را خدا در آن شمرده، البته همه خیر پخش است در قرآن و روایات، من به مقداری که فرصت هست در این چند شب هم خیر را برایتان را می‌گویم هم شر را برایتان می‌گویم، هر دو بخش را. عقلا هم وظیفه داریم خیر را انتخاب کنیم شر را حذف بکنیم حرفم تمام.

روضه غروب عاشورا

خیلی عجیب است که یک خواهر و برادر پنجاه و شش سال با هم باشند، در مدینه، کوفه، مکه، در حذر، در سفر، کم نیست پنجاه و شش سال. شما اگر بیست سال رفیقت را نبینی بعد از بیست سال ببینی بهت‌زده نگاهش می‌کنی؟ بعد می‌گویی آقا بنده شما را به جا نیاوردم؟ بگو ببینم کی هستی؟ آخر همچین چیزی برای ما پیش نمی‌آید، اما بعد از پنجاه و شش سال با هم بودن همراه هم بودن، همراز هم بودن، بیاید در بیابان بهت‌زده نگاه بکند و سوال بکند أنت اخی؟ تو برادر منی؟ یعنی الان در تعجب است در سوال، که من درست آمدم؟ چون هیچ نشانه‌ای در بدن نمی‌بیند نه سر دارد نه انگشت دارد نه جای



خیر و شر مسئله اساسی انسان

سالمی دارد، و ابن والدی تو پسر امیر المومنین علیه السلام پدر من هستی؟ و ابن امی، تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر من هستی؟ چقدر قدیمی‌هایمان باحال گفتند بچه‌ها سوالی نمی‌کردند، دخترها، خواهرها فقط می‌دیدند عمه در حال جستجو است، اما اگر ارزش می‌پرسیدند عمه دنبال چی می‌گردی در این بیابان، جواب می‌داد گلی گم کرده‌ام می‌جویم آن راه، به هر گل می‌رسم می‌بویم آن راه، اگر بینم گلم در خاک و در خون، به آب دیدگان می‌شویم آن راه.



جلسه دوم

تہارہ فہمیدن خیر و شر

یادآوری جلسه قبل

سخن در این مسئله بود که امیر المومنین علیه السلام می فرمایند: خداوند متعال، در این قرآن هر چه که برای شما، بندگان خیر بوده، سودمند بوده، با منفعت بوده، سبب آبادی دنیا و آخرتتان هست، بیان کرده است. در این زمینه چیزی را کم نگذاشته. کلامش در این مسئله کامل است. و هر چه شر بوده، برایتان ضرر داشته، برای هر ناحیه‌ای از نواحی زندگیتان، آن را هم بیان کرده. در این زمینه هم چیزی را از شما پنهان نکرده. طیب شما، نسخه‌اش را کامل تنظیم کرده، در این زمینه چیزی بر عهده او نیست.

و اما شما، این نسخه در اختیارتان است، می‌توانید آنچه که خیر است برایتان، آنچه که شر است، در این نسخه ببینید، بفهمید، یاد بگیرید، خیر را در همه زمینه‌ها انتخاب کنید. «فخذوا نهج الخیر»، و شر را حذف بکنید. قبول نکنید شر را، نپذیرید، در زندگیتان راه ندهید. شر سم است. آتش است. کلنگ است. مخرب است. نابودکننده است. ساختمان انسانیتتان را ویران می‌کند. دنیایتان را آلوده می‌کند. مرگتان را سخت می‌کند. آخرتتان را هم به باد می‌دهد. این نتیجه شر است. نتیجه بدی است. نتیجه زیانهاست.

۱. إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَاصْدَفُوا عَنْ سَمِّ الشَّرِّ تَقْصِدُوا/ نهج البلاغه (للسبحة صالح) ص ۲۴۲، خطبه ۱۶۸، شریف الرضی، محمد بن حسین، ۵۴۰۶.ق.

معرفی منبع برای پیدا کردن خیر و شرها

بعد از فرمایشات امیر المومنین علیه السلام در خود نهج البلاغه، امام در خطبه‌های متعددی مخصوصاً خطبه هشتاد و ششم، که از پربرترین خطبه‌های نهج البلاغه است، و نمونه‌اش کم است در کل نهج البلاغه، امام علیه السلام، چهل مورد خیر را بیان می‌کند، و مواردی از شر و ضرر و خسارت را بیان می‌کند. که با شماره‌ای که از خطبه برایتان عرض کردم، خودتان می‌توانید به این خطبه مراجعه بکنید. - نهج البلاغه ترجمه‌های خوبی هم دارد، به هر کدام از این ترجمه‌ها مراجعه بکنید برایتان سودمند است - این که من سراغ این خطبه نمی‌روم، که چهل مورد از خوبی‌ها را بیان می‌کند که همه هم ریشه در قرآن دارد. و مواردی از ضررها و شرها و گناهان را بیان می‌کند که آنها هم ریشه در قرآن دارد، به خاطر این است که من، در طول یک سال درسی در قم این خطبه را درس دادم، و در حدود هفتصد صفحه دارد چاپ می‌شود. این است که نیازی نیست من برای بار دوم به مسائل این خطبه اشاره کنم. چون باید یک سال دیگر همان حرفها را تکرار بکنم. چیز جدیدی که نیست در حول این خطبه بی‌نظیر حضرت برایتان بیان بکنم. اما می‌رویم سراغ خود قرآن، یک مقدار هم واجب است برویم سراغ روایات که کلام کامل و پخته در اختیارتان قرار بگیرد.

معرفی آیه مورد بحث برای بیان خیر و شر

کتاب خدا موارد خیر را از اول قرآن، از سوره حمد تا من الجنة و الناس بیان کرده، و موارد شر را، آیه‌ای که برایتان می‌خوانم بخش آخر آیه سوره مبارکه مزمل است که همان روزهای اول بعثت نازل شده. یکی دو سه روز شروع بعثت پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده.

زحمات انبیاء صلی الله علیه و آله بدون چشم‌داشت!

یادتان هم باشد که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مجانی این مسائل را تبلیغ کردند، پروردگار عالم به کل انبیاء امر کرده بود به مردم بگویند ما برای زحماتی که برای نجات شما می‌کشیم پاداشی نمی‌خواهیم. این دیگر زیباترین کار است پاکترین کار است، خالصترین کار



است که صد و بیست و چهار هزار نفر بیابند تمام عمر تبلیغشان را هزینه کنند برای نجات مردم، پس معلوم می‌شود در کار انبیا کمترین خرده شیشه‌ای وجود نداشته، لذا آنهایی که به حرف انبیا گوش ندادند و نمی‌دهند قیامت صددرصد محکوم هستند و راه نجاتی هم ندارند، زبان همه هم بسته است قیامت هیچ امتی نمی‌تواند به خدا بگوید گوش دادن به حرفهای پیغمبرانت هزینه‌اش سنگین بود، ما نمی‌توانستیم بپردازیم. هزینه‌ای نداشتند که، انبیا اینقدر راحت قانع به نان خشک و نان ماست و نان و دوغ نان و آبگوشت رقیق بودند، که قانع‌تر از آنها را نمی‌شود پیدا کرد، جالب این است که آنهایی هم که دامدار بودند، مثل حضرت شعیب علیه السلام، کشاورز بودند، مثل بسیاری از انبیا علیهم السلام، آهنگر بودند، درآمدشان هم خوب بود مثل حضرت داود علیه السلام، در صنعت بافت بودند، مثل حضرت سلیمان علیه السلام، عالیترین رشته طب در اختیارشان بود، مثل حضرت مسیح علیه السلام، اینها قانع‌ترین مردم روزگارشان بودند و درآمدشان هدیه بود برای مردم، یک داستان عجیبی را من در روایات دیدم، البته در ذهنم بود گم کرده بودم نمی‌دانستم کجاست. می‌دانستم که جای این داستان را یکی از چهره‌های معروف علمی و تالیفی می‌داند. با او تماس گرفتم.

نکاتی اخلاقی و کاربردی

فضیلت سوال کردن در صورت عدم آگاهی نسبت به چیزی

چقدر خوب است آدم هر چیزی را که نمی‌داند بپرسد. هر کسی هم می‌خواهد باشد. چه عیبی دارد؟ من پنجاه سال است در قرآن و کتابها دارم کار می‌کنم. ولی دانستی‌های من نیم است. ندانستی‌های من بی‌نهایت است. با خواندن چهار تا کتاب و یک مقدار آیات خدا که آدم عالم جامع و کامل نمی‌شود. ما آنهایی را که نمی‌دانیم با آنهایی را که می‌دانیم اصلاً قابل مقایسه نیست. خیلی نمی‌دانیم. بسیار کم می‌دانیم. محدود هم می‌دانیم. این بسیار کم هم همه چیز نیست. در حد خودمان و رشته خودمان است. وگرنه رشته‌های دیگر را بسیار کم هم نمی‌دانیم. امام سوم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در دعای عرفه به پروردگار می‌گوید، در عین دانستنم جاهل هستم. هیچی نمی‌دانم. در عین دانستن! یعنی یک خرده‌ای

هم که می‌دانم فیض توست جلوه در من کرده، برای خودم نیست. یک مقدار آدم این دعاها و آیات و روایات را بلد باشد، هیچ وقت مغرور و متکبر نمی‌شود. فخر به مردم نمی‌فروشد. خب ما خیلی بلد نیستیم این کمی هم که بلد هستیم خیلی کم است. خیلی.

بعد هم پیغمبر ﷺ فرمود: (هر کسی حیا بکند از پرسیدن، آدم احمقی است.)^۱ من می‌خواهم به علمم اضافه شود، می‌گویم خجالت می‌کشم بپرسم. خب این دلیل بر حماقت است. می‌خواهم بیشتر چیز بفهمم، خجالت می‌کشم بپرسم. این دلیل بر حماقت است. ما در کتابهایمان داریم - این را من دیده‌ام - گاهی برای هفت تا مسئله که یک کسی بلد نبوده و خبردار شده که این هفت تا مسئله را یکی بلد است - آنوقت‌ها که جاده‌ها باریک بود. در آن هم پر از دزد بود. لخت می‌کردند. قهوه‌خانه نبود، محل پیاده شدن نبود، کاروانسرای بود، اگر پیدا می‌شد. اصلاً امنیت نبود در جاده‌ها - ولی از یک جا خبردار شد که این هفت تا مسئله را یکی بلد است. درست هم بود. اما شهر این آقا که هفت تا مسئله را بلد نبود و آنی که هفت تا را بلد بود، نزدیک هشتصد فرسخ فاصله داشت. بلند شد رفت. و خودش را به آن عالم رساند. این اخلاق خوبان عالم است. از این خوبان همه جا هستند، گاهی چقدر پول تلفن می‌دهند وقتی من قم هستم از اروپا، از آمریکا، زنگ می‌زنند می‌گویند یک مسئله پیش آمده بلد نیستیم. خب گاهی خود من هم بلد نیستیم، اما در موسسه، نزدیک بیست و پنج نفر دارم از مجتهد دارم تا فوق لیسانس، به آنها می‌گویم. می‌گویم از آمریکاست، چیزی پرسیدند من بلد نیستم، جوابش را بدهید. این خیلی اخلاق خوبی است که ما همیشه در حال پرسیدن باشیم. همیشه.

پاسخ به سوال باید از روی «علم» باشد

و چه اخلاق پاکی است که من جوابی را که درست است به مردم بدهم، برنگردم بگویم به نظر من مگر نظر تو چقدر شعاع دارد؟ اگر مسائل دینی الهی، اخلاقی، انسانی، خانوادگی

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ اللَّهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْحَيَاءُ حَيَاءُ عَقْلِ وَ حَيَاءُ حُفِّ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَيَاءُ الْحُفِّ هُوَ الْجَهْلُ / الكافي (ط -

الإسلامية)، كلینی، محمد بن یعقوب، ج ۲، ص ۱۰۶



می پرسند به نظر من یعنی چی؟ ما باید ببینیم نظر خدا و انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام و اولیاء الهی و عالمان واجد شرائط چیست، چقدر عالی است که ماها که می خواهیم جواب مردم را بدهیم ژست معلمی نگیریم، بگوییم خود ما هم شاگرد این مدرسه هستیم، معلمان ما انبیاء علیهم السلام هستند قرآن است ائمه علیهم السلام هستند. ولی ما نمی دانیم این مسئله را. شما صبر کن مراجعه کنیم به قرآن، به روایات، ببینیم جوابش چیست، نمیدانم اخلاق خیلی خوبی است. اعلام بکنم، اما چیزی را که نمی دانم بگوییم می دانم، به نظر من... این اخلاق شیطانی است. این خطرناک است. این مردم را گمراه می کند، خیلی زشت است.

من الان دقیق کیلومترش را نمی دانم. ولی با هواپیما چون حدود دو ساعت و خرده ای راه است، نزدیک دو هزار کیلومتر، یک پیرمرد نود ساله از بصره بلند شده آمده مدینه، در اصول کافی است آمده پیش حضرت صادق علیه السلام، ابروهایش را بسته، ریخته بود روی چشمش، به حضرت گفت من از بصره تا اینجا - به قول من - دو هزار کیلومتر آمدم برای اینکه از شما بپرسم در سوره نساء یک آیه هست من نصفش را نمی فهمم، اما نصف دیگرش را می فهمم، ما که الان نیاز ندارد دو هزار کیلومتر برویم هفتصد فرسخ برویم همه تلفن همراه دارند، عالمان دین، موسسات دینی شماره هایشان هست به نادانی آدم زندگی نکند، خود به نادانی زندگی کردن شر است. و بدترین شر است پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید، بدترین شر است.^۱

۱. روضة الواعظین زوی عن بعض الصحابة قال: جاء رجل من الأنصار إلى النبي صلی الله علیه و آله فقال يا رسول الله إذا حضرت جنازة و مجلس عالم أيهما أحب إليك أن أشهد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله - إن كان للجنازة من يتبعها و يذفنها فإن حضور مجلس عالم أفضل من حضور ألف جنازة و من عيادة ألف مريض و من قيام ألف ليلة و من صيام ألف يوم و من ألف درهم يتصدق بها على المساكين و من ألف حجة سوى القرىضة و من ألف غزوة سوى الواجب تغزوها في سبيل الله بمالك و نفسك و أين تقع هذه المشاهد من مشهد عالم أ ما علمت أن الله يطاع بالعلم و يعبد بالعلم و خير الدنيا و الآخرة مع العلم و شر الدنيا و الآخرة مع الجهل/بحار الانوار (ط-بيروت)، ج ۱، ص ۲۰۴، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی.

آموختن از هر طریقی و بند گرفتن دائم

یک جمله امیر المومنین علیه السلام به کمیل دارند، خیلی زیباست. من اولین باری که این جمله را دیدم درجا نوشتم، ما همیشه باید قلم و کاغذ پیشمان باشد هر حرف خوبی دیدیم روی تابلو، پشت ماشین، پشت این وانت‌ها، خاورها، تریلی‌ها، یا شنیدیم بنویسیم، من در جاده شمال از گیلان داشتم می‌رفتم مازندران یک وانتی جلویمان بود ما هم آرام می‌رفتیم و آن هم آرام می‌رفت، پشت این وانت یک خط شعر بود، البته معنی‌اش خیلی بالاست ظاهرش چیزی نشان نمی‌دهد آن یک خط شعر ولی باطن شعر خیلی برای من جاذبه داشت، قلم و کاغذ را درآوردم نوشتم. شما اگر همین نوشته‌های متفرقه من را ببینید که از هر کسی شنیدم، یا در هر کتابی هر چه دیدم خوب است، نوشتم، نزدیک چهار هزار صفحه آچار است. و دوازده تا دفترچه دوپست برگ است. خب این خیلی سرمایه سنگینی است، حالا اگر خودمان کامل سودش را نبردیم، بعد از مردمان هستند در خانواده‌هایمان، همه ما دختر داریم، پسر داریم، نوه داریم، داماد داریم، اینها را برمی‌دارند، می‌خوانند، اثر دارد، اثرگذاری دارد. (مرد باید که گیرد اندر گوش، و نوشته است پند بر دیوار)^۱ حضرت فرمود آیه را بخوان. آیه را از اول خواند گفت تا اینجا را می‌فهمم نصف دیگر را خواند گفت اینجا را نمی‌فهمم. امام است دیگر، این اگر صد سال دیگر هم بصره بود این نصف آیه را نمی‌فهمید، ولی به قدری زیبا حضرت صادق علیه السلام برایش حل کردند آدم حظ می‌کند. حالا کاری هم به این روایت ندارم.

زحمات انبیاء حتی در آباد کردن دنیای بشر

انبیاء علیهم السلام خیلی‌هایشان شغل خوبی داشتند باغدار بودند کشاورز بودند، میکاشتند، دامدار بودند، کشتی‌ساز بودند، بعضی‌هایشان سد ساختند هنوز بشر نمی‌دانست سد چیست انبیاء علیهم السلام یادشان دادند، خیاطی را انبیاء علیهم السلام یاد مردم دادند مردم قبلا خیاطی بلد نبودند. پوست حیوانات را تمیز می‌کردند. می‌بستند به بالا تنه‌شان و کمرشان می‌شد پیرهن و

۱. گلستان، سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان، حکایت ۳۸.



زیرشلواری. اما مسئله سوزن و نخ و دوخت و دوز این را حضرت ادریس علیه السلام یاد مردم داد. طبق قرآن. این تمدنی که می بینید، کل ریشه اش در انبیاء علیهم السلام خداست مردم تمدن نمیدانستند چیست علم نمی دانستند چیست.

تمام انبیاء علیهم السلام هم روحانی بودند. تمامشان. -خدایا تو می دانی می شنوی به خاطر اینکه لباس تنم است دفاع نمی کنم حقی را دارم می گویم- حقی که روحانی های تاریخ، از اولین آخوند که حضرت آدم علیه السلام بود به گردن این تمدن و کره زمین و ملتها دارند هیچ کس ندارد، از همه طوایف عالم هم بیشتر فحش می دهند به اینها. مثل انبیاء علیهم السلام آنوقت که زنده بودند بهشان می گفتند دروغگو مجنون، ساحر، دیوانه. الان هم که دیگر می دانید به ماها چه می گویند. هر روز می شنوید نمی شنوید؟ اما بالاترین حق را این طایفه دارند. البته هم در لباس نبوت هم در لباس ما، گاهی دزد هم پیدا شده که لباس ما و لباس آنها را پوشیده، ادعای پیغمبری کرده، به دروغ، به خیانت. یا بی سوادان. بی سواد بودند لباس ما را پوشیدند. چقدر مردم را گمراه کردند. چون نمی فهمیدند چی بگویند برای مردم. مایه نداشتند. می بافتند.

بازگشت به روایتی که بیانگر زحمات انبیاء بدون چشم داشت بود!

در عین اینکه انبیاء علیهم السلام درآمد داشتند ولی به حداقل قناعت بین مردم زندگی می کردند، به حداقل قناعت، حالا این روایت را بگویم که من جایش را گم کرده بودم و پرسیدم آدرس دادند بهم، موسی ابن عمران علیه السلام از مصر به خاطر حادثی که پیش آمده بود فرار کرد آمد مدین منطقه ای که شعیب علیه السلام زندگی می کرد، در بیابان بیرون از شهر دید چوپانها دارند آب می کشند از چاه می ریزند برای گوسفندهایشان. همه آب دادند گوسفندها را رفتند. دید دو تا دختر ماندند، نگاه نمی کرد به این دو تا دختر. آنها قدرت نداشتند آنقدر آب بکشند. داشتند ته مانده آب گوسفندهای چوپانها را می دادند به گوسفندهای خودشان. آمد آب کشید. گوسفندها را سیراب کرد. دخترها دو تایی رفتند. بعد یکیشان برگشت، گفت که جوان، ما خبر تو را به پدرمان دادیم، اگر دلت می خواهد بیا برویم خانه ما. پدرم می خواهد تو را ببیند.



استفاده اخلاقی از داستان موسی و دختران شعیب

نمی‌دانم دخترخانم‌ها دارند گوش می‌دهند حرف من را، خانمها دارند گوش می‌دهند. شماها که البته اهل منبر هستید و پاک هستید، با عفت هستید، با وقار هستید، بزرگوار هستید. اما در قوم و خویش‌هایتان در هم کلاسی‌هایتان. دختران، زنان جوان هستند که برخلاف دختر قرآنی هستند. پروردگار راجع به این دختر جوان می‌گوید ﴿تَمَنِّي عَلَىٰ إِسْتِحْيَاءِ﴾^۱. آمد موسی علیه السلام را صدا بکند موسی علیه السلام جوان بیست ساله بود، این دختر راه رفتنش در کمال حیا بود که نظر نامحرمی بهش جلب نشود، این جور باید زن و دختر بیاید بیرون. اما قرآن مجید می‌گوید خیلی دخترها و زنهای "متبرج"^۲ هستند. این لغت در سوره احزاب است، متبرج می‌رود بیرون، متبرج یعنی چی؟ یعنی در خانه کاملاً خودشان را آرایش می‌کنند، لباسهای آنچنانی می‌پوشند، بیرون می‌آیند به نیت جلب چشم‌های نامحرمان که ببینندشان، لذت ببرند، اگر بشود هم باهاشون ارتباط برقرار کنند. که پیغمبر می‌فرماید لعن الله متبرجات من النساء خدا لعنت کند دختران و زنانی که با آرایش و با لباس جلب توجه می‌رود بیرون برای اینکه چشم مردها را دنبال خودشان راه بیندازند. گفت پدر من با شما کار دارد گفت می‌آیم شما پشت سر من بیا به دختر گفت، من جلو می‌روم داریم می‌رویم دیگر. می‌رویم در شهر، حالا در هر فرعی یا کوچه‌ای خواستم بروم، به یک شکلی راهنمایی کن، ولی با من تماس نداشته باش. (تمشی علی استحياء) کی وارد خانه شعیب شد؟ هوا تاریک شده بود. شما جوانها یادتان نیست. پدران و مادران ما اذان مغرب و عشاء را که می‌گفتند. نماز را که می‌خواندن شامشان را می‌خوردند. و می‌خوابیدند. قاتل عمرگش هم نداشتند. پدران ما، قاتل عمرگش یعنی نه موبایل داشتند، نه فیلم داشتند، نه ماهواره داشتند، نه سریال داشتند. حالا چرا به این زودی می‌خوابیدند؟ برای اینکه حداکثر دو سه، دوتایی بیدار می‌شدند یکیشان اینور اتاق، یکیشان آنور اتاق، دو ساعت نماز شب و

۱. قصص: ۲۸.

۲. ﴿وَلَا تَبْرَجْنَ بِهِنَّ الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَىٰ﴾ / احزاب: ۳۳.



سجده و گریه و ناله میکردند. مادرهایمان را می‌گویم. زن‌ها. الان هم هستند خیلی کم الان هم در خانواده ما خانم‌هایی هستند بالای هشتاد سال آنها زود می‌خوابند اما سه نصف شب بیدارند. گریه‌شان آدم را از خواب بیدار می‌کند. سعی می‌کنند بلند گریه نکنند. اما گاهی دیگر اینقدر وصل می‌شوند که نمی‌توانند خودشان را نگه دارند. این زن‌ها کجا و بعضی از زن‌ها و دخترها کجا. بعضی از زن‌ها و دخترها اصلاً می‌کوشند ماهواره را ببینند. ببینند دختران تالابو، لندن، واشنگتن، در این هفته مد مویشان، لباسشان چیست، آنجوری بروند بیرون. یعنی اسرائیلی بروند، یهودی بروند، مسیحی بروند، لندنی بروند بیرون. این بنده خداها را عروس هم می‌کنند. شوهر می‌روند. پیغمبر ﷺ آرزو می‌کرد می‌گفت ای کاش این گونه زنان و دختران آینده به جای بچه مار و عقرب بزایند. بهتر است. تا جنس دو پا تحویل بدهند با کلی فساد. خب نماز مغرب و عشاء تمام شده سفره می‌انداختند غذا می‌خوردند و می‌خوابیدند.

ادامه داستان حضرت موسی ﷺ

موسی ﷺ وقتی وارد خانه شعیب شد سفره پهن بود، گفت شعیب ﷺ دامدار است سر سفره پنیر بود، دوغ بود، ماست بود، کره بود، گوشت پخته بود یک سفره رنگین، موسی ﷺ هم بیست روز بود غذا نخورده بود که بیرون از مدین سرش را بلند کرد گفت رب انی بما انزلت الی من خیر فقیر، من بیست شبانه روز است علف بیابان خوردم یک دانه نان خالی برای من بفرست یک نان، یک نان تافتون.

شعیب ﷺ بهش اول گفت که یا شاب! جوان، ایجلس و تعش، فعلا بشین سر سفره غذای سیر بخور بعد با هم صحبت می‌کنیم آدمی که بیست شبانه روز است نان ندیده، گوشت ندیده ماست ندیده علف شیرین بیابان خورده، بیست سالش است، آن هم بزرگ شده در دربار فرعون - ای کاش جوانهای کره زمین سرمشقشان موسی ﷺ بود - در آن اوج گرسنگی به شعیب ﷺ گفت ببخشید من سر سفره نمی‌نشینم و نمی‌خورم، گفت مگر گرسنه نیستی؟ گفت خیلی گرسنه هستم. گفت برای چی نمی‌نشینی و برای چی نمی‌خوری؟ گفت برای اینکه تو



اگر فکر کردی به خاطر آن آبی که برای دو تا دخترت کشیدم، گوسفندهایشان را آب دادند، می‌خواهی به من محبت بکنی. به مزد آن کار من به من شام بدهی. من آن کاری که آنجا کردم خالص برای خدا به دو تا دختر کمک دادم. کل کره زمین را طلا کنی به من بفروشی. من با آن عملم در پیشگاه خدا با تو عوض نمی‌کنم. چه برسد یک شام بخواهی به من بدهی - اینها دیگر کی بودند، من کی هستم؟ نمی‌دانم خیلی آشوب و قاطی است کار - شعیب علیه السلام بهش گفت جوان اصلا من به خاطر کاری که برای خانواده‌ام کردی به تو شام نمی‌دهم، من دامدار هستم من ظهر و شب این سالنم این سفره پهن است پر از غذاست، در خانه‌ام هم باز است، که هر کسی گرسنه است، هر کسی نیاز دارد هر کسی هم نیاز ندارد، بیاید بنشیند بخورد برود. من درآمد را برای این مردم گذاشتم.

بازگشت به مطلب بی مزد بودن کار انبیاء

اما خودشان، گفتند ما مزد نمی‌خواهیم خب این دلیل بر این است که پاکترین کار در دنیا کار انبیاء خدا بوده، کار اولیاء خدا بوده، چرا من از این کار استقبال نکنم؟ چرا به این افراد اقتدا نکنم؟ چرا؟ دلیلی دارم قیامت بگویم خدایا من به حرف پیغمبر و امیر المومنین علیهما السلام و امام حسین علیه السلام می‌خواستم گوش بدهم و حرف یوسف علیه السلام و ابراهیم علیه السلام خیلی برایم خرج داشت؟ خرجی ندارد که، یا قیامت بگویم خدایا من حرفهای اینها را نمی‌فهمیدم پیچیده بود، اینها که حرف نفهمیده ندارند تمام حرفهای اینها قابل فهم است، قابل درک است، ما حجتی نداریم قیامت، حرفم تمام.

جمع بندی و بازگشت به موضوع اصلی برای جلسه بعد

خداوند هر خیری را در قرآن یا از جانب خودش یا از جانب انبیاء علیهم السلام، یا اولیایش، نظام داده هر شری را هم بیان کرده. مسئولیت ما این است که خیر را انتخاب کنیم. شر را در زندگی حذف کنیم. آنوقت هم دنیای خوبی پیدا می‌کنیم هم آخرت خوبی. هم همه با هم روابط بسیار خوبی پیدا می‌کنیم. هم داستان طلاق در مملکت تمام می‌شود. هم دزدی و



رشوه و اختلاس و اعتیاد و ظلم و تجاوز و همه جمع می‌شود. اگر همه بپذیرند که هر شری را حذف بکنند. و هر خیری را انتخاب بکنند. خب نرسیدم آن نصف آیه‌ای که آخر مزمل پنج تا خیر را بیان می‌کند برایتان بگویم. کنارش هم یک روایتی را می‌خواستم از جلد سوم اصول کافی برایتان بگویم که به نظر می‌رسد نود و نه درصدتان هم این روایت را نشنیدید. بسیار روایت ناب و آموزنده و کاربردی است.

روضه تشییع جنازه و دفن امام حسن مجتبی علیه السلام

من نشسته بودم داشتم گوش می‌دادم ذکر مصیبت قبل از خودم را، در رابطه با وجود مبارک حضرت مجتبی علیه السلام، خیلی زیباست این روایت، چقدر من خوشحالم در دوره عمرم به این روایت زیاد عمل کردم به توفیق خدا، خدا وادارم کرد، خود ما که کاری نمی‌توانیم بکنیم، پیغمبر اکرم فرمود هر چشمی برای حسن من گریه کند من ضامن هستم که قیامت آن چشم گریان نباشد، ضامن هستم، من ضامن هستم، فکر میکنید به ابی عبدالله علیه السلام چقدر سخت گذشته که می‌خواست جنازه برادرش را وارد حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله کند ببرد در خانه مادرش که ارث خودشان دو تا بود دفن کند، زمین که برای خودشان بود، قبر برای خودشان بود اتاق برای خودشان بود ملکشان بود، ملک شرعی، آنوقت پانصد نفر بنی امیه و مردم احمق مدینه بیایند تیر بگذارند روی کمان به دستور یک زن، بگویند اگر سر جنازه وارد حرم بشود پانصد تا تیر را می‌زنیم. خدایا اینها در خانه خودشان چقدر مظلوم بودند، در خانه خودشان چقدر محروم بودند، در خانه خودشان چقدر در مضیقه بودند که نمی‌شد یک جنازه را دفن بکنند. چقدر مظلومانه ابی عبدالله فرمود جنازه را نبرید در حرم، نبرید در خانه مادرم، بیاورید قبرستان بقیع همانجایی که همه شما تقریباً رفتید دیدید که چقدر هم خراب است، یک قبر کردند ابی عبدالله علیه السلام وارد قبر شد دستهایش را دراز کرد جنازه برادر را گرفت، میان قبر گذاشت بنی هاشم نگذاشتند در قبر زیاد بماند زیر بغلش را گرفتند از کنار بدن امام حسن علیه السلام بلندش کردند اما کربلا هیچ کس نبود زیر بغلش را بگیرد. کنار بدن قطعه قطعه قمر بنی هاشم علیه السلام می‌گفت از من دو دست بر کمر و از تو بر زمین، دست دگر کجاست که

خاکی به سر کنیم. از فرمایشاتش کنار بدن یک جمله بگویم معنی فارسی را برایتان بگویم من این جمله را در اهل بیت اولین بار از حضرت زهراء علیها السلام دیدم دومین بار از ابی عبدالله علیه السلام جایی دیگر ندیدم هنوز، معنایش این است صدا زد عباس جان اگر تا امشب این مردم من را نکشند داغ تو من را زنده نخواهد گذاشت.

روایت داستان موسی علیه السلام و شعیب علیه السلام

وَ رَوَى أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لِيَهْنِكُمْ الْإِسْمُ قَالَ وَ مَا الْإِسْمُ قَالَ الشَّيْعَةُ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ. فَوَكَرَهُ مُوسَى أَي دَفَعَ فِي صَدْرِهِ بِجَمْعِ كَفِّهِ وَ قِيلَ ضَرَبَهُ بِعَصَاهُ فَقَضَى عَلَيْهِ أَي قَتَلَهُ وَ فَرَّغَ مِنْ أَمْرِهِ.

قال ربّ إني ظلمت نفسي يعني في هذا القتل فإنهم لو علموا بذلك لقتلوني ربّ بما أنعمت عليّ أي بنعمتك علي من المغفرة و صرف بلاء الأعداء عني فلن أكون ظهيراً للمجرمين أي فلك علي أن لا أكون مظاهراً و معينا للمشركين فأصبح موسى في اليوم الثاني في المدينة خائفاً من قتل القبطي يترقّب أي ينتظر الأخبار يعني أنه خاف من فرعون و قومه أن يكونوا عرفوا أنه هو الذي قتل القبطي و كان يتجسس و ينتظر الأخبار في شأنه فإذا الذي استنصره بالأمس يستنصره معناه أن الإسرائيلي الذي كان قد خلصه بالأمس و وكز القبطي من أجله يستصرخ و يستعين به علي رجل آخر من القبط خاصمه قال ابن عباس لما فشا قتل القبطي قيل لفرعون إن بني إسرائيل قتلوا رجلاً منا قال أ تعرفون قاتله و من يشهد عليه قالوا لا فأمرهم بطلبه فبينما هم يطوفون إذ مر موسى عليه السلام من الغد و رأى ذلك الإسرائيلي يطلب نصرته و يستغيث به. قال له موسى إنك لغويّ مبين أي ظاهر الغواية قاتلت بالأمس رجلاً و تقاتل اليوم آخر و لم يرد الغواية في الدين و المراد أن من خصم آل فرعون مع كثرتهم فإنه غوي أي خائب فيما يطلبه عادل عن الصواب فيما يقصده.



فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ أَي فلما أخذته الرقة على الإسرائيلي و أراد أن يدفع القبطي الذي هو عدو لموسى و الإسرائيلي عنه و يبطش به أي يأخذه بشدة ظن الإسرائيلي أن موسى قصده لما قال له إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ فَقَالَ أَ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي و قيل هو من قول القبطي لأنه قد اشتهر أمر القتل بالأمس و أنه قتله بعض بني إسرائيل إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ أَي ما تريد إلا أن تكون جبارا عاليا في الأرض بالقتل و الظلم و لما قال الإسرائيلي ذلك علم القبطي أن القاتل موسى فانطلق إلى فرعون فأخبره به فأمر فرعون بقتل موسى و بعث في طلبه.

فَخَرَجَ مِنْهَا أَي من مدينة فرعون خائفاً من أن يطلب فيقتل يَتَرَقَّبُ الطلَب قال ابن عباس خرج متوجها نحو مدين و ليس له علم بالطريق إلا حسن ظنه بربه و قيل إنه خرج بغير زاد و لا حذاء و لا ظهر «١» و كان لا يأكل إلا من حشيش الصحراء حتى بلغ ماء مدين و لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ الرَّجَاجُ أَي لما سلك في الطريق الذي يلقي مدين فيها و هي على مسيرة ثمانية أيام من مصر نحو ما بين الكوفة إلى البصرة و لم يكن له بالطريق علم و لذلك قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ أَي يرشدني قصد السبيل إلى مدين و قيل إنه لم يقصد موضعا بعينه و لكنه أخذ في طريق مدين و قال عكرمة عرضت لموسى أربع طرق فلم يدر أيتها يسلك و لذلك قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي فلما دعا ربه استجاب له و دله على الطريق المستقيم إلى مدين و قيل جاء ملك على فرس بيده عنزة «٢» فانطلق به إلى مدين و قيل إنه خرج حافيا و لم يصل إلى مدين حتى وقع خف قدميه «٣» عن ابن جبير وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَ هُوَ بئْر كَانَتْ لَهُمْ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ أَي جماعة من الرعاة يَسْقُونَ مواشيهم الماء من البئر تَذُودَانِ أَي تحبسان و تمنعان غنمهما من الورود إلى الماء أو عن أن تختلط بأغنام الناس أو تَذُودَانِ النَّاسِ عن مواشيهم قَالَ موسى لهما مَا خَطْبُكُمَا أَي ما شأنكما و ما لكما لا تسقيان مع الناس قَالَتَا لَا نَسْقِي عِنْدَ الْمَزَاخِمَةِ مع الناس حَتَّى يُصْدِرَ الرَّعَاءُ قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ ابْنُ عَامِرٍ يُصْدِرُ بفتح الياء و ضم الدال أي حتى يرجع الرعاء من سقيهم و الباقر يَصْدِرُ بضم الياء و كسر الدال أي حتى يصدروا مواشيهم عن وردهم فإذا انصرف الناس سقينا مواشينا من فضول الحوض وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَتَوَلَّى السَّقْيَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْكِبَرِ و لذلك احتجنا و

نحن نساء أن نسقي الغنم و إنما قلنا ذلك تعريضا للطلب من موسى أن يعينهما على السقي أو اعتذارا في الخروج بغير محرم فسقى لهما أي فسقى موسى غنمهما الماء لأجلهما و هو إنه زحم القوم على الماء حتى أخرجهم عنه ثم سقى لهما و قيل رفع لأجلهما حجرا عن بشر كان لا يقدر على رفع ذلك الحجر إلا عشرة رجال و سألهم أن يعطوه دلوفا فنالوه دلوفا و قالوا له انزح إن أمكنك و كان لا ينزحها إلا عشرة فنزحها وحده و سقى أغنامهما و لم يسق إلا ذنوبا واحدة حتى رويت الغنم ثم تولى إلى الظل أي ثم انصرف إلى ظل سمرة « ١ » فجلس تحتها من شدة الحر و هو جائع فقال رب إني لما أنزلت إلي من خير فقير قال ابن عباس سأل نبي الله آكلة من خبز يقيم به صلبه و قال ابن إسحاق فرجعتا إلى أبيهما في ساعة كانا لا ترجعان فيها فأنكر شأنهما و سألهما فأخبرتا الخبر فقال لإحداهما علي به فرجعت الكبرى إلى موسى لتدعوه فذلك قوله فجاءته إحداهما تمشي على استحياء أي مستحيية معرضة عن عادة النساء الخفريات « ٢ » و قيل غطت وجهها بكم درعها قالت إن أبي يدعوك ليجزيك أي ليكافئك على سقيك لغنمنا.

و أكثر المفسرين على أن أباه شعيب عليه السلام و قال وهب و ابن جبير هو يشروب « ٣ » أخي شعيب و كان شعيب قد مات قبل ذلك بعد ما كف بصره و دفن بين المقام و زمزم و قيل يشروب هو اسم شعيب « ١ » قال أبو حازم لما قالت ليجزيك أجر ما سقيت لنا كره ذلك موسى عليه السلام و أراد أن لا يتبعها و لم يجد بدا أن يتبعها لأنه كان في أرض مسبعة « ٢ » و خوف فخرج معها و كانت الريح تضرب ثوبها فيصف لموسى عجزها فجعل موسى يعرض عنها مرة و يفض مرة فناداها يا أمة الله كوني خلفي فأريني السميت بقولك فلما دخل على شعيب إذا هو بالعشاء مهيا فقال له شعيب اجلس يا شاب فتعش فقال له موسى أعوذ بالله قال شعيب و لم ذاك أ لست بجائع قال بلى و لكن أخاف أن يكون هذا عوضا لما سقيت لهما و أنا من أهل بيت لا نبيع شيئا من عمل الآخرة بملء الأرض فقال له شعيب لا و الله يا شاب و لكنها عادت و عادة آبائي نقري الضيف و نطعم الطعام قال فجلس موسى يأكل.

جلسه سوم

خبر و شرهای باطنی

یادآوری

قرآن مجید آنچه که خیر واقعی است و آنچه که خسارت و ضرر قطعی است، برای مردم بیان فرموده است. انسان وقتی که در آیات قرآن دقت می‌کند، با این بیانات، به این نتیجه می‌رسد که خداوند متعال کمال محبت را، لطف را، رحمت را، احسان و فضل را به انسان عنایت کرده است. وظیفه مردم است که آنچه را قرآن خیر می‌داند، در زندگیشان انتخاب کنند، تحقق بدهند، عمل بکنند. و هرچه که شر است و ضرر است و زیان است، در خیمه حیاتشان راه ندهند. اجازه ندهند در هیچ زمینه‌ای زخم ضرر به آنها بخورد چون گاهی این زخم‌ها، درمان ندارد. علاج ندارد. جبران ندارد.

اشاره به آیه مورد بحث

طرح مسئله ویران بودن باطنی برخی زندگی‌ها در عین آبادی ظاهریشان

در همین زمینه، من یک آیه از سوره مبارکه مومنون، جزء هجده قرآن، برایتان قرائت می‌کنم. این خبر پروردگار است. ممکن است ما کنار یک محتضری بنشینیم، که در حال جان دادن است. و چیزی از او نفهمیم. درک نکنیم. فقط ببینیم که نفسها به شماره افتاده، دارد تمام می‌شود. اما خداوند متعال که عالم است و آگاه است، به کل باطن هستی و ظاهر هستی، او می‌بیند. می‌داند. که افراد محتضر در چه موقعیتی هستند. در این آیه می‌فرماید: یک عده‌ای -نه همه- آنهایی که در دنیا فقط ضرر کردند، خسارت کردند، ظاهرشان هم



خیر و شر مسئله اساسی انسان

پیش کسی نشان نمی‌داده که دارند ضرر می‌کنند، خسارت می‌کنند. آنهایی که اهل باطن هستند، آنها می‌فهمند، که اینها دارند خسارت می‌کنند. اما مردم که به قول امیر المومنین علیه السلام، بیشترشان دیدشان فقط در چهارچوب ظاهر نفوذ دارد، بیشتر نمی‌تواند عبور بکند، کسانی را می‌بینند، گرانترین خانه را دارند، ماشین را دارند، اثاث خانه را دارند، درآمدهای سنگینی دارند، فکر می‌کنند یک زندگی بهاری است. مثل فروردین و اردیبهشت همه زندگی سرسبز و خرم و تر و تازه و پرنشاط و پرگل است. اما باطنشان را خبر ندارند. که خیلی از ثروتها ثروت قارونی است. داخل این ثروت، غضب خدا و آتش خداست. خیلی از خانه‌ها، خانه‌ای است که درون آن خانه‌ها قهر پروردگار است. و خشم پروردگار است.

داستان مسجد ضرار، نمونه‌ای برای ویرانی باطنی در عین آبادی ظاهری

همین امشب شما به آیات سوره توبه نگاه بکنید. در مدینه یک مسجدی ساختند، از نظر شکل و صورت و مصالح و در و دیوار و پنجره‌ها، قابل مقایسه با مسجدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ساخته بود نبود، این مسجد النبی که الان شما در ایام حج عمره می‌بینید، این زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مساحتش هزار و دویست متر بوده. چهار تا دیوار کوتاه داشت. بیشتر دیگر نتوانستند بسازند. یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله که نماز می‌خواند، مردم که اقتدا می‌کردند، حضرت صلی الله علیه و آله منبر می‌رفتند، رهگذرها همه می‌دیدند جلسه را. سقف هم نداشت. برای نماز ظهر و عصر مردم در سجده خیلی در مضیقه بودند. پیشانی‌شان می‌سوخت روی آن رمل‌ها و ریگ‌ها.

سجده بر روی حصیر توسط پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی بر رد ادعا اهل تسنن

جالب این است که من در روایات اهل تسنن دیدم^۱، که شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله، خب می‌دیدند پیشانی روی این ریگ‌های داغ و خاک‌های داغ می‌سوزد، آمدند یک قطعه حصیر انتخاب

۱. حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَرَأَيْتَهُ يُصَلِّي عَلَى حَصِيرٍ يَسْجُدُ عَلَيْهِ؛ از ابوسعید خدری نقل شده است که بر رسول خدا وارد شد و دید آن حضرت بر روی خُمَره (حصیری) نماز می‌خواند و بر روی همان سجده می‌کند. / مسلم نیشابوری، أبو الحسن، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۶۹



کردند، دو سه سانت در دو سه سانت، با خودشان می‌بردند، و روی حصیر سجده می‌کردند. اینی که به ما ایراد می‌گیرند چرا به مهر سجده می‌کنید، زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همه روی زمین سجده می‌کردند نه روی فرش. در هنگامی که نمی‌شده به زمین -به خاطر داغی- سجده بکنند، روی یک تکه حصیر سجده می‌کردند. یک کار بهداشتی هم هست، خب روی این فرشها این همه مردم با جوراب و بی‌جوراب راه می‌روند. این که خیلی کار عاقلانه‌ای است که آدم یک قطعه خاک پاک تمیز قالب گرفته را بگذارد و به خاک سجده کند. این نهایت تواضع به پروردگار است. خب دین می‌گوید نمی‌شود روی فرش سجده کنی، این که حرف نابابی نیست. بهترین نماز را ما داریم می‌خوانیم که پیرو اهل بیت هستیم. که در سجده، پیشانی روی خاک می‌گذاریم. وجود مبارک زین العابدین علیه السلام، وقتی آمدند کربلا، خب قبر بود فقط. نه اتاقی بود. نه شهری بود. نه دیاری بود. قبری بود که خودشان آماده کرده بودند. و ولی الله الأعظم را در آن قبر دفن کردند. از روی خود قبر یک کیسه خاک برداشتند با خودشان آوردند مدینه، هم روی آن خاک، اگر نیازی می‌شد تیمم می‌کردند، و هم در نمازهای واجب و مستحب به آن خاک سجده می‌کردند. این چه ایرادی دارد؟ یعنی ما پیشانی روی ماده‌ای بگذاریم که خدا ما را از همان ماده خلق کرده این شرک است؟ چه چیزی شرک است؟ مگر ما داریم آن مهر را می‌پرستیم؟ مگر ما اعتقادمان است که این مهر کاری از دستش برمی‌آید؟ ما حرفمان این است، پیغمبر صلی الله علیه و آله روی خاک سجده می‌کرد. خودتان نوشتید. در گرمای شدید که نمی‌شد پیشانی را روی آن ریگها یا سنگها گذاشت، روی یک تکه حصیر سجده می‌کرد. حالا به ما گفتند در خوراکیها سجده نکنید. روی برگ درختانی که خوراکی است سجده نکنید. روی فرش و پنبه و پشم سجده نکنید. اما روی اشیاء دیگر عیبی ندارد. اولیش خاک، بعد تخته، سنگ، گل خشک.

برگرداندن اشکالی بزرگ‌تر به باور اهل سنت

ما در سجده داریم از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کنیم یک عده‌ای از غیر شیعه، به ما می‌گویند مشرک، ما چه چیزمان شرک است؟ ما اصلاً بویی از شرک نبردییم. مشرک کسانی هستند

خیر و شر مسئله اساسی انسان

که علم راه، حلم راه، عقل راه، منطق راه، دانش راه، ایمانی مثل امیر المومنین علیه السلام راه، حذف کردند و رفتند به دیگران اقتدا می‌کنند. که نه درس دیدند نه علم داشتند، نه آثاری از آنها به جا مانده. مشرک کسی است که امر خدا را تعطیل کرده، امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را تعطیل کرده، رفته سراغ اطاعت از کسانی که خدا در قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله در فرمایشات بیست و سه ساله‌اش، مردم را به اطاعت از آنها دعوت نکردند. کجای قرآن است که بر ما واجب است از غیر معصوم و امام انتخاب شده اطاعت بکنیم؟ کجای قرآن است؟ ما که مطیع دوازده امام علیهم السلام هستیم و بعد از ولایت اهل بیت علیهم السلام، مطیع فقاہت هستیم، فقاہتی که می‌آید با زحمات شصت هفتاد ساله، فرهنگ قرآن و اهل بیت را فارسی می‌کند، استنباط می‌کند، منظم می‌کند، به عنوان رساله عملیه، می‌دهد به ما. نمی‌گوید که این حرفهای من است. نمی‌گوید این نظر و رای من است. می‌گوید این فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است. فرهنگ قرآن است. قرآن می‌گوید اینجوری وضو بگیرید، خب در رساله فارسی نوشته، اینگونه تیمم کنید، اینگونه نماز بخوانید، سحریتان را تا اینجا حق دارید بخورید، افطارتان را در این لحظه حق دارید باز کنید، این همان ولایت اهل بیت علیهم السلام است. خودشان نیستند که برویم ازشان بپرسیم. خودشان گفتند در نبود ما و در غیبت دوازدهمی ما «فأرجعوا فیها الی رواة حدیثنا»^۱، به آنهایی که فرهنگ ما را خوب می‌شناسند و مطالب ما را به شما می‌رسانند، به آنها مراجعه بکنید. فقاہت همان ولایت اهل بیت علیهم السلام است با یک لغت دیگر، ولایت اهل بیت علیهم السلام ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله ولایت پروردگار است.

۱. وَ فِي كِتَابِ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيَّ فَوَرَدَ التَّوْفِيعُ بِحَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام - أَمَا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أُرْشِدَكَ اللَّهُ وَ نَبْتِكَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ أَمَا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ « ۴ » وَ أَمَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ تَقْبَلِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي / وسائل

الشيعة، محمد بن حسن، شيخ حر عاملی، ج ۲۷، ص ۱۴۰



بازگشت به داستان مسجد ضرار

خب مسجد پیغمبر ﷺ، چهار تا دیوار است. هر کدام نیم متر. کف آن هم خاک است و ریگ. سقف هم ندارد. در هم ندارد. پنجره هم ندارد. هیچی ندارد. اما آمدند یک مسجد ساختند - این که می‌گوییم سوره توبه است جزء نهم قرآن^۱ - آباد. دیوارها آمده بالا. سقف هم خورده. درهای شیک هم گذاشتند. پنجره‌بندی هم کردند. مدیران مسجد می‌آیند پیش پیغمبر ﷺ، که ما یک مسجد کامل جامع زیبایی عالی ساختیم. شما بیایید افتتاح کنید. یک نماز بخوانید بروید، خداوند در قرآن بهش دستور داد. با مسلمانها بیل و کلنگ بردارید. بروید کل مسجد را خراب بکنید. تیرهای سقف و در و پنجره‌اش هم هیچ مصرف نکنید. آنها را هم آتش بزنید. مگر هر خانه‌ای زیربنایش بهشت است؟ مگر هر پولی زیربنایش بهشت است؟ مگر هر ماشینی دویست سیصد میلیارد تومانی، زیربنایش بهشت است؟ دنیای مردم نهایت و نتیجه‌اش دو چیز را نشان می‌دهد. یا بهشت و رضایت خدا را. یا دوزخ و غضب خدا را. ظاهرینان، اگر بهشان ما بگوییم که این خانه خسارت است، مثل همان مسجد است. بگوییم این پول خسارت است و شر، مثل پول قارون، بگوییم این صندلی بغلِ بغلِ جهنم نهاده شده و صاحبش با صندلی عاقبت می‌افتد در جهنم. ظاهرین می‌خندد به ما، چون چشمش بیشتر نفوذ ندارد «وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَنَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا، وَ الْبَصِيرُ يَنْفَعُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَّرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاحِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاحِصٌ، وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ»^۲، همین چهاردیوار دنیا را می‌بیند و می‌گوید خوب است. قشنگ است. عالی است. عجب معماری‌ای. عجب مصالحی. عجب هوایی. عجب مطبوع است. خوش به حال صاحبش. عجب درآمدی. عجب یخچالها و محتویات پرش. عجب فرشهایی. اینها را بیشتر مردم اینجوری می‌بینند. اما پروردگار عالم آتش می‌بیند. ضرر می‌بیند، خسارت می‌بیند، شر می‌بیند.

۱. توبه: ۱۰۷ - ۱۱۰.

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، سید رضی، خطبه ۱۳۳.

بازگشت به آیه مورد بحث

سخنان محتصر با ربش و پاسخ پروردگار به او

حالا این عده لحظات مرگشان است. دارند می‌روند. نفسها شماره‌ای شده. ده تا دیگر نفس می‌تواند بکشد. پروردگار عالم می‌فرماید، یک خرده پرده آن طرف که می‌رود کنار، وضع خودش و تاریکی‌ها و هیولاهای اعمالش و آتش برافروخته‌ای که خودش برای خودش مهیا کرده را می‌بیند، فریاد می‌زند. به خدا فریاد می‌زند نه به ماها که دور بسترش هستیم. ما ممکن است هیچ صدایی ازش نشنویم. همه صداها را هم که ما نمی‌شنویم. فریاد می‌زند، ناله می‌کند، ﴿رَبِّ اَرْجِعْ عَلَيَّ﴾^۱.

همه در ید قدرت پروردگار

چون آنجا هیچ کس به فریاد آدم نمی‌رسد غیر از خدا. آنی که دارد می‌رود، پروردگار به زنش، به بچه‌هایش، به دامادش، به عروسش به برادرهایش، در سوره واقعه می‌گوید: ﴿تَرْجِعُونَهَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲، اگر قدرت دارید برش گردانید نگذارید بمیرد، اما تمام قدرتها دواها، طب، اطباء کنار محتصر باطل باطل می‌شود. کدام دکتری تا حالا توانسته مریض در حال رفتن را برگرداند؟ می‌توانست برگرداند، این همه دکترها که مردند خودشان را برمی‌گرداندند. کسی نمی‌تواند محتصر را برگرداند. ﴿قَالُوا لَا اِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ﴾^۳، این حرف خداست این که دیگر حق است، در این حرفها که شکی نیست، «ترجعونها» برش گردانید، «ان کنتم صادقین»، اگر راست می‌گویید زورتان می‌رسد.

کی تا حالا زورش به خدا رسیده؟ تمام مجرمین عالم دارند ضرر می‌کنند. چون زورشان به او نمی‌رسد. چون در قرآن مجید می‌گوید که احدی از دسترس قدرت من بیرون نیست. کل در

۱. مومنون: ۹۹.

۲. واقعه: ۸۷.

۳. واقعه: ۸۶.



دایره قدرت من هستند. روزه‌ای ندارد که از قدرت من برون بیرون. که من دسترسی به آنها نداشته باشم. گاهی هم پیغمبر ﷺ را دلداری می‌داد. می‌گفت بگذار ده اسبه بتازند. اینها آخرش گیر من هستند. جایی نمی‌توانند بروند. در حوزه حکومت من هستند. در حوزه قدرت من هستند. اینها جاده فراری به رویشان باز نیست به هیچ عنوان.

بازگشت به مکالمه محتضر با پروردگار

می‌گویند خدایا من را برگردان کجا برش گرداند؟ اول جاده تکلیف، مثلا الان هشتاد و پنج سالش است، دارد می‌میرد. پانزده سالش را که خدا تخفیف داده بود. چیزی ازش نمی‌خواست. از پانزده سالگی تا هشتاد و پنج سالگی هفتاد سال دردناک بوده. هر کاری دلش خواسته کرده. هر پولی دلش خواسته گیر آورده. هر اسب و قاطر شهوتی را که خواسته رانده. هر ظلمی دلش خواسته کرده. خدا چرا جلوی نایستاد؟ خب لازم نیست بایستد. چون از دسترس قدرت خدا بیرون نمی‌تواند برود. یکی باید جلوی اینها را بگیرد که بترسد اینها فرار نکنند و دیگر گیر نیفتند. پروردگار عالم چه ترسی دارد؟ اینها جایی ندارند فرار نکنند. «رَبِّ ارْجِعُونِ»، «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»^۱، خدایا هفتاد و پنج سال فقط قبول شرّ کردم، قبول زخم و خسارت کردم، قبول پول حرام و خانه حرام و کسب حرام و معاشرت حرام و رفتار حرام، هیچ وقت هم فکر این لحظه را نکردم، توجهی نداشتم یک روزی گیرت می‌افتم و نمی‌توانم از گیرت بیرون بیایم. حالا یک عنایتی بکن. تو ارحم الراحمین هستی تو خدای خوبی هستی من را بگذار سر پانزده سالگی، این هفتاد سال ما را ندیده بگیر، خب سر پانزده سالگی بگذارم چه کار کنی؟ «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» هفتاد سال دیگر در دنیا باشم هر خیری که برای من در قرآنت رقم زده بودی که نماز خیر است، روزه خیر است، پول دادن به مستحق خیر است، رسیدگی به اقوام خیر است، عدالت خیر است، محبت خیر است، نرمی خیر است، مدارا خیر است، تواضع خیر است، ما که

۱. مؤمنون: ۱۰۰.

دنبال هیچ کدام از این خیرها نرفتیم، هر چی بوده شر بوده. ما را برگردان. یک هفتاد سال دیگر به ما بده عمر وقت، ما هر چی در قرآن گفتی خیر است انجام می‌دهیم.

خب پروردگار چی جواب می‌دهد؟ چون مورد سخن خودش است و این مختصر، اینها صحبت ملائکه نیست که به ملائکه بگویند، آنها به خدا پیغام بدهند، پیغام خدا را ملائکه بگیرند به مختصر بدهند. آیه صریح است. «رَبِّ» یعنی مختصر دارد به خدا می‌گوید. خدا هم مستقیم جواب مختصر را می‌دهد. چی می‌گوید خدا؟ خیلی مختصر. اولاً اراده نکرده خدا که دو بار به کسی عمر بدهد، چنین اراده‌ای ندارد خدا، اگر بنا بود دو بار عمر بدهد به انبیایش دو بار عمر می‌داد آنها که خیلی محبوبش بودند، محبوبترین بنده خدا پیغمبر اسلام ﷺ است که شصت و سه سال عمر بهش داد. شصت و سه سال تمام شد، تمام شد. محبوبترین بنده‌اش، در نسل جوان عالم، محبوبترین جوان علی اکبر علیه السلام بود هجده سالگی عمرش را قیچی کرد. زنی در این عالم از نظر ارزشها بالاتر از صدیقه کبری علیها السلام نبود. من کتابهای مختلفی را درباره عمر ایشان نگاه کردم. نهایت بیست و پنج سال. حداکثر. حداقل هم هجده سال، از دنیا رفت. شهید شد. اگر بنا به عمر دوباره بود، به حضرت مریم عمر دوباره می‌داد. مریم جوان بود. اما اراده ندارد به کسی دو بار عمر بدهد. خب این که شدنی نیست. پس این درخواست یک درخواست بیخودی است. که من را برگردان سر جاده تکلیف من فقط هر چی خیر در قرآن گفتی انجام بدهم. این که اراده ندارد. به مختصر می‌گوید «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»^۱، این خیلی آیه دلسوزانه‌ای است. واقعا جگر آدم را می‌سوزاند جواب خدا. چون حال بنده‌اش را میداند وضع بنده‌اش رامی‌داند، «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» درخواستت صددرصد پوک و بی‌ارزش، و بی‌خود است. «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲، جناب مختصر و بقیه مختصرها. پیش رویتان، آنجایی که دارند می‌برندتان، یک جهانی است به نام برزخ. شما در آن برزخ هستید تا قیامت برپا شود.

۱. مؤمنون: ۱۰۰.

۲. مؤمنون: ۱۰۰.



در قیامت چگونه اعمال محاسبه می‌شوند؟

خب قیامت با بندگانت می‌خواهی چه کار بکنی؟ من یک آیه درباره قیامت بخوانم ببینید حرف قرآن واقعا چیست. این خیرهایی که می‌گوید چیست. شرهایی که می‌گوید چیست. این آیه هم از عجایب آیات قرآن است. من با این خیلی سروکار دارم. من از این آیه تا حالا خیلی ترسیدم. صد دفعه بیشتر ترسیدم.

ترس از خدا چه ترسی است؟

ترس هم برای خودمان است. وگرنه پروردگار که زیبایی بی‌نهایت است. چه ترسی؟ آدم از چه چیز خدا بترسد؟ این ترسی که می‌گویم از خدا دارم، در حقیقت ترسی است که از گناهان خودم دارم. نه او. وگرنه به قول شاعر می‌گوید (حسن یوسف را به عالم کس ندید)، می‌گویند خداوند قلم زیباسازی‌اش را در ساخت یوسف کامل به کار گرفت، با اینکه می‌گویند زیبایی برای جنس زن است. اما سمبل زیبایی در جهان یوسف است. واقعا هم خیره کننده بود. چون قرآن می‌گوید^۱ زن نخست‌وزیر که مورد ملامت زنها بود که چه خبرت است بیشعور عاشق یک غلام زرخرید شدی مگر این کی هست؟ قرآن می‌گوید مرتب در سرش می‌زدند که کیست اینقدر زندگی‌ات را به هم پاشیده و اینقدر فکرت را مشغول کرده و بی‌خواب شدی و بی‌غذا شدی، خداوند می‌فرماید یک مهمانی گرفت تمام زنان درباری را دعوت کرد جلویشان هم میوه گذاشت کارد تیز هم گذاشت سالن مهمانی دو تا در داشت یک در ورودی یک در خروجی، خب یوسف را شوهرش خریده بود باید حرف گوش می‌داد، حرفهای عوضی را که نباید گوش می‌داد، نمی‌داد. ولی به یوسف گفت من در بالای سالن را باز می‌گذارم، در خروجی هم باز می‌گذارم، بیا از اینجا رد شو و برو. او هم که چشمش در پاکی غوغا بود. او مهمانها را ندید اما مهمانها همین مقدار دیدند از در بالا آمد، راه رفت، از در پایین رفت بیرون. شما متن قرآن را ببینید، می‌گوید زنان



مهمان چنان از دیدن این چهره مدهوش شدند - نه بیهوش - مدهوش، یعنی عقلشان انگار از کار افتاد. با کارد به جای بریدن میوه دست خودشان را می بریدند و نمی فهمیدند. این زیبایی، این زیبایی هم محدود بود. محدود به یک چهره. چند سال هم بیشتر نبود این زیبایی. بعد دیگر قیافه شروع کرد به شکستن. (حسن یوسف را به عالم کس ندید، حسن آن دارد که یوسف آفرید)، نقاش را ببین چیست، خدا که زیبای بی نهایت است برای چی از زیبایی آدم بترسد؟ این اما من خاف مقام ربه ببینید بین کلمه خوف و رب لغت مقام واسطه است، یعنی کسی که از ایستادن در دادگاههای پروردگارش بترسد، اصلا صحبت ترس از خود خدا نیست.

بازگشت به نحوه محاسبه اعمال

خب قیامت می خواهد چه کار کند؟

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۱، من ترازوهای سنجش اعمال مردم را خودم برپا می کنم «إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ»، اگر عملتان به اندازه وزن یک ارزن باشد، «أَتَيْنَاهَا»، حالا ده هزار سال پیش مردی من نگذاشتم عملت گم شود، یا نابود شود. عملت موجود است. خودم آن عمل را می آورم در آن ترازوها «وَكُفِيَ بِهَا حَاسِبِينَ» پایت هم محاسبه می کنم این قیامت. این قرآن.

خب اگر آدم یک عمری پنجاه شصت هفتاد سال فقط به آنچه قرآن گفته خیر است عمل بکند. قیامت با آن پرونده هماهنگ با قرآن که وارد می شود، به قول امیر المومنین علیه السلام شر زیادی هم ندارد نمی گوید هیچی ندارد ولی امیر المومنین علیه السلام می گوید قلیل. یک مقداری از این گناهان پیش پا افتاده نه گناهان کاواراهی و شبانه و زن و مرد و بز و بکوب و عرق و ورق و زنا و ربا و اینها نه. همین گناهایی که من و شما انجام می دهیم، گاهی یک نگاهی به نامحرم بعد هم پشیمان می شویم. گاهی یک نصف دروغی به زن و بچه ای به رفیقی. که

۱. انبیاء: ۴۷.

اینها هم زشت است. بد است. آنی که پرونده‌اش نود و نه درصد همان خیرهای قرآن است. حالا چند نفرند که ما نمی‌دانیم. از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام آدم خوب بوده تا حالا. اینها وارد قیامت که می‌شوند. خب میلیاردها مرد و زن هستند. یک عربی به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت حساب اینها چقدر طول می‌کشد؟ اینهایی که اهل نجات هستند؟ میلیاردها مرد و زن از قبر درآمدند. پرونده‌های شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال. ولی پرونده‌های خوبی است، قابل قبول است. گفت یا رسول الله! چقدر طول می‌کشد به حساب اینها برسید؟ چقدر؟ فردا صبح خدا چقدر موجود زنده را باید روزی بدهد؟ چقدر طول می‌کشد؟ میلیاردها ماهی و پرند و جنگلی و صحرایی و هفت میلیارد هم که ما هستیم. چقدر طول می‌کشد؟ حساب صبحانه و نهار و شام ما را بکند؟ حساب کرده دارد می‌رسد به همه ما. طول نمی‌کشد. اگر بخواهد بگوید بندگان من صبر کنید من صبحانه شما را دو ماه دیگر حسابهایش را برسم از عالم جمع بکنم بعد بگذارم سرسفره، خب دو ماه دیگر که ما هفت میلیارد نیستیم. همه بهشت زهرا هستیم. بقیه هم در قبرستان مملکت خودشان. اول بدان خدا کیست و حسابگری‌اش چیست. به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت این میلیاردها نفر با پرونده خوبی‌ها، شر ندارند. اینها چقدر طول می‌کشد؟ به پرونده شصت هفتاد ساله‌شان برسند و نمره بدهند و بگویند قبول شدی و در بهشت هم باز است برو، فرمود کلشان از وقتی از قبر درمی‌آیند و پرونده‌شان رسیدگی می‌شود تا برسند به بهشت. کمتر از نماز عصر شما طول می‌کشد. چرا آدم اهل خیر نباشد که هم دنیا وجدان راحتی داشته باشد. هم آخرت معطلش نکنند. بقیه بحث فردا شب.

گر بماندیم زنده بردوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده
ور بمردیم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

روضه حضرت رقیه عَلَيْهَا السَّلَام

حالات بچه‌ها را همه شما می‌دانید مخصوصاً آنهایی که بچه دارند، مخصوصاً آنهایی که دختر دارند به ویژه آنهایی که دخترشان سه چهار ساله است، اشک ریختن این دخترها را دیدید که اصلاً آدم را بی‌طاقت می‌کند من که خودم همینجور هستم من از اول اصلاً طاقت

دیدن و شنیدن گریه دختر را نداشتم در خانواده‌ام، یک تلنگر هم بهش می‌زنند با اینکه مادرش هست، می‌گویند پدرم بیاید بهش می‌گوییم، من یک مقداری در تحصیلاتم روانشناسی هم خواندم تمام روانشناسان درجه یک اروپا، امریکا، اینجا می‌گویند وابستگی دختر بیشتر به پدر است پسر به مادر است، لذا تعجب نکنید این دختر طبیعی بود، که دیگر آرامشش را از دست داده بود، طبیعی بود که ساکت نشود، طبیعی بود عمه بغلش می‌گرفت راهش می‌برد می‌گفت پدرم را می‌خواهم، زین العابدین علیه السلام بغلش می‌گرفت می‌گفت بابام را می‌خواهم، رباب علیه السلام بغلش می‌گرفت، می‌گرداند در خرابه. می‌گفت بابام را می‌خواهم. دیدید که بچه‌هایمان یک چیزی که گم می‌کردند یا گم می‌کنند، تا پیدا می‌کنند، چطور بالا و پایین می‌پرند؟ و به نزدیکترینشان اول خبر می‌دهند وقتی سر ابی عبدالله علیه السلام را آوردند، اول از همه بین این هشتاد و چهار زن و بچه آمد پیش عمه. (عمه بیا گمشده پیدا شد، روز خرابه شب پیدا شده). با عمه‌اش که حرفش تمام شد، رو کرد به بابایش، (بس که دویدم عقب قافله، پای من از ره شده پر آبله)، (پدر فدای سر نورانیت، سنگ جفا شکسته پیشانی‌ات).

جلسه چهارم

فهمیدن خیر و شر حقیقی بدون

معلمان آن ممکن نیست

یادآوری

دانستیم هر چه که به حقیقت خیر است و هر چه که واقعا شر است. زیان است. خداوند مهربان به فرموده خودش از باب احسان و رحمتش در قرآن مجید بیان کرده است.

معلم نیاز داشتن قرآن برای توضیح مطالب آن

البته بعضی از خیرها و شرها، کلی گفته شده است. توضیحش را بر عهده پیغمبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ و اهل ذکر که تعبیر قرآنی است اهل بیت ﷺ قرار داده. در چند آیه پیغمبر اکرم ﷺ را معلمی برای تعلیم و تفسیر حقایق از جانب خودش معرفی می‌کند، ﴿يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ﴾^۱، یعنی من قرآن را نازل کردم. این نسخه کامل است. جامع است. اما درک همه آیاتش کار شما نیست. اگر کار شما بود که دعوتتان می‌کردم می‌گفتم این قرآن، این هم عقلمان، بخوانید و بفهمید و عمل بکنید. من برای این قرآن معلم قرار دادم. رسول خدا ﷺ معلم قرآن است. در قرآن فرموده است ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲، حقایق و چیزهایی را که نمی‌فهمید از اهل ذکر بپرسید. یعنی اهل ذکر همه قرآن را می‌فهمند. آنهایی

۱. آل عمران: ۴۸.

۲. نحل: ۴۳.

هم که همه قرآن را می‌فهمند، دارای مقام عصمت هستند که می‌فهمند. ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾^۱ قسم به جایگاه ستارگان ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْدِ الْمُؤْمِنِينَ عَظِيمٌ﴾^۲، اگر بدانید این سوگند من سوگند عظیمی است. خب سوگند می‌خورم که چی؟ ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾^۳ این کتاب، کل آن ارزش است. (فی کتابِ مَکُونٍ)^۴، (لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)^۵، فقط مطهرون کل قرآن را می‌فهمند. مطهرون هم همانهایی هستند که در سوره احزاب فرمود: ﴿وَإِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۶ اینها که خیلی روشن است. هیچ عالم غیر شیعه‌ای در این زمینه نمی‌تواند به ما ایراد بگیرد. چرا که ما بعضی از آیات قرآن را با بعضی دیگر از آیات معنی می‌کنیم. اگر طرف ما بگوید من قبول ندارم، معنی‌اش این است که این بخش از قرآن را قبول ندارم. قبول ندارد که کافر است. بحثی دیگر با او نیست. درباره خود قرآن می‌گوید ﴿مَرْفُوعَةٌ مُطَهَّرَةٌ﴾^۷ این کتاب از ارزش بالایی برخوردار است. و تمام مطالبش حقیقی است. پاک است. «مرفوعة مطهرة» این کتاب پاک را، «لا یمسه الا المطهرون» جز پاکان، یعنی آنهایی که پاکی عقل، پاکی روان، پاکی قلب دارند، دریافت نمی‌کنند. خب قرآن «مرفوعة مطهرة». دریافت نمی‌کنند، مگر مطهرون. مطهرون چه کسانی هستند؟ خب در خود قرآن دارد معرفی‌شان می‌کند، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۸.

۱. واقعه: ۷۵.

۲. واقعه: ۷۶.

۳. واقعه: ۷۷.

۴. واقعه: ۷۸.

۵. واقعه: ۷۹.

۶. احزاب: ۳۳.

۷. عبس: ۱۴.

۸. الأحزاب، ۳۳.



تایید علم ادبیات عرب

اینجا یک بحث ادبی علمی هم هست. می‌ترسم من مطرح کنم خسته‌تان بکند. اشاره می‌کنم. اینکه آیات قبل از «انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس» همه درباره زنان پیغمبر ﷺ است. در سوره احزاب می‌توانید همین امشب بروید و ببینید. آیات بعد از «انما یرید الله» باز درباره زنان پیغمبر ﷺ است. فرق زبان عرب، با دیگر زبانها، این است که وقتی درباره زنان صحبت می‌کند، اگر یک دانه زن باشد، ضمیر مفرد مونث می‌آورد. یعنی می‌گوید «هی»، نمی‌گوید «هو»، «هو» اشاره به مرد است. «هی» اشاره به زن است. اگر چند تا زن باشند، ضمیر جمع مونث می‌آورد. می‌گوید، «أُنثُنَّ»، ولی برای مردها می‌گوید «أَنْتُمْ»، به خانمها می‌گوید «عَنْكُنَّ»، به مردها می‌گوید «عَنْكُمْ»، به خانمها می‌گوید «زَيْنْتَهُنَّ»، برای مردها می‌گوید «زَيْنْتَهُمْ». یعنی ضمائر مربوط به زن در عرب با مرد فرق می‌کند. آیات قبل از آیه تطهیر تمام ضمائر مونث است. یعنی پیغمبر زنانی که دارد مورد خطاب حق هستند. خدا در این آیات قبل از آیه «انما یرید الله» و آیات بعد یا خانمها را تهدید می‌کند. یا نصیحت می‌کند. یا راهنمایی می‌کند. یا می‌گوید اگر مرد غریبه در خانه‌تان را زد، با صدای طبیعی زنانه جواب ندهید. عوض کنید صدایتان را. اما آیه «انما یرید الله لیزهبن عنکم» چی؟ بقیه‌اش را بخوانید «عنکم» ضمیر مذکر است یا مونث است؟ برای مردها به کار رفته یا برای خانمها؟ برای مردها، «لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم»، برای مرد به کار رفته یا زن؟ «کم» مرد است. «یَطْهَرُکُنَّ» که نمی‌گوید. می‌گوید «یَطْهَرُکُمْ». دخالت‌های ضد خدا در تفسیرهای غیر شیعه زیاد شده. می‌گویند این آیه راجع به زنان پیغمبر ﷺ است دنبال همان آیات قبلش و آیات بعدش، خب اگر درباره زنان پیغمبر ﷺ است، یادش رفته خدا ضمیر مونث به کار بگیرد؟ یا نه عِلْمَشْ ته کشیده، اشتباه کرده؟ کدامش است؟ اگر بگوییم یادش رفته ضمیر مونث بیاورد، که کافر به خدا شدیم. خدا را غافل معرفی کردیم و سهوکننده. اگر بگویید علمش ته کشیده، که باز هم کافر به خدا شدید. آیه طبق خود آیه،

برای اهل بیتی که غلبه با مردان بوده نازل شده. پیغمبر ﷺ، امیر المومنین ﷺ، حضرت مجتبیٰ ﷺ، ابی عبدالله ﷺ و صدیقه کبریٰ ﷺ، اینجا اگر تعداد مردها بیشتر از خانمها باشد، ضمیر را مذکر می‌آورد.

بازگشت به مطلب نیاز داشتن به معلم برای درک صحیح قرآن

خب «مرفوعة مطهره» کل قرآن آیات پاک با معانی پاک است. این قرآن را «لا یمسه الا المطهرون» «مطهرون» چه کسانی هستند؟ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

خب ما اگر خلاف خواست خدا، بدون پیغمبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، برویم سراغ قرآن، در گرفتن معنا از آیات، صددرصد دچار اشتباه می‌شویم. آنوقت آن معنایی که ما درک می‌کنیم، ربطی به قرآن ندارد. آنوقت مجبوریم آن معنایی که ما درک کردیم، تحمیل به قرآن بکنیم. معنایی که پروردگار عالم اصلاً اراده نداشته. من از پیش خودم در ذهنم ساختم و تحمیل به قرآن کریم کردم. ما برای اینکه دریافتمان درست باشد، آنهایی که آیاتش روشن است و درس هم خواندیم خب معنایی که می‌گیریم درست است. اما آنهایی که درک نمی‌کنیم، خب باید مراجعه بکنیم به معلم تعیین شده خدا که این معلم تعیین شده رسول الله ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ هستند.

خب بخشی را باید پیغمبر ﷺ توضیح بدهد که خیر چیست، شر چیست. همش را که قرآن مجید بیان نکرده. بیان کرده، کلی بیان کرده. بعضی‌هایش هم توضیح داده. یک جمله هم از پیغمبر ﷺ برایتان بگویم، سال آخر عمرش است، آمده حج واجب. حدوداً دوازده هزار نفر هم از مدینه و مکه و اطراف آمدند. حج واجب. کل مردم برای مدینه نبودند. حداقل، بعضی‌ها می‌گویند صد و بیست هزار نفر. حالا شما همان حداقل را بگیرید. همان حداقل هم برای شهرهای مختلف بودند. حرفهای پیغمبر ﷺ را که در حج شنیدند. همه جا پخش کردند. روز عرفات که کل مردم بودند در صحرای عرفات، و روز منا و روز

حج تمتع در مسجدالحرام، پیغمبر ﷺ در سخنرانیشان فرمودند، خدایا من شاهدی بر این مطلبی که می‌گویم غیر از تو ندارم. خدایا آنچه که مردم را بهشتی می‌کرد من برای مردم گفتم. آنچه که مردم را دوزخی می‌کرد من برای مردم گفتم^۱. یعنی من تکلیف تبلیغ خیر و شر را بعد از قرآن به طور کامل عمل کردم. چیزی دیگر بر عهده من نیست. پنج بار در پنج سخنرانی این مطالب را فرمودند.

خدمت اسلام به بشر و وضع جوامع بشری قبل از اسلام

خب قرآن مجید بیان کننده خیر و شر است. اگر بخواهید جایگاه قرآن مجید را و عظمت و آثارش را بدانید یک بار فقط به قول تهرانی‌ها، نوبر بکنید. یک بار کتابهایی که شرح حال مردم عربستان را قبل از بعثت پیغمبر ﷺ نوشتند، که هنوز حضرت مبعوث به رسالت نشده بود، جامعه عرب چه وضعی داشت. جامعه ایران چه وضعی داشت. جامعه یونان چه وضعی داشت. جامعه هند چه وضعی داشت. جامعه مصر و تبت و مغولستان چه وضعی داشتند. تا ارزش قرآن مجید را بفهمید که قرآن چه خدمت عظیمی به بشریت کرده. خب من همه این کشورها را خواندم خیلی مطالب کشورها هم در ذهنم هست جای بیانش نیست. با این وقت کم هفت، هشت، ده شب و شبهای محدود، واقعا فرصت بیانش نیست. وگرنه آدم این کتابها را می‌خواند شگفت‌زده می‌شود که واقعا انسانها در همه کشورها مسخ شده بودند؟ بچه‌داریشان را فقط بخوانید، بچه‌داری خالی، که نسل چگونه می‌گذشته زندگی‌اش؛ در ایران از طرف دولت ساسانیان ممنوع بود بچه‌ها بروند مدرسه، سواد یاد گرفتن حرام بود. جز بر شاهزادگان، فرزندان دبیران، یعنی نویسندگان دفاتر دولتی و سرداران لشکر و متولیان آتشکده. هیچ مدرسه‌ای در ایران هیچ بچه‌ای که برای این چهار طایفه نبودند راه نمی‌دادند. اسم نمی‌نوشتند. ننگ می‌دانستند. قرآن وقتی نازل شد، اولین آیاتش این بود. ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ

۱. معاشر الناس، و كُلُّ حَلَالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَكُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ / خطبه غدیریه.

بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ^۱، شما این آیات را با ایران مقایسه بکنید. ببینید اسلام چی می‌گفته. فرهنگ زرتشتی ایران چی می‌گفته. در یک جنگی انوشیروان با روم شرقی، همین ترکیه فعلی، بودجه کم آورد. این را شاهنامه فردوسی نقل می‌کند. شاهنامه را دیگر همه فُکلی‌ها و کراواتی‌ها و غرب رفته‌ها و غربزده‌ها متجددها روشنفکرها قبول دارند که، آنها ما پنج تا روایت را برایشان بخوانیم با سند قبول ندارند اما شاهنامه را با جان و دل قبول دارند من از شاهنامه می‌گویم که نگویند اینها روی منبرها این حرفها را درآوردند، نه ما درنیاوردیم. انوشیروان در جنگ با روم شرقی بودجه کم آورد یک کفشگر ایرانی کفشگر یعنی کفش دوز، پینه دوز، آمد پیش نخست وزیر انوشیروان گفت به وضع من و کفشگری و پینه دوزی‌ام نگاه نکن من کمبود بودجه ارتش را کل آن را می‌دهم که در جنگ ایران با روم شکست نخورد، نخست وزیر انوشیروان گفت صبر کن همین انوشیروانی که هنوز در زبان مردم ایران به عنوان انوشیروان عادل می‌چرخد، نمی‌روند اول ببینند معنی عدالت چیست بعد به انوشیروان ببینند، مردم ایران در زمان انوشیروان فردوسی در شعرهایش می‌گوید در اقتصاد و جریان‌ات اجتماعی به مشکلات زیادی خوردند ریختند در خیابانها و فریاد کشیدند که ما وضعمان خوب نیست، زندگی‌مان خوب نیست بیایید زندگی ما را درست بکنید انوشیروان دستور بازداشت داد در سه شبانه روز در ایران فردوسی می‌گوید صد هزار نفر را می‌چ پایشان را گرفتند بلندشان کردند با کله تا ناف در لجن فرو کردند نگه داشتند تا مردند، این عدالت است؟ یعنی آن عادل است پیغمبر ﷺ هم عادل است؟ آن عادل است سلیمان ﷺ هم عادل است؟ او عادل است داود پیغمبر ﷺ حاکم فلسطین عادل است؟ او عادل است یوسف ﷺ هم عادل است؟ صد هزار نفر را در سه روز کشتن دلیل بر عدالت است؟ نخست وزیر گفت آقای کفشگر شما صبر کن من بروم گزارش کار را به اعلی حضرت بدهم - جنگ بودجه‌اش کم آمده، جنگ، یعنی اگر بودجه نرسد شکست می‌خورند. آدم کشته می‌شود. دست قطع می‌شود. چشم کور می‌شود. زن بیوه می‌شود. بچه



یتیم می‌شود. این معنی جنگ است. نخست وزیر آمد پیش اعلی حضرت گفت انوشیروان یک پینه دوز پیشنهاد کرده من کمبود بودجه جنگ را می‌دهم. اجازه بدهید پسر من در مدرسه اسمش را بنویسند درس بخواند. انوشیروان گفت من این اجازه را بدهم ننگ است. آبروریزی است. نه آن پول را می‌خواهم نه این پسر برود مدرسه. این عادل ایران، عربستان بغل ایران بود، پیغمبر ﷺ برای تحصیل مردم آمد چه گفت؟ پیغمبر طبق قرآن «اقرأ» یعنی برو دنبال علم، برو دنبال حقیقت، برو دنبال تحصیل، پیغمبر چی فرمودند؟ پیغمبر فرمودند: -هنوز هم این شعار زنده است در آئین پیغمبر- «طلب العلم» چی؟ «طلب العلم فریضة» نه واجب، من هجده نوزده تا روایت پیدا کردم که همه آن روایات می‌گویند بین «واجب» و «فریضة» فرق است. آنی که کلمه واجب دارد کلام پیغمبر امام است، آنی که فریضة است فقط حکم پروردگار است، گرفتید چی شد؟ یعنی پیغمبر ﷺ آمد از جانب خدا اعلام کرد «طلب العلم» یعنی خدا دارد می‌گوید بندگان من، دنبال علم رفتن واجب ویژه از طرف خود من خداست، چه کسانی می‌توانند بروند دنبال علم؟ «علی کل مسلم» مرد زن، پیر، جوان، دختر، پسر، شهری، دهاتی، همه. اما حالا برو به انوشیروان بگو خوب این چند میلیون تومان پول را قبول کن جنگ شکست نخورد، می‌گوید بخورد ولی بچه پینه‌دوز برود مدرسه این ننگ کشور من است. و می‌دانید پیغمبر ﷺ چگونه ما را نجات داد، اجداد ما ایرانیها معبود مقدسشان که تا حالا هم نگهشان داشتند آتش بود، مقدس بود پیششان آتش، شما الان هم بروی هند در معبد زرتشتی‌های ایرانی آن آتشی که دو هزار سال پیش روشن کردند نگه داشتند. تا گاز نبود مرتب با هیزم و زغال نگه می‌داشتند. دو سه جای ایران هم من رفتم دیدم، وقتی دیگر گاز آمده، گاز کشیدند. آتشی داریم در ایران -من جایش را نمی‌گویم - آنجا یک بخشی زرتشتی هستند بالای هزار سال است این آتش روشن است وارد این اتاق

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ / کافی (ط-الاسلاميه)، محمد بن يعقوب كليني، ج ۱، ص ۳۰.

می‌شوند، تعظیم می‌کنند، دعا کنار آتش می‌خوانند، به آتش تبرک پیدا می‌کنند، متوسل می‌شوند، زانو می‌زنند. با همه بدن، دکتر، مهندس، مرد، زن، جلوی آتش روی خاک می‌افتند که احترام کنند. تمام ایران می‌گفتند معبود آتش است. محبوب آتش است. فرهنگ آتش است. محل در جایی است که معبدها آتش را دارند نگه می‌دارند، محل مقدس. من اگر یک وقتی یک برادر زرتشتی این سخنرانی من را بشنود اینجا ازش عذرخواهی می‌کنم. که ناراحت نشود. چون من یک حقی را دارم می‌گویم، نه مخالف با کسی هستیم. نه می‌خواهم کسی را بگویم. زرتشتی‌ها هم ایرانی هستند و برادران ما هستند. و کنار همدیگر داریم زندگی می‌کنیم. ما با ملت‌های دیگر فرق می‌کنیم. ما در ایران سابقه ندارد به اقلیت‌های مذهبی تلنگر بزنیم. آنها در کشور ما مدرسه دارند. مغازه دارند. قبرستان دارند. وکیل هم در مجلس دارند. اما آمریکا با اقلیت‌های مذهبی اینجوری عمل می‌کند؟ اروپا اینجوری عمل می‌کند؟ هیچ ملتی عملشان زیباتر از عمل ما با اقلیت‌های مذهبی نیست. این برخورد را از کی یاد گرفتیم؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. رسول خدا صلی الله علیه و آله اینها را در مسجد هم راه می‌داد. و مسیحی می‌آمد در مسجد بغل پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌نشست بحث می‌کرد. یهودی می‌آمد. زرتشتی می‌آمد. اصلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ وقت با قیافه عصبانی به اینها نگاه نمی‌کردند. تلخ نگاه نمی‌کردند. در بازار مدینه خرید و فروش هم می‌کردند. با یهودی‌ها و مسیحی‌ها. اما در عین حال من عذر می‌خواهم که این حرف را دارم می‌زنم که یک حقیقت است. یک وقت یک زرتشتی از من که روحانی دین غیر از او هستم گله‌مند نشود. آتش، مظهر اهورمزدا. آتش یعنی ریشه حیات. آنها می‌گویند آتش یعنی معبود مقدس. درست است؟ این آتش الان تصور بکنید، یک منقل، هفت، هشت، ده تا گل زغال که باد هم دارد از زیر منقل بهش می‌خورد شعله دارد. ما این را چند جور می‌توانیم خاموش بکنیم؟ یک جور خاموش کردنش این است که یک بچه دو سه ماهه دستشویی دارد بیاوریم روی منقل بگیریم دستشویی‌اش را بریزد آتش خاموش شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را از یک همچین دینی نجات داد. که پایه این دین با دستشویی یک بچه شش ماهه یا سه ماهه از بین می‌رود. چقدر



پیغمبر ﷺ خدمت کرد. چه جور پیغمبر ﷺ نجات داد فکرها را. حالا بعضی‌ها قبول نکردند. ولی آنهایی که قبول کردند نجات پیدا کردند. اهل سعادت شدند. آتش پرست، آنی که آتش را مقدس می‌دانست، یک بار آمد مدینه، تازه یک سال هم نشده بود بودنش در مدینه. چنان با دین پیغمبر ﷺ نجات پیدا کرد که پیغمبر ﷺ روی منبر اعلام کرد، مهاجرین درباره او حرفی ننزید که برای شماسست. انصار مدینه درباره او حرفی ننزید که برای شماسست، «سلمان منا اهل البیت»، چی برای شماسست؟ کی برای شماسست؟ ببینید خدمت پیغمبر ﷺ.

همین همشهری‌های خودش همشهری‌های پیغمبر، مکه‌ای‌ها را می‌گویم قیس ابن عاصم وقتی مسلمان شد، به پیغمبر اکرم ﷺ گفت گناه قبل از اسلام من را خدا می‌بخشد؟ من قبل از اسلام گناه کردم، چه گناهی کردی؟ گفت نه تا دخترم را به دست خودم زنده به گور کردم. نه تا. هی امسال دختردار شدم، بردم زنده به گور، سال بعد، سال بعد، اینها را نجات داد. برای اینها گفت خیر چیست. اینها خیر را در این می‌دانستند اگر دختردار شدند ببرند زنده به گور کنند. ایرانیها خیر را در این می‌دانستند که همه وجودشان را هزینه آتش کنند. یونانیها که مملکتشان مملکت علم و فلسفه و دانشگاه و حکمت بوده، قبل از پیغمبر ﷺ، قبل از میلاد مسیح ﷺ بخوانید کتابها را، مهد علم، مهد تمدن اصلا این یونان از اول کشور علم بوده، یک کار یونانیها را من می‌گویم. یک کارشان را، دختر را شوهر می‌دادند. عروس سال اول دختر می‌زایید، این مادر و با این بچه را می‌بردند دادگاه قضات دانشمند یونان عروسی که شکم اول دختر زاییده جریمه مالی می‌کردند. که غلط کردی دختر زاییدی. یعنی

۱۴. قَالَ الطَّبْرَسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قِيلَ لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَكَّةَ وَ وَعَدَ أُمَّتَهُ مُلْكَ فَارِسَ وَ الرُّومَ قَالَتِ الْمُنَافِقُونَ وَ الْيَهُودُ هَيْهَاتَ مِنْ أَيْنَ لِمُحَمَّدٍ مُلْكَ فَارِسَ وَ الرُّومَ أَلَمْ تَكْفِهِ الْمَدِينَةُ وَ مَكَّةَ حَتَّى طَمِعَ فِي الرُّومِ وَ فَارِسَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ - عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَنَسٍ. وَ قِيلَ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَطَّ الْخُنْدَقَ عَامَ الْأَحْزَابِ وَ قَطَعَ لِكُلِّ عَشْرَةِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا فَاحْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فِي سَلْمَانَ وَ كَانَ رَجُلًا قَوِيًّا فَقَالَ الْمُهَاجِرُونَ سَلْمَانُ مِنَّا وَ قَالَتِ الْأَنْصَارُ سَلْمَانُ مِنَّا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ / بحار

الانوار (ط-بيروت)، ج ۱۷، ص ۱۷۰

قاضی دانشمند حساب نمی‌کرد این مادر مگر این بچه را در رحم دختر ساخته؟ این را فکر نمی‌کرد. همین دختر همین عروس، سال دیگر اگر دختردار می‌شد باز می‌بردند دادگاه جریمه‌اش دو برابر بود. اگر دختر سوم را میزایدید - بخوانید کتابها را، اروپایی‌ها هم نوشتند - می‌بردند بعد از زایمان دادگاه محکوم به اعدام می‌شد. و وسط میدان آتن دارش می‌کشیدند. می‌گفتند این بدترین مجرم است که سه شکم دختر زاییده. مردم ایران نشستند خدمات پیغمبر ﷺ را دنبال بکنند که رسول خدا و بعدش امیر المومنین ﷺ و صدیقه کبری ﷺ و ائمه طاهرین ﷺ چه خدمتی به این تمدن به عقل، به زن، و به مرد داشته. خیلی از زندهای ایران فعلا خیلی قدردانند. بخشی از زنان و دختران ایران نه، به شدت با پیغمبر اکرم ﷺ مخالف هستند. چون حجابش را قبول ندارند. حجاب زن پیغمبر ﷺ خدیجه ﷺ را قبول ندارند. حجاب دختر پیغمبر ﷺ را قبول ندارند. در خانه آرایش می‌کنند. زیباترین لباس را می‌پوشند. مو و رویشان را بیرون می‌ریزند. می‌آیند در خیابانها، از هشت صبح تا ده شب که برمی‌گردند ده هزار تا را به کثیفترین گناهان خیالی مبتلا می‌کنند. این قدردانی از پیغمبر است؟ شما را که قبل از پیغمبر ﷺ زنده به گور می‌کردند. شما خانمها در ایران که قوانین ساسانیان و هخامنشیان بود زن در تمام ایران حق ملکیت در زمین، مغازه، کارخانه، کشاورزی نداشت. کل ملکی که زن می‌توانست مالش باشد معادل بیست من جو بود. بیشتر اصلا اجازه نمی‌دادند زن مالک باشد. پیغمبر ﷺ آمد شما را اعلام کرد که می‌توانید مالک زمین، خانه، مهریه، نفقه ارث پدر، ارث مادر ارث شوهر شوید. این قدردانی‌تان است از پیغمبر ﷺ؟ که حجاب قرآنش را پاره پاره کردید؟ ضد دخترش زهرا ﷺ نیمه عریان، زدید بیرون؟ ضد نوه‌اش زینب کبری ﷺ کشور را به فساد و کثافت کشیدید؟ قدردانی کردید از پیغمبر ﷺ؟ زحمات پیغمبر ﷺ را راجع به زن گفتید دستت درد نکند؟ پیغمبر ﷺ سر جای خودش امیر المومنین ﷺ صدیقه کبری ﷺ، دوازده امام ﷺ اینها همه سر جای خودشان، خانمهای بدحجاب و بی‌حجاب. مرد و زنی که روابط نامشروع با هم دارید. اگر در قیامت یک قاضی زن خدا برایتان تعیین بکند، مرد شما را محاکمه نکند، یک دانه قاضی زن



و این قاضی کتاب قانونش را بردارد بیاورد در آن دادگاه و شما زنان بی‌حجاب بدحجاب لجباز با قرآن را این خانم در دادگاه قیامت بخواند. کتابش دو دست بریده بچاهش باشد. قمر بنی هاشم علیه السلام، و به شما بگوید صاحب این دو تا دست خون‌آلود روز عاشورا گفت «انی احامی ابداء عن دینی» من برای حفظ قرآن، آیات قرآن حفظ نبوت، حفظ ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دو دستم را دادم. جواب من مادر را بدهید که چهار تا بچه‌ام را کربلا برای حفظ حجاب تکه تکه کردند. برای چی پشت پا زدید به چهار تا بچه من؟ جوابی دارند بدهند؟ بی‌حجابی خیر است؟ از زمانی که رضاخان دخترها و زنها را ریخت بیرون تا الان کسی می‌تواند آمار طلاق و خودکشی‌ها، عشق‌بازی‌ها و روابط نامشروع را بدهد؟ که چه آماری پیدا است؟ پیدا شده؟ می‌تواند؟ آنوقت که مردها نمی‌دیدند، زن طلاق نمی‌دادند. آنوقت که مردها، رو و بدن شما را در پارک و خیابان نمی‌دیدند روابط نامشروع با کسی نداشتند. نبود که روابط نامشروع برقرار کنند. نبود. نمی‌دیدند زن را. نمی‌دیدند زن مردم را. نمی‌دیدند دخترهای مردم را. آنها زن خودشان را فقط می‌دیدند. محرم خودشان فقط می‌دیدند. مردها چه می‌دانستند شما شکلتان قشنگ است؟ خوب است؟ حور العین هستید؟ مادر فولاد زره هستید؟ نمی‌دیدند. از وقتی دیدند، این همه فساد، زنا، طلاق، روابط نامشروع در ایران زیاد شد. آنوقت که نمی‌دیدند که مردها راحت بودند. ضعف اعصاب نداشتند. رنج نمی‌کشیدند. محبتشان از همسرانشان قطع نمی‌شد. چی خیر است؟ بالاخره حجابی که خدا می‌گوید خیر است؟ یا بی‌حجابی که تلاویو و واشنگتن و لندن می‌گوید خیر است؟ کدامشان؟ خیر چیست؟ بیان کرد خدا. شر را هم بیان کرد. و بعد اعلام کرد هر خیری را در زندگی انتخاب کنید و هر شری را حذف کنید تا سعادت دنیا و آخرتتان و آرامش و امنیت زندگی دنیایتان تامین شود.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

بیشتر شما نود درصدتان شاید هم بیشتر، کربلا رفتید یک زمانی اتوبوس‌ها می‌آمدند در شهر یک خیابان فرعی بود که آخر خیابان حرم بود این طرف اول خیابان یک رودخانه

پهن بود یک مسجد هم آنطرف رودخانه بود یادتان است؟ این رودخانه پهن پشت لشگر عمر سعد بود، جلوی لشگر در میدانگاه حرم بود، یعنی جنگ آنجا بود در صحن بود آنوقت که بیابان بود، از شما می‌پرسم این بچه شش ماهه از آن رودخانه چقدر آب می‌خواست؟ چقدر؟ قدیمی‌ها یادتان است که بچه که دیگر از شش ماه رد می‌شد تشنه‌اش که می‌شد با قاشق چایخوری هم آب نمی‌دادند بهش می‌آمدند یک پارچه سفید یک پنبه در آب می‌گذاشتند می‌کشیدند روی لبش، این بچه بیشتر از این آب نمی‌خواست، روی دست بلندش کرده بود، هفت صبح دیدید گل رز را که آدم می‌چیند گل با سنگینی‌اش شاخه نکه می‌دارد، چون شاخه طراوت دارد، آب دارد هوا دارد ولی ده یازده صبح گل یواش یواش کج می‌شود روی شاخه دیگر نکه نمی‌دارد، این بچه سرش را روی گردن نمی‌توانست نکه دارد، سر روی گردن افتاد بود این که در عبارت عربی دارد «ذُيْحَتُ طِفْلٍ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ» معلوم می‌شود تیر سه شعبه را به زیر گوش راست زده خب گلوی یک بچه شش ماهه مگر چقدر طاقت دارد؟ این علمای اهل سنت خیلی روضه‌ها را نوشتند من این روضه را در کتاب سبط ابن جوزی دیدم که از علمای بزرگ اهل سنت است، نوشته وقتی حرمله تیر را زد با آن عجله ابی عبدالله رضی الله عنه دید سر از بدن جدا شد، افتاد روی زمین، سر داشت بال بال می‌زد، ابی عبدالله رضی الله عنه رو به جانب پروردگار کرد خدایا این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند.



جلسه پنجم

خیرو شرهای دروغین

شست و شوی مغزی، یکی از بزرگ ترین گناهان

از گناهان بسیار بزرگی که در طول تاریخ، گروهی مرتکب شدند، و با ارتکاب این گناه، بسیاری از مردم را از فیوضات پروردگار، از فرهنگ پاک دین، از منافع وجود انبیا علیهم السلام و ائمه طاهرين علیهم السلام محروم کردند، "شستشوی مغزی" بوده. به این معنا که آمدند برای اینکه یا حق را از مردم بگیرند، یا نگذارند مردم میل به حق پیدا بکنند، یا خود حق را و یا معلمان و مبلغان حق را با زرنگی‌هایشان، با نقشه‌هایشان، با ترفندهایشان، در برابر ذهن مردم باطل جلوه بدهند. و به مردم بیاوراندند که حق، باطل است. یا معلمان و مبلغان حق، باطل هستند. و در برابر، باطل را و معلمان باطل را در ذهن مردم حق جلوه دادند. نسبتاً هم موفق بودند.

مواردی تاریخی از این گناه بزرگ

من یکی دو سه مورد برایتان بگویم که شما برادران و خواهران، به سنگینی این گناه و عوارض این گناه بیشتر پی ببرید. و بیشتر لمس بکنید که این شستشوی مغزی چه خطر سنگینی است برای نه تنها یک طایفه، برای بشریت.

این جریان، قطعاً قبل از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده. که رویش خیلی کار شده. البته به نظرم نمی‌آید که خیلی آشکار و علنی کار شده باشد. یک جریان خزنده‌ای بود که خودش را ظاهر نشان نمی‌داد. ولی جریان خطرناک موفق بود که با درگذشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله،



خیر و شر مسئله اساسی انسان

توانستند حق را و صاحب حق را در بین مردم ساقط نکنند. جریان حرکت حق را که اسلام الهی بود، جلویش را بگیرند. و معلم حق را هم خانه نشین کنند. صدای هیچ کس هم درنیامد. مدینه هم شلوغ نشد. تظاهراتی هم مردم نکردند. و خیلی راحت، غربت و تنهایی امیر المومنین علیه السلام و غارت حقیقش را پذیرفتند. و روی کار آمدن باطل و فرهنگ سازی باطل را در برابر اسلام پذیرفتند. قبول کردند. اینقدر کار شده بود!

وظیفه مردم در برابر شست و شوی مغزی

این مردم هستند که در مقابل شستشوی مغزی، باید اندیشه به خرج بدهند و چیزی را اگر دیگران به باورشان دادند، به متخصصان دلسوز مومن بی طرف مراجعه نکنند. ممکن است آدم متخصص باشد، مومن هم باشد، اما بی طرف نباشد. به یک کسی که حق را می شناسد و حق را رعایت می کند بند و بست می کند. برای خدا کار می کند. برای خدا حرف می زند. مردم چون مراجعه نمی کنند و در طول تاریخ هم کم مراجعه کردند، بر اثر شستشوی مغزی گمراه شدند، در گمراهی هم ماندند و در گمراهی هم مردند.

شست و شوی مغزی ای که در مدینه اتفاق افتاد

حالا مورد مدینه، حداقل هفتاد و پنج شبانه روز و حداکثر نود شبانه روز، نود و پنج شبانه روز، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله که دارای مقام عصمت بود. مقام عصمت یعنی چه؟ کسی که دارای مقام عصمت است، حق را صحیح دریافت می کند، صحیح هم می فهمد، درست هم عمل می کند. اصلاً در این مسیر هیچ اشتباهی برایش پیش نمی آید. نه در مسیر دریافت حق، و نه در مسیر قبول کردن حق، و یافتن حق و نه در مسیر عمل به حق، شک هم نمی کند. شبهه هم برایش پیش نمی آید. این را می گویند کسی که دارای مقام عصمت است. یقین هم دارد به حق بودن حق.



شما ببینید از مدینه به مکه یک تعدادی با امام علیه السلام آمدند؛ از مکه تا کربلا تعدادی با امام علیه السلام آمدند؛ از بصره تعدادی آمدند به امام علیه السلام پیوستند. شرح حال همشان هم موجود است خوشبختانه. یک کتابی است که شصت سال پیش نوشته شده، یک بار هم چاپ شد. هفت جلد است که من با اینکه خودم کتاب‌شناس هستم و با کتابهای قرن سوم تا حالا سروکار دارم، -در ماشینم هم که طرف منبرهایم می‌روم مطالعه می‌کنم- الان یکی از کتابهای در ماشین، کتابی است برای اوائل قرن چهارم، بسیار مسائل ارزنده‌ای دارد، بسیار خب خیلی عجیب است که حداقل هفتاد و پنج روز، حداکثر نود و پنج روز، صدیقه کبری علیه السلام ناله زد. ناله! گریه! مدینه هم کوچک بود، همه رد میشدند از توی کوچه، می‌شنیدند که زهرا علیه السلام از عمق دل دارد ناله می‌زند؛ ده نفر نیامدند در خانه‌اش بگویند چه شده؟ سی سال بعد از حضرت زهرا علیه السلام سی سال! یک زن پیغمبر صلی الله علیه و آله که خلاف دستور خدا، که فرموده بود پروردگار، «**قرن بی بیوتکم**»، از این خانه بیرون نروید تا بمیرید. اما یکی از خانم‌ها آمد بیرون. از مدینه راه افتاد. آمد در مسیر تا بصره؛ دو تا بیشتر ناله نزد؛ نه داغ‌دیده بود، نه پدرمرده بود، نه حقی را برده بودند ازش. هیچی؛ هیچ. حالا زهرا علیه السلام اگر ناله می‌زد، به شوهرش به حق شوهرش، به حق قرآن، به حق دین، به حق خودش، به حق پدرش، انواع ظلم‌ها را روا داشتند، ناله زد. اما بعد از سی سال، این خانم اصلاً هیچ حقی ازش کسی نبرده بود. دو تا دانه ناله زد. صد هزار نفر مسلح آمدند دورش جمع شدند؛ گفتند چته؟ دو کلمه گفت رنج دارم. گفتند رنجت با چه دارویی برطرف می‌شود؟ گفت با کشتن علی ابن ابیطالب علیه السلام. گفتند ما همه حاضر هستیم. و جنگ جمل اتفاق افتاد. این شستشوی مغزی، یعنی با مردم کاری کردند که زهرا علیه السلام ناله زد، ده تا نیامدند بگویند چه شده، ولی آن خانم ناله زد، صد هزار نفر آمدند و بالای چند هزار نفر هم جان دادند برایش. و کشته شدند و مستقیم رفتند جهنم. به عنوان اینکه علی علیه السلام باطل است و این زن حق است.

کنترل نکردن زبان، عامل موثر تر شدن شست و شوی مغزی

برادران! خواهران! زبانتان را آزاد نگذارید. به زبان اجازه ندهید در حق هر کسی هر چی می‌خواهد بگوید. مغز مردم را نسبت به حق و افراد با حق و افراد درست به هم نریزید. که مردم بعد از زبان شما مؤمنی را بگویند کافر است. کافری را بگویند مؤمن است. دارنده حق را بگویند باطل است. باطل‌گرا را بگویند حق است. این کار را نکنید. و اگر در گذشته زبان من، زبان شما، به ناحق کسی را چهار نفری را، ده نفری را، شستشوی مغزی دادند، توبه‌اش به این است که بروید مغزشان را پاک بکنید. بگویید ما اشتباه کردیم شما را به حق بدبین کردیم. شما را به افراد درستکار بدبین کردیم. شما را به اسلام بدبین کردیم. و شما را به افکار مارکس و لنین و دورکاین خوش‌بین کردیم. شما را به ایران بدبین کردیم. به آمریکا خوش‌بین کردیم. با مغزتان کاری کردیم که باورتان دادیم حق با آمریکاست و ایران و حکومتش، و دست اندر کارانش باطل هستند و باطل می‌گویند. این بزرگترین خطر است. بدترین گناه است.

شست و مغزی گناهی خطرناک تر از بسیاری از گناهان

ما روی منبر وقتی می‌گوییم گناه، ذهن مردم می‌رود سراغ عرق و ورق و زنا و روابط نامشروع و رشوه و دروغ و دزدی. اما گناه شستشوی مغزی از کل این گناهان سنگینتر است. خطرش بیشتر است. یکی مشروب می‌خورد، یکی زنا می‌کند، بیدار می‌شود؛ توبه می‌کند، می‌رود بهشت. ولی منی که شستشوی مغزی می‌دهم، آنی که آن شستشوی مغزی را قبول می‌کند، معلوم نیست دیگر اصلاً توبه کند. چون وقتی باور کرده باطل، حق است، از چی توبه کند؟ از چی؟

آثار شست و شوی مغزی در اعمال عبادی

الان یک میلیارد نفر در آفریقا، در اروپا، در کشورهای عربی، اعتقاد دارند به اینکه باطل حق است؛ و حق باطل. تمام نمازهایشان براساس همان فرهنگ باطل است. وضوهایشان



براساس آن فرهنگ باطل است. در مدینه، صبح و ظهر و شب چند هزار نفر می‌آیند نماز جماعت می‌خوانند، ولی یک نفر در آن مسجد، از آنها، برابر با علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و امام صادق علیه السلام نماز نمی‌خواند. نماز سقیفه را می‌خوانند. نماز بنی امیه را می‌خوانند. نماز بنی عباس را می‌خوانند. آن را حق می‌دانند. می‌گویند نماز این است. درحالی که نماز خدا این نیست. در حالی که وضویی که خدا در قرآن گفته آن نیست. آیه وضو که خیلی روشن است. «**إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ**»^۱ - این متن آیه ششم سوره مائده است - اول صورتتان را بشوید - شروع وضو صورت است نه دست، دست شستن اصلاً ربطی به وضو ندارد. اگر کسی به نیت وضو دستهایش را بشورد، به وضو اضافه کرده و باطل است آن وضو. طرح وضو در قرآن این است - «**فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ**» «غسل» یعنی آب ریختن و شستن، صورتتان را بشوئید، دو تا دستتان که آرنج هم در آن باشد بشوئید. این غسل. قسمت بعدی آیه «**وَأَمْسِكُوا بُرُوسَكُمْ**»، با تری دست، به سرتان بکشید. نمی‌گوید بشوئید. نمی‌گوید «و اغسلوا رؤوسکم» می‌گوید با تری دست، به سر بکشید و با تری همان دست هم به دو تا پایتان بکشید. اما شما مدینه و مکه بایستید، به جای "مسح"، کل صورت و گردن و سر و گوش را می‌شورند. و به جای مسح، پا را می‌گیرند زیر شیر و می‌شورند. ولی آن را حق می‌دانند. و اگر وضوی شما را ببینند، می‌خندند. می‌گویند باطل است نماز. درست نیست. یعنی شستشوی مغزی در حدی که وضوی صریح قرآن را می‌گویند باطل است، ولی وضویی که سقیفه یادشان داده، می‌گویند آن درست است. حَجَّشان هم همینطور. روزه هم همینطور.

آثار شست و شوی مغزی در رخداد های اجتماعی تاریخی

الان یک میلیارد بیشتر شستشوی مغزی داده شده کل اعمالشان را باطل دارند انجام می‌دهند. اسلام خدا آن نیست. ولی به باورشان دادند حق آن است. چنانچه پدرانشان به

۱. مائده: ۶

خیر و شر مسئله اساسی انسان

باور مردم مدینه دادند، زهرا علیها السلام و علی علیه السلام، باطل هستند. این دو سه تا، حق هستند. قبول هم کردند. این همه هم خدا می گوید بپرسید، نرفتند بپرسند. از یک آدم بی نظر، از یک آدمی که حزبی نیست؛ دار و دسته ای نیست، از یک آدمی که معتدل است، نرفتند بپرسند. این یک شستشوی مغزی که در مدینه اتفاق افتاد.

چند تا روایت گوش بدهید؛ من معنی نمی کنم، «علی مع الحق و الحق معه»^۱، این یک روایت؛ «النظر علی وجه علی بن ابی طالب عبادة»^۲، دو تا؛ «ذکر علی عبادة»^۳، «علی قسیم الجنة و النار»^۴، «خُلقتُ انا و علی من نور واحد»^۵، «انا و علی من شجرة واحدة»^۶، از این

۱. قول النبي صلی الله علیه و آله علی مع الحق و الحق مع علی يدور حیثما دار / بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص ۳۵۸.

۲. أَخْبَرَنَا الْحَفَّازُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ عَيْسَى بْنُ مُوسَى بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُتَوَكَّلِ عَلَى اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ الْمَرْزُبَانِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْقُرَشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدِ الْجُفَيْئِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، عَنْ عَمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ / الامالی (الطوسی)، ص ۳۵۰.

۳. خصص، الإختصاص الصدوق عن ابن المتوكل عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران عن عمه الحسين بن يزيد عن علي بن سالم عن أبيه عن ابن طريف عن ابن نباتة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذكُرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرِي عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ الْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةٌ... / بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت) ج ۳۶، ص ۳۷۰.

۴. قَوْلُهُ ص عَلِيٍّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ... / بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص ۹۵، حدیث ۱۱.

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْحَافِظِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ التَّمِيمِيِّ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خُلِفْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ / الامالی (الصدوق)، ص ۲۳۶.



نوع روایت ریز- دلتان بخواهد- من فردا شب دویست و هفتاد دانه بیاورم که علی علیه السلام کیست. اما شام شروع کردند شستشوی مغزی دادن، و در کل کشور جریان دادند، صد سال در خطبه‌های نماز جمعه ممالک اسلامی، در قنوت نماز، صد سال امیرالمومنین علیه السلام را لعنت می‌کردند. این شستشوی مغزی. صد سال! برادران و خواهران! از زبانتان بترسید. که خطر زبان، از شکم و عضو شهوت، اینقدر سنگین‌تر است که شکم و شهوت نجس گنهکار، پیش خطر زبان هر دویشان پاک و مقدس هستند. نجسشان پاک است. شما همه مشهد رفتید. این زیارت را خواندید. «صلی الله علیک یا ابا الحسن، صلی الله علی روحک و بدنک، قتل الله من قتلک بالألسن، یا بن الرسول الله» زبانها تو را کشت. نه یکی دو تا دانه انگور، نه چهار تا دانه انار، زبانها تو را کشت. یعنی اینقدر آمدند مأمون را شستشوی مغزی دادند، تا به باورش دادند، اگر یک روز زنده بماند، حکومت بر باد است. کشت امام هشتم علیه السلام را. شستشوی مغزی. ما اجباری نداریم مرتب حرف بزنیم. چه اجباری داریم؟ به ما مرتب روایات گفتند، کم بگویید، حق بگویید. کم بگویید، خوب بگویید. بدن ما و دست ما و شکم ما که یک خانواده را به هم نمی‌ریزد. به طلاق بکشاند. زبان ما این کار را می‌کند. دست ما و بدن ما آبرو را به باد نمی‌دهد که. زبان ما آبرو را به باد می‌دهد.

امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید: «با زبانان معامله سگ هار را بکنید»^۱. دائم بسته نگهش دارید. ولش کنید، می‌بردتان جهنم. می‌برد جهنم! شما ببینید، گاهی زبان در همین مسجدها،

→

۱. مَا صَحَّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ فَعَلَيَّْ فَقَالَ إِنَّمَا سَأَلْتَنِي عَنِ النَّاسِ وَ لَمْ تَسْأَلْنِي عَن نَفْسِي.. وَ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُرِيدَةَ لَا تُبَعْضُ عَلِيًّا فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ إِنَّ النَّاسَ خُلِقُوا مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ / بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)، ج ۲۱، ص ۲۸۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه، محمد بن علی، ج ۴، حدیث طولانی است، وصیت امیر المومنین علیه السلام به پسرش محمد بن حنفیه، اول حدیث ص ۳۸۴ انتهای آن ص ۳۹۲، حدیث ۵۸۳۴، ... فَإِنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ فَإِنْ أَنْتَ خَلَيْتَهُ عَقَرَ...!

در همین هیئت‌ها، چه اختلافات سنگینی می‌اندازد؛ دو سال، سه سال، یک مرتبه کنار پرچم ابی عبدالله علیه السلام، هر کدام هشت نه هزار غیبت، تهمت، فحش، خرد کردن شخصیت. همه که با عرق و ورق جهنم نمی‌روند. خیلی‌ها هم با مسجد و با هیئت و حسینیه می‌روند جهنم. خب این مقدمه را شنیدید که شستشوی مغزی چه خطر سنگینی است.

شست و شوی مغزی در زمان امام سجاده علیه السلام

حالا امشب که شب شهادت زین العابدین علیه السلام است، شستشوی مغزی را درباره ایشان بشنوید. امروز ما می‌گوییم زین العابدین علیه السلام. امروز ما می‌گوییم امام سجاده علیه السلام. امروز ما می‌گوییم صحیفه سجادیه. امروز ما می‌گوییم تا حالا چهل دانشمند و محقق صحیفه زین العابدین علیه السلام را تفسیر کردند. امروز ما می‌گوییم بیاییم پول بگذاریم، خرج بکنیم، جان بگذاریم، فکر بگذاریم، یک جایی را درست کنیم به نام سجادیه. اینها را ما امروز می‌گوییم که فضا باز است. اما زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: (از مدینه تا مکه - و دو طرف جاده، کل مدینه، کل مکه، کل دهات‌های دو طرف، کل چادر نشینان - این برای بعد از کربلاست - امام علیه السلام به محرمشان می‌فرماید: بیست نفر را پیدا نمی‌کنید ما را دوست داشته باشند.)^۱ بیست نفر! این شستشوی مغزی، خیلی زبان خطرناک است. یعنی چه کار کردند دولتها و فرهنگ‌ها علیه حق و صاحبان حق و معلمان حق. که مدینه تا مکه، و دو طرفش - نمی‌دانم آن روز چند هزار جمعیت داشته - که همه خبیث شده بودند و نجس شده بودند و آلوده شده بودند با فرهنگ بنی امیه، که امام چهارم علیه السلام می‌گوید: بیست نفر نمی‌توانیم پیدا کنیم ما را دوست داشته باشند. این بیست نفر که مهم نیست. یک چیز مهمتر برایتان بگویم که شاید نشنیده باشید، اگر هم شنیدید کم از شما شنیده باشید؛ از روز آجر اول این بنای سجادیه تا حالا هم شاید نشنیدید، مدینه شهر پیغمبر صلی الله علیه و آله است. مدینه محل دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله است. مدینه مسجدش مسجد النبی است. یک نفر غریبه آمد مدینه، یواشکی آمد رفت خدمت زین العابدین علیه السلام. به امام چهارم علیه السلام

۱. و روی أبو عمر النهدي قال سمعت علي بن الحسين يقول ما بمكة و المدينة عشرون رجلا يحینا/ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ابن أبي الحديد، عبد الحمید بن هبة الله، ج ۴، ص ۱۰۴.



گفت، «کیف اصبحت؟» حالتان چطور است؟ نمی‌دانم خدا به من طاقت داده که جواب زین العابدین علیه السلام را برایتان می‌گویم. اگر بی‌طاقت بودیم که دق می‌کردیم. می‌مردیم. خدا نگه می‌دارد آدم را. گفت یابن الرسول الله، حالتان چطور است؟ فرمود اصبحت خائفین برسول الله، من در این شهری که زندگی می‌کنم جرئت ندارم به کسی بگویم من بچه پیغمبر صلی الله علیه و آله هستم. جرئت ندارم بگویم من سید هستیم! در این شهر! این شستشوی مغزی. خیلی خطرناک است. الان فضا برای ما باز است تا این وقت شب نشستیم و می‌گوییم زین العابدین علیه السلام، سید سجاد، زینت عبادت‌کنندگان، الان. «اصبحنا خائفین برسول الله» نه دخترهایمان؛ نه زنهایمان؛ نه بچه‌هایمان؛ هیچ کدام در این شهر جرئت نداریم بگوییم ما اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله هستیم. جرئت نداریم. می‌ترسیم بفهمند ما اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله هستیم، قطعه قطعه‌مان کردند. امام زین العابدین ما بیست سال یواشکی زندگی می‌کرده؛ که نفهمند کیست یواشکی، یواشکی می‌آمده و می‌رفته. زین العابدین علیه السلام جرئت نداشته روز روشن برود به مستمندان کمک بکند. صبر می‌کرد مردم خبیث مدینه - که الان هم خبیث هستند - بخوابند بعد برای کمک به مستمندان می‌رفتند. به امام صادق علیه السلام گفت یابن الرسول الله من می‌خواهم زندگی‌ام را ببرم مکه، آنجا دیگر زندگی کنم بقیه عمرم را؛ فرمود زندگی‌ات را نبری؛ مردم مکه خبیث هستند. مثل الان. گفت یابن رسول الله پس بار زندگی‌ام را بار کنم بیایم مدینه؛ کنار شما؛ فرمود مردم مدینه خبیث‌تر از مردم مکه هستند، اینجا نیا. همان شهری که هستی راحت زندگی کن. حالا من نمی‌دانم امام صادق علیه السلام و باقر علیه السلام چی می‌کشیدند در این شهر.

آثار اجتماعی شست و شوی مغزی در زمان حاضر

این یک دانه کار را نکنیم که قیامت کاری به کارمان نداشته باشند. حق را باطل جلوه ندهیم؛ باطل را حق جلوه ندهیم؛ شما ببینید، الان به این همه دختر و زن بدحجاب قبولاندند که بی‌حجابی تمدن است، روشنفکری است، و زندگی آزادانه است، کاری هم به عوارض ندارند که چقدر زنا زیاد شده، چقدر طلاق زیاد شده، چقدر روابط نامشروع زیاد شده. پذیرفتند که چادر باطل است. حجاب باطل است. و جدیداً هم چیزهای دیگر را

پذیرفتند. ادب منبر اقتضا نمی‌کند. چی را بگویم پذیرفتند؟ پذیرفتند، بهشان قبولاندند که کار درست این است، که یک زن نباید به یک شوهر قناعت بکند. دارند می‌قبولاند به افراد بی‌تقوای بی‌دین. بچه‌ها، ماهواره‌ها تا کنار تختخوابتان فیلم آوردند و حرف. آنها قویترین شستشوی مغزی را علیه شما دارند انجام می‌دهند؛ قویترین. خودتان را بی‌پایه وقتی که خلاف طبع زندگی خودتان و پدران و مادراتان و جلسه رفتن و گریه کردنتان شنیدید، بروید به متخصص مراجعه بکنید. نگذارید بیمار بشوید، نگذارید به جایی برسانند که زهرای علیها السلام ناله کند جواب ندهید، آن خانم ناله کند همه مسلح بروید بگویند فدایت می‌شویم. نگذارید شما را به آنجا برسانند. نگذارید برسانندتان که عاشورایتان را تعطیل کنید. گریه‌تان را تعطیل بکنید. بگویند معنی ندارد هزار و پانصد سال پیش یکی را کشتند برای چی ما هی گریه کنیم؟ و سینه بزنییم؟ و بکشاندتان در باند یزید. چون وقتی با ابی عبدالله علیه السلام قطع شدی، یزیدی می‌شوی جور دیگر نمی‌شوی.

بیاید پیش ما که بهتان بگویم، می‌گویند گریه نکن، ثابت بکنیم از قرآن برایتان، روایت هم نه که بگویند نه آقا روایت برایمان نخوان - فعلا دیگر قرآن را فقط باور داریم همین یک خرده مانده - خب از قرآن برایتان ثابت بکنیم، از مفهوم مخالف آیه «فما بکت علیهم السماء و الارض» خدا می‌گوید تمام آسمان و زمین برای حسین علیه السلام گریه کردند. شستشوی مغزی ندهند بهتان. شستشو ندهند مرجعیت یعنی چه؟ تقلید یعنی چه؟ رساله یعنی چه؟ بریزید دور بابا؛ دیگر دنیا دنیای الکترونیک است. رساله برمی‌داری که چطوری وضو بگیرم؟ چطوری نماز بخوانم؟ نگذارید شما را از رساله جدا بکنند. و وصلتان بکنند به فرهنگ صهیونیست و هالیوود که دارند می‌کنند. نگذارید.

اهمیت گریه بر ابی عبدالله از نظر دشمنان اسلام

خود آنها هم حماقت کردند؛ اقرار کردند؛ آتو به ما دادند؛ خیلی احمقی کردند؛ من مدارکشان را دارم؛ یعنی گرفتم از اینور و آنور. آنها در لابی‌های صهیونیستی اسرائیل و آمریکا نشستند مشورت کردند، گفتند ما ایران را به بدتر از روزگار شاه از نظر فساد



می‌توانیم برگردانیم، مانع یک چیز است، آن را باید از کل ایران بگیریم، اگر گرفتیم، مرد و زن خودشان با هر چه سرعت دارند، می‌روند به طرف تمام آلودگیها. و آن هم حسین ابن علی علیه السلام است. از مردم، حسین علیه السلام را باید گرفت. و در این زمینه، ده سال است دارند شستشوی مغزی می‌دهند.

روضه دفن ابی عبدالله علیه السلام توسط حضرت زین العابدین علیه السلام

همین را می‌خواستیم بگویم امشب که چقدر زین العابدین علیه السلام مظلوم بود. چقدر در مدینه در مضیقه و سختی بود. همین را می‌خواستیم بگویم که امشب زین العابدین علیه السلام راحت شد. دیگر امشب زین العابدین علیه السلام غصه ندارد. رنج ندارد. سختی ندارد. اولین بار، دومین بار، سومین بار، یادتان است که از پله‌های بقیع که رفتید بالا، چشمان به این قبرهای خراب افتاد. از امام باقر علیه السلام همه‌مان بپرسیم، شما وارد قبر شدید با آرامش بدن بابا را گرفتید، رو به قبله خوابانیدید، زیر صورتش خاک ریختید. اما بابایت کربلا چه کار کرد؟ پدرت می‌خواست به فقه عمل بکند. صورت شهید را روی خاک بگذارد. اما سر در بدن نداشت. گلوی بریده را روی خاک گذاشت. «ابته اما الدنيا فبعدک مظلومه و اما الآخرة فبنور وجهک». بنی اسد دیدند از توی قبر بیرون نیامد. آمدند زیر بغلش را گرفتند، آوردند بیرون، خودش خاک ریخت. خاک روی قبر را یک ذره آب پاشید، با کف دست صاف کرد، که بتواند بنویسد. نوشت «یا اهل العالم هذا قبر حسین ابن علی ابن ابیطالب علیه السلام»، اما برای اینکه بدانید مردم عالم، این کدام حسین است، او یک علامت ویژه دارد؛ «الذی قتلوه عطشاناً»، این بابای من است که با لب تشنه سر از بدنش جدا کردند.

جلسه هشتم

چند نمونه از خیرهای حقیقی

حقیقتِ خیر چیست؟

کلام درباره خیر و شر بود. خیر، فکر و عمل و اخلاقی است که بافتش، ذاتش، حقیقتش خیر است. نه اینکه کسی او را تبدیل به خیر کرده باشد. اهل خدا می‌گویند هر خیری که در این عالم است یا جلوه صفات خداست، یا یک حقیقت عقلی و انسانی است که خدا آن را دوست دارد. و دوست دارد که در مردم و در بندگانش ظهور کند.

معرفی یکی از خیرها از منظر قرآن و روایات

مهربانی، یک حال خیری است. کسی که مهربان باشد، خداوند متعال هم با او مهربان خواهد بود. چون مهربانی، رحمت، صفت خودش است. خودش عاشق صفات خودش است. چون کلی صفاتش مثبت است، و این صفت در هر کسی باشد، به تناسب آن صفت، او را مورد رحمت قرار می‌دهد. اگر لایق هم باشد، در آخرت مورد رحمت قرار بگیرد، یقیناً او را مورد رحمت قرار می‌دهد. اما اگر لیاقت آخرتی‌اش را ایجاد نکند، ولی در دنیا آدم مهربانی است، آدم با محبتی است، با زن و بچه‌اش، با اقوامش، با مردم، خداوند متعال به او مهربانی می‌کند. خب این یک صفت الهی است که همه می‌توانند این صفت را از افق وجود خودشان طلوع بدهند. همه می‌توانند مهربان باشند. تواضع و فروتنی خیر است. اما دیگر صفت خدا نیست. این یک صفت انسانی است. یک اخلاق انسانی است که باز در هر که باشد خداوند به او توجه خواهد کرد. گرچه این صفت صفت خودش نباشد.



اینطور نیست که اگر اوصاف مثبت وجود ما، وصف خود او نباشد ارزش ندارد. یا خداوند به دارنده‌اش محبت ندارد. نه، ارزش دارد. خداوند هم به دارنده‌اش محبت دارد. یک جمله‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مهربانی دارند، می‌فرمایند: «ارحم ترحم»^۱ با محبت باش تا بهت محبت شود. این خیلی مطلب مهمی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید. تو محبت داشته باشی، محبتت سبب جلب محبت خدا می‌شود. سبب جلب محبت مردم می‌شود. یا درباره تواضع روایات ما می‌گویند آدم نرمی باش. آدم آسانی باش، آدم خودنما و خودبین و مغرور و متکبر نباش. اگر اهل فروتنی و تواضع باشی یک بخش از گناهانت بخشیده می‌شود.

این دنیا عکس العمل اعمال ماست

تمام خوبیها در وجود انسان چه جلوه خوبی‌های خدا باشد، چه جلوه اخلاق آدمی و انسانی باشد عکس‌العمل دارد. یعنی یک طرفه نیست. شر هم همینطور، یعنی هر کسی بدی درش

۱. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الشَّامِيِّ عَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ فِي رَحْبَةِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقُلْتُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ فَقَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا نَوْفُ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَظْمِي فَقَالَ يَا نَوْفُ أَحْسِنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ فَقُلْتُ زِدْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا نَوْفُ ارْحَمْ تُرْحَمُ فَقُلْتُ زِدْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ يَا نَوْفُ فُلْ خَيْرًا تُذَكَّرُ بِخَيْرٍ فَقُلْتُ زِدْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اجْتَنِبِ الْعَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ ثُمَّ قَالَ يَا نَوْفُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَ هُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَ هُوَ يُبْغِضُنِي وَ يُبْغِضُ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِي وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَ هُوَ يُحِبُّ الرِّئَاءَ وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ وَ هُوَ مُجْتَرِيٌّ عَلَى مَعَاصِي اللَّهِ.

كُلَّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ يَا نَوْفُ اقْبَلْ وَصِيَّتِي لَا تَكُونَنَّ نَقِيبًا وَ لَا عَرِيفًا وَ لَا عَشَّارًا وَ لَا بَرِيدًا يَا نَوْفُ صِلْ رَحِمَكَ يَزِيدُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ وَ حَسِّنْ خُلُقَكَ يُخَفِّفِ اللَّهُ حِسَابَكَ يَا نَوْفُ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تَكُنْ لِلظَّالِمِينَ مُعِينًا يَا نَوْفُ مَنْ أَحْبَبْنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَا نَوْفُ إِيَّاكَ أَنْ تَنْزِينَ لِلنَّاسِ وَ تُبَارِزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِي فَيُفْضَحَكَ اللَّهُ يَوْمَ تَلْقَاهُ يَا نَوْفُ احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ تَنْلُ بِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. / الأمالی (للسدوق)، ص ۲۰۹.



باشد، شر درش باشد، ظلم درش باشد، تجاوز درش باشد، قطعاً عکس العمل دارد. بعضی از حکمای قرن هفتم این را ثابت کردند؛ من در نوشته‌های دانشمندان قرن هجدهم به بعد اروپا دیدم. نمی‌دانم آنها این حرف را از ما گرفتند و در کتابهایشان نوشتند، یا نه برایشان ثابت شده. خب چون نمی‌دانم قضاوت نمی‌کنم که بگویم حرفها را از علمای اسلام و حکمای الهی گرفتند و به نام خودشان ثبت کردند؛ من نمیدانم. آنی که حکمای الهی ما بیشتر در قرن هفتم گفتند این است، که جهان کل مانند هویت کوه آفریده شده! چنانکه شما در کوه یک صدا بزنید، در سکوت کوهستان، صدا به خودت برمی‌گردد. مثل زیر بعضی از گنبدها، مثل گنبد مسجد میدان نقش جهان اصفهان، که شما در زیر گنبد جایی قرار بگیرید که نقطه مرکزی گنبد باشد یک "یا حسین" که بگویی سکوت و کنی، آن "یا حسین" صدای خودت بهت برمی‌گردد. این یک جنبه فیزیکی دارد. حکمای الهی قرن هفتم ما می‌گویند (این جهان کوه است و فعل تو ندا) یعنی یک صدا بزنی صدا بهت برمی‌گردد. البته منظورشان این است که هر کاری بکنی آثار این کار به تو برمی‌گردد. و جلوی ما هم نمی‌توانی بگیری. بافت جهان بر این کیفیت است که شما خوبی بکنی، برابر با گنجایش دنیا، خوبی بهت برمی‌گردد اثرش. بدی بکنی، اثر بدی هم بهت برمی‌گردد. این بافت جهان است. یعنی خداوند متعال این ساختمان و سازمان خلقت را اینگونه قرار داده نمونه‌اش هم خیلی است. من یک نمونه از روایت می‌گویم یک نمونه هم از همین نزدیکی‌های زمان خودمان می‌گویم.

موید روایی برای این اصل

اما روایت^۱ امیر المومنین علیه السلام یک رفیق خوبی داشتند - که من نمی‌دانم حالا اسمش را در کتابها آوردند یا نیاوردند - خیلی علاقه‌مند به امیر المومنین علیه السلام بود. امیر المومنین علیه السلام هم به

۱. انتهای یک روایت طولانی است / وَ قَالَ لِلْآخِرِ فَأَنْتَ أَ تَدْرِي لِمَا أَصَابَكَ مَا أَصَابَكَ قَالَ لَا قَالَ أَمَا تَذَكُرُ حَيْثُ أَقْبَلَ قَنْبَرٌ خَادِمِي وَ أَنْتَ بِحَضْرَةِ فَلَانِ الْعَاتِي فَقُمْتَ إِجْلَالًا لَهُ لِإِجْلَالِكَ لِي فَقَالَ لَكَ أَوْ تَقَوْمٌ لِهَذَا بِحَضْرَتِي فَقُلْتَ لَهُ وَ مَا بَالِي لَا أَقَوْمٌ وَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ تَضَعُ لَهُ أَجْحِنَتَهَا فِي طَرِيقِهِ فَعَلَيْهَا يَمْشِي

خیر و شر مسئله اساسی انسان

عنوان یک مؤمن قبولش داشت. خبر به امیر المومنین علیه السلام رسید که این رفیقان را مار زده، و مثلا دارد می‌میرد. امام با عجله آمدند خانه این دوستشان، در رختخواب افتاده بود و داشت می‌پیچید به خودش و ناله می‌کرد. البته نمرد، ولی به امیر المومنین علیه السلام گفت: علی جان - چون ان این قانون جهان را می‌دانست، دانستنش هم برای امیر المومنین علیه السلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله بود یا قرآن مجید، که بافت جهان بر این است که کار خوب بکنی اثرش بهت برمی‌گردد کار بد هم بکنی اثرش بهت برمی‌گردد. این قاعده را می‌دانست که از امیر المومنین پرسید - مثلا من در این هفته گناهی نکردم، معصیتی مرتکب نشدم، خلافی نکردم، شری نداشتم، برای چی باید مار من را بزند؟ که حالا اینجور دست و پا بزنم و در حال مرگ بروم؟ خب امیر المومنین علیه السلام عالم به حقایق است. عالم به بافت جهان است. اگر می‌خواهید علم حضرت را به نسبت به بافت جهان، بافت انسان، بافت قیامت ببینید نهج البلاغه را خوب بخوانید. یک پرونده پر از رشته‌های دانش واقعی است. امام علیه السلام فرمود این ماری که به تو زده، زهر هم ریخته، درست درست بود. سر جایش بوده. اشتباهی نشده در این عالم. می‌دانی چرا مار بهت زد؟ چون دیروز در خیابان "قنبر" را دیدی، و در کنار یکی از دشمنان ما نشسته بودی. به قنبر احترام کردی و از احترام تو برای او، آن دشمن ما عصبانی شد و قنبر را مورد اذیت قرار داد و او را کتک زد. و تو می‌دانستی که او دشمن ماست ولی جلوی او قنبر را احترام کردی و باعث اذیت او شدی. سوزش دل قنبر، آمد روی زهر این مار. خیلی خدا را شکر کن خدا تلافی شر دیروزت را اینجا درآورد. این زبان خودت بود که بهت زد، وگرنه مار

→

فَلَمَّا قُلْتَ هَذَا لَهُ قَامَ إِلَى قَنْبَرٍ وَ صَرَبَهُ وَ شَتَمَهُ وَ آذَاهُ وَ تَهَدَّدَنِي وَ أَلْزَمَنِي الْأَعْضَاءَ عَلَى قَدِّي فَلِهَذَا سَقَطَتْ عَلَيْكَ هَذِهِ الْحَيَّةُ فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُعَافِيكَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ هَذَا فَاعْتَقِدْ أَنْ لَا تَفْعَلَ بِنَا وَ لَا بِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا بِحَضْرَةِ أَعْدَائِنَا مَا يُخَافُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمْ مِنْهُ أَمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ مَعَ تَفْضِيلِهِ لِي لَمْ يَكُنْ يَقُومُ لِي عَنْ مَجْلِسِهِ إِذَا حَضَرْتُهُ كَمَا كَانَ يَفْعَلُهُ بَعْضُ مَنْ لَا يَقِينُ « ۱ » مِعْشَارَ جُزْءٍ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ جُزْءٍ مِنْ إِجَابِهِ لِي لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ يَحْمِلُ بَعْضَ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَلَى مَا يَغْمُهُ وَ يَغْمُنِي وَ يَغْمُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَدْ كَانَ يَقُومُ لِقَوْمٍ لَا يُخَافُ عَلَى نَفْسِهِ وَ لَا عَلَيْهِمْ مِثْلَ مَا خَافَهُ عَلَيَّ لَوْ فَعَلَ ذَلِكَ بِي/بحار الانوار، ج ۲۶، ج ۲۳۸.

که ببخودی نمی‌آید انسان را بزند. تا ماموریت بهش ندهند نمی‌زند. یقیناً نمی‌زند. خدا دستگاه ظلم باز نکرده که در این عالم، که به مودی‌ها، به حیوانات زهردار آزادی داده باشد هر کسی دلتان می‌خواهد بزنید بکشید. جهان بر اساس «بسم الله الرحمن الرحيم» بنا شده. یعنی جهانی است جلوه صفات الوهیت و رحمانیت و رحیمیت. فرمود خدا را شکر کن حسابت را اینجا پاک کرد خدا، اگر آن بدزبانی دیروزت را به قیامت می‌انداخت، آنوقت مارهای آتش دوزخ بهت می‌زدند و ولت نمی‌کردند. این عکس العمل جهان با شر ما، نسبت به خیر هم همینگونه است.

عکس‌العمل کار برای دستگاه ابا عبد الله علیه السلام

من در دهه عاشورا دنبال یک روایت می‌گشتم، دیر پیدایش کردم در ذهنم بود اما نمی‌دانستم کجاست، چند تا کتاب را دیدم، چند تا فهرست لغوی کتابها را دیدم، در ذهنم دو سه تا از لغت‌های روایت بود، پیدا نکردم، تا روایت را که یک صفحه است در یکی از مهمترین کتابهای علمی‌مان به نام مجمع البحرین طریهی پیدا کردم، خیلی هم مطمئن شدم چون کتاب فوق‌العاده‌ای است، نزدیک دو هزار صفحه است، و مطالب بسیار مهم مورد نیاز یک دانشمند اسلامی در این کتاب است، کتاب عمومی نیست کتاب برای رده‌های بالای علمی است. یعنی ما طلبه‌ها چهار پنج سال که درس بخوانیم، خیلی باز نمی‌توانیم از این کتاب استفاده بکنیم. خیلی برایم عجیب بود اصلاً متن روایت. متن روایت، گفتار پروردگار با موسی ابن عمران علیه السلام در کوه طور است. این را دقت بفرمایید، من در هیچ کتابی ندیدم، تاریخ زمان زندگی موسی علیه السلام با کربلای ابی عبدالله علیه السلام چقدر فاصله دارد. نباید فاصله‌اش کم باشد، موسی علیه السلام از نواده‌های حضرت یعقوب علیه السلام است. پسر یهودا، بچه بزرگ یعقوب علیه السلام است. یعنی موسی علیه السلام از نسل یهوداست. که پسر معقولی بوده و کمک هم داد به یوسف علیه السلام که نکشندش. آن نه‌تای دیگر در جلسه پنهان از بابا که داشتند، گفتند «أَقْتُلُوا يُوسُفَ»^۱ اول

۱. یوسف: ۹.

تصمیم ده تا برادر این بود بکشندش، ﴿وَالْقَوْمُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾^۱، تصمیم اول کشتن بود، تصمیم دوم اینکه بیندازد در یک چاه اگر زنده ماند قافله‌های در بیابان که می‌آیند آب بردارند بگیرند و ببرند از این منطقه برود. می‌خواستند هم نقشه اول را پیاده کنند. یهودا نگذاشت. گفت نمی‌گذارم بکشید؛ بیندازیدش در چاه. می‌خواهید نباشد، نمی‌شود بکشید. او جلوی کشتنش را گرفت. موسی علیه السلام از نواده‌های اوست. احتمال می‌دهم بین موسی علیه السلام و کربلا بالای سه هزار سال زمان باشد. حدودا سه هزار سال دیگر احتمالا مانده بود کربلا به وجود بیاید. خداوند خودش در کوه طور بخشی از حوادث کربلا را برای موسی علیه السلام بیان کرد و بعد این را گفت خدا، که موسی! بعد از شهادت او، تا قیامت هر کسی - این را دقت کنید - هر کسی، به هر شکلی، به برپایی مجالس او کمک بکند، نگفت پول بدهد فقط، گفت هر کسی، به هر شکلی، به مجالس او کمک بکند، کفش جفت کند، سماور روشن کند، چایی دم کند، چایی به مردم بدهد، یکی بیاید روضه بخواند، یکی بیاید منبر برود تعالیم دین را برای مردم بگوید، یکی بیاید حسینیه بسازد، یکی بیاید برقه‌های حسینیه را بدهد، یکی پنکه بدهد، یکی کولر بدهد، یکی حرارت بدهد، اینها در روایت نیست، در آن جمله است، که موسی! هر کسی برای ابی عبدالله الحسین علیه السلام کار بکند، من نه یک رشته، چند رشته برکاتم را به او برمی‌گردانم. دیگر نفرمود در دنیا یا در آخرت. یعنی یک قدم برای ابی عبدالله علیه السلام برداشتن، عکس العملش از طرف خدا یقینی است و قطعی است. شک هم نکنید، ما هم که در زندگیمان با تجربه هستیم، اصلا دیدیم این مسئله را و این عکس العمل را. این یک خیر است، عکس العمل دارد.

نمونه‌هایی از عکس العمل‌های دنیا در زمان حاضر

برادران و خواهران! اگر گاهی تلنگر می‌خورید از خدا گله نکنید، شکر هم بکنید که خدا اینجا دارد پاکسازیمان می‌کند. اگر بیندازد به قیامت عکس العمل‌های شرهای ما را، اصلا



کسی نیست آنجا نجات بدهد ما را، هیچ کدام بی‌اجازه کاری نمی‌توانیم بکنیم. شما فکر میکنید آب بی‌اجازه حق کاری می‌کند؟ الان در اروپا و آمریکا، جاهای دیگر، جدیداً در این ایتالیا، سیل، خسارتهای عظیمی به مردم زده، یعنی آب بی‌اجازه خودش از آسمان آمده پایین بعد این قطره‌ها بغل هم جمع شدند شدند سیل؟ نه، دکمه نزول آب دست خداست که شیر را چقدر باز کند یک کشور در کشاورزی آباد بشود یا شیر را باز کند تمام زمین‌های کشاورزی را تخریب کند، لجن کند تا پنج سال دیگر نتوانند کشاورزی کنند. باد با اجازه خودش می‌وزد خانه‌ها را می‌برد؟ شیروانی‌ها را می‌برد؟ ماشین‌ها را بلند می‌کند؟ سونامی با اجازه خودش در اندونزی پنج دقیقه دویست هزار نفر را برد خورد و تمام هتل‌های بغل دریا را کشید در دریا تکه تکه کرد و ریخت در آب و هیچی نماند؟ با اجازه خودش؟ زلزله با اجازه خودش می‌آید؟

قرآن مجید را ببینید، می‌گوید که تمام این سیل‌ها، بادهای، طوفان‌ها، زلزله‌ها، جنگ‌ها، سختی‌ها، میوه تلخ شهرهای خودتان است. شما یک موجودی هستی زلفتان به نظام طبیعت گره دارد. نظام طبیعت هم شعور دارد. و زیر نظر من هم هست. منم که یک تکان می‌دهم به باد، به آب، به زمین، یهو چند میلیون نفر را در شرق و غرب نابود می‌کنم. بقیه هم که می‌مانند به زحمت می‌افتید. اگر همه‌تان را نابود نکنم، ولی بلاهای دیگر دارم سرتان بیاورم. دو تا از بلاها که در قرآن آمده، یکی خشکسالی است که زمین‌ها تشنه بمانند، چیزی درنیاید، یکی گرانی اجناس است، این را می‌گوید عکس العمل بدی‌های خودتان است.

توصیه به مراقبت از اعمال برای درامان ماندن از عکس العمل‌ها

هم خیر عکس العمل دارد، هم شر عکس العمل دارد. خب این برای روایت که مار به قنبر می‌زند، و امیر المومنین علیه السلام هم می‌گوید درست است. سرچایش است. نه از مار گلایه کن نه از خدا. خوشحال باش که خدا گناه زبانت را علیه قنبر پاک کرد. من هم به شما برادران می‌گویم هم به شما خواهران می‌گویم، خانم‌ها! نسبت به شوهرتان، نسبت به مادر

شوهرتان - که نسبت به این کلمه همه شما حساس هستید - وقتی مادرشوهر را میبینید، انگار فولاد زره را شما می بینید. هم نسبت به قوم و خویش های شوهرتان. و شما برادرها! نسبت به خانمتان، مادرزنتان، نمی دانم پدر زنتان، یا دیگری یا دیگری تلخی نکنید. بدزبانی نکنید. این بدزبانی ها وقتی جمع شود، جمع شود، یک هو می شود یک بیماری که همه دکترها می گویند علاج ندارد. هر چی می خواهد بهش بدهید بخورد تا بمیرد. خیلی از این ناراحتی ها و رنج ها و بیماری ها، عکس العمل شریایی است که خود ما داریم.

آثار التزام به مهربانی

در حالی که ما هم، ما مردها هم، این خانم ها هم، خیلی راحت می توانیم طبق قرآن، از فرشتگان عرش - در قرآن دارد، ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾^۱ در سوره غافر است - از فرشتگان عرش تا مردم فرش تا ارواح انبیاء و ائمه و خوبان عالم را دعاگوی خودمان قرار بدهیم.

شما آیه هفت تا هشت و نه سوره مومن را ببینید. ملائکه عرش دائم در حال دعا کردن به یک عده ای در اهل زمین هستند. ببینید چه کسانی هستند؟ خب ما هم برویم جزو آنها که فرشتگان دعایمان بکنند. این دعاهایی که انبیاء علیهم السلام کردند، اللهم ارحم کسی که چنین صفاتی دارد؛ خب بگذارید در معرض دعای انبیا علیهم السلام و ائمه طاهرين علیهم السلام باشیم. برای چی دلها را می سوزانید. برای چی نفرین و لعنت ملائکه را به جانب خودمان سرازیر می کنیم؟ چرا دروازه وجودمان را برای هر نوع سرطانی، برای هر نوع بیماری، لاعلاجی، برای هر نوع میکروب جدیدی باز می کنیم؟ چرا؟ این که زندگی جاهلانهای است. ما می توانیم غرق در رحمت خدا زندگی کنیم. خوش باشیم. باطنمان خوش باشد. ظاهرمان خوش باشد. ما که می توانیم با همه شیرین باشیم، تا همه با ما شیرین باشند. این تلخی ها، این به هم خوردگی ها، دیگر در همه خانه ها هم بسته شود، نه، من خانه مادرت نمی آیم.



زن به شوهرش می‌گوید، خانه بابایت نمی‌آیم، خانه برادرت نمی‌آیم. یک مرد هم اینجوری می‌گوید به زنش. اصلاً چشم ندارم مادرت را ببینم، پدرت را که هیچی. خب برای چی تلخ زندگی می‌کنید؟ شیرین باشید. بگذارید هر شب هر شب مادرزن، پدرزن دعوتان کند. شما چرا تلخ هستی؟ خانم خب بگذار خواهرشوهرها، برادرشوهرها مادرشوهر و پدرشوهر دعوتتان بکنند. اینجوری آدم زندگی بکند، خیلی هم زندگی‌اش شیرین است. پس اندازش هم زیاد می‌شود. ما هفته‌ای سه شب خانه اینوری و آنوری‌ها برویم مهمانی، یک عالمه پول پس انداز می‌کنیم. اما وقتی همه درها را ببندیم، هر چی درمی‌آوریم باید خرج کنیم بدهکار هم می‌شویم، بلد نیستند. بیشتر مردم چطوری زندگی کنند.

یک مثال از شیرین شدن دنیا برای انسان مهربان

یکی به من می‌گفت، من اینقدر با پدرزنم و مادرزنم شیرین زندگی می‌کنم که، هفته که هفت شب است، پنج شبش را اصلاً نمی‌گذارند خانه خودم باشم. شب باید بروم آنجا، آنجا شام می‌خورم پنج شب، صبحانه می‌خورم پنج روز صبح، می‌گویند حالا شب که آمدی دلمان تنگ می‌شود نهار هم بیا، می‌گفت می‌دانی هفته‌ای چقدر پول پس انداز می‌کنم؟ چون خدا برایم یک راه مفت خوری خیلی حلال باز کرده! روی اخلاق، ما آقا با اخلاق می‌توانیم مریض نشویم، کسانی که دارای اخلاق حسنه هستند یعنی آدمهای با تحملی هستند، آدمهایی هستند که از کوره در نمی‌روند، آدمهایی هستند که شیرین هستند، آدمهایی هستند که با صفا و با کرامتند، به قول پیغمبر ﷺ "ألوف" هستند، خیلی می‌جوشند و "مألوف" هستند. خیلی هم دیگران باهاشون می‌جوشند.^۱

یک مثال برای تلخ شدن دنیا برای انسان نا مهربان

اینها اصلاً دیر مریض می‌شوند. دیر. من بالای سر یک مریضی بودم، یکی از دکترهای بسیار متخصص، پیرمرد هم بود، دکتر، از درس خوانده‌های دانشگاه سربن فرانسه بود، در پاریس. او هم آمده بود بالای سر مریض، من را شناخت دکتر، خیلی احترام کرد. من هم بهش محبت

۱. المؤمن یألف و لا خیر فیمن لا یألف و لا یؤلف / نهج الفصاحة، ص ۷۸۲.

کردم. به من گفت که فلانی، من دکتر این آقا هستم. شما بهش بگو، حرف من را که گوش نمی‌دهد. من بهترین نسخه را برایش می‌نویسم، بهترین دوا را سالم می‌نویسم، اما آثار دوا من در بدن این یک مرتبه به هم می‌ریزد. گفتم چرا؟ گفت برای اینکه آدم تلخی است. با بچه‌اش با زنش با دامادش با عروسش؛ این وقتی استرس پیدا می‌کند، عصبانی می‌شود، تلخ می‌شود، تمام دواهای من خنثی می‌شود یا قلبش می‌گیرد، یا نفسش می‌گیرد. گفتم حالا دکتر به حرف تو که گوش نمی‌دهد، گفت نه گوش نمی‌دهد، این زود می‌میرد. زود هم مرد. چون دکتر می‌دانست. گفتم من حالا به این آقا کار ندارم. اگر مرد هم خدا رحمتش کند. غصه‌اش را نخور، خودش گوش نمی‌دهد. دیگر چه کارش می‌خواهی بکنی؟

معرفی یک شر

بعد گفتم دکتر! من یک روایت از امام صادق علیه السلام برایت بخوانم؟ گفت بخوان، گفتم این روایت دو کلمه است. واقعا سه کلمه هم نیست. چون دو تا کلمه‌اش مضاف و مضاف الیه است. از نظر ادبی یک کلمه حساب می‌شود. چهار تا لغت در روایت است ولی روایت از نظر ترکیب ادبی دو کلمه است. گفت بخوان، وقتی برایش خواندم، گفت این امام صادق علیه السلام برای است؟ گفتم بله، گفت یعنی این را امام صادق علیه السلام هزار و پانصد سال پیش در مکه یا مدینه گفته؟ گفتم بله، گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که پزشکی نخوانده بوده، دانشگاه ندیده بود، نه روانکاو نخوانده بود، گفت من همینقدر می‌دانم که خدا در قرآن گفته **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ**، من در کل بی‌سوادها یک نفر از خودشان را به معلمی و رسالت انتخاب کردم. او که هیچ درسی نخوانده بود، ولی این جمله‌ای که تو می‌گویی - گفتم در مهمترین کتاب‌هایمان است، کتابهای هزار و دویست سال پیش، می‌خواهی بگویم آدرس را که جدید نیست؟ گفت نه من حرف تو را قبول دارم. می‌شناسمت. گفت اینی که امام صادق علیه السلام گفته مادر و ریشه تمام بیماریها در این جهان است.

گفت این برای طب اروپا و طب آمریکا الان ثابت شده است و آن این است، «الغضب مفتاح کل شر»، زمختی و تلخی و بداخلاقی و از کوره در رفتن و هیجانی بودن و به قول خود خارجی‌ها استرس داشتن، کلید تمام بیماریهاست. کلید است. خب من اگر آدم شیرینی باشم، اگر آدم خوش اخلاقی باشم، طبیعتاً نود سال کلیه راحت کار می‌کند؛ معده راحت کار می‌کند؛ حالا جدیداً هم که دیدید شعار دکترهاست، هر کسی می‌رود دکتر می‌گوید قلبم، معده‌ام، مشکل دارد، می‌گوید نگران نباش عصبی است. یعنی در مرز بهشت زهرایی. اما معنی نمی‌کند. عصبی، یعنی داری خودکشی می‌کنی. چقدر قرآن روی اخلاق خوب اصرار دارد و چقدر نفرت از اخلاق بد نشان داده. و برادران! من نمی‌دانم چرا جامعه یک بدنه عظیمش با شر دارد زندگی می‌کند؟ و جدای از خیر؟ خیر فکری، اخلاقی، عملی، و چرا آنهایی که خیر فکری و اخلاقی و عملی دارند کم هستند؟ چرا؟ مگر مردم دنبال زندگی خوب، زندگی راحت، زندگی با امنیت، مگر زن و شوهر دنبال زندگی با آرامش نیستند؟ خب بیایند ببینند قرآن خیر را در چی می‌بیند این را در زندگی انتخاب کنند شر را چی می‌داند؟ این را حذف بکنند، راحت باشند.

مثال‌های دیگر از انسان‌های خیر و شر

من نمی‌خواهم حالا مثل به خانواده خودمان بزنم. مادر من وقتی از دنیا رفت، پدر من تا بیدار بود گریه می‌کرد خیلی جالب است. گریه‌اش بند نمی‌آمد، حدود هفتاد سال این زن و شوهر با هم زندگی کردند. من یک روز به پدرم گفتم، پدر ما بچه‌ها باید گریه کنیم؛ مادر به این پرقیمتی را از دست دادیم. حالا ما به حکم خدا، جزع و فزع نداریم، بی‌تابی نداریم، گریه می‌کنیم اما نه اندازه شما، چه خبرتان است شما؟ گفت دلم می‌سوزد. گفتم برای مردنش؟ گفت نه مردن که حق است. من هم می‌میرم. گفتم دلت برای چی می‌سوزد؟ گفت برای این که پسر، هفتاد سال من با این زن زندگی کردم، یک شر به اندازه یک

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ / کافی (ط-الاسلاميه) / ج ۲، ص ۳۰۳.

مورچه من از این زن ندیدم در زندگی! تمامش خیر بود. گفت دلم می‌سوزد. و می‌گفت به پروردگار هم گفتم بعد از این زن من را نگه ندارد. نماند هم. هفتم محرم در نماز صبح از دنیا رفت. چه عیبی دارد هفتاد سال یک زن و شوهر شیرین با هم زندگی کنند؟ دعوا یعنی چه؟ تلخی یعنی چه؟ حاج خانم من مادرت رانمی‌خواهم ببینم. چرا نمی‌خواهی ببینی؟ چرا؟ خب می‌خواستی مادرش را ببینی، پدرش را ببینی، داداشش را ببینی؟ خب چرا رفتی گرفتی؟ نمی‌گرفتی؛ که او پیش پدر و مادرش بود و خوش بود. برای چی گرفتی؟ یا تو خانم! برای چی شوهر کردی؟ که حالا این همه آتش در این خانه و در خواهرها و برادرها روشن بکنی؟ همه دلها را نگران بکنی؟ چرا؟ تو چرا شوهر کردی؟ یک عالمی به من می‌گفت، عالم سید، عالم درس خوانده، می‌گفت فلانی اگر خودکشی در اسلام مجاز بود، من شش تا بچه دارم، یک عروس آوردم، تمام زندگی ما را به هم ریخته از دست این می‌کشتم خودم را! حاضر هم نیست طلاق بگیرد، چقدر هم با محبت می‌گوییم، بابا بیا طلاق بگیر مهریه‌ات را دوبرابر می‌دهیم، هر چی آوردی ببر هر چی دادیم پس نده، قبول نمیکند. چرا تلخ زندگی می‌کنند مردم؟ چرا تلخی به بار می‌آورند؟ عکس العمل اینها، ای برادران! وقت مردن، برزخ، قیامت، طبق آیات خیلی سخت است، سخت نگیرید که اگر دست سختگیری خدا بیفتیم، هیچ کس نمی‌تواند ما را نجات بدهد. شما جوانها، عاشقانه با پدر و مادرتان زندگی کنید، یک بار صدایتان را بلند نکنید، بد عکس العملی است.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

شما جوانها! چه جوانی داشت ابی عبدالله علیه السلام، الله اکبر، من پنجاه سال است منبر می‌روم دقیقا، علی اکبر علیه السلام را هنوز درک نکردم، می‌دانید چرا؟ چون امام صادق علیه السلام می‌گوید، (اکبر ما از روز تولد تا عاشورا که شهید شد یک پلک به هم زدن از خدا جدا زندگی نکرد) اصلا این برای ما قابل درک نیست، قابل فهم نیست، شما روایات را ببینید چقدر این جوان متخلّق به اخلاق، متأدّب به آداب، چقدر این جوان اهل محبت که همین که صدایش بلند شد به بابایش گفت خداحافظ، دم خیمه، روایت دارد تمام زنان و دختران و اهل بیت ریختند



بیرون حلقه زدند، اصلاً دیگر اوضاعی شد می‌گفتند نمی‌گذاریم بروی، نمی‌گذاریم بروی، ابی عبدالله علیه السلام فرمود رهایش کنید، یک جمله هم ابی عبدالله علیه السلام درباره‌اش گفته، آن را هم من نتوانستم بفهمم. گفتم نمی‌دانم بلد نیستم، فرمود خانم‌ها، خواهرها، عمه‌ها، رهایش بکنید؛ «فانه ممسوس فی ذات الله». من چون نمی‌فهمم معنی نمی‌کنم. من نمی‌دانم مس با ذات خدا از یک جوان هجده ساله یعنی چی؟ جوان هجده ساله می‌دانید یعنی چی؟ یعنی سه سال مکلف بوده.

خانم‌ها به امر ابی عبدالله علیه السلام راه باز کردند رفت، سکینه علیها السلام می‌گوید او که می‌رفت من دیدم چشم‌های بابایم در حدقه دارد می‌چرخد، نفس بابایم به شماره افتاد، نمی‌دانم به ابی عبدالله علیه السلام، به مادرش، چه گذشت ما واقعا نمی‌توانیم درک بکنیم، من با اینکه خودم داغ‌دیده هستم، اما باز هم نمی‌توانم بفهمم یعنی چه. چه زبان حال قشنگی دارد سعدی، من این را زبان حال ابی عبدالله علیه السلام می‌دانم.

ای ساریان آهسته ران کارام جانم میرود

وان دل که باخود داشتیم، با دل ستانم میرود

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم میرود

او میرود دامن کشان من زهر تنهایی چشان

دیگر مپرس از دل نشان کز دل نشانم میرود

من مانده ام مهجور از او بیماری و رنجور از او

گویی که نیشی دور از او بر استخوانم میرود

باز آی و بر چشمم نشین ای دل ستان نازنین

کاشوب و فریاد از زمین تا آسمانم میرود



خیر و شر مسئلهٔ اساسی انسان

وقتی صدایش بلند شد به عجله آمد، دید همی‌ن‌جور دست است که با اسلحه می‌رود بالا و پایین، حمله کرد صدا زد عزیزم را رها کنید، وقتی لشگر فرار کردند. می‌دانید امام علیه‌السلام کی رسید؟ چگونه رسید؟ وقتی آمد که بدن روی زمین افتاده بود جای سالمی برای بدن نمانده بود، "فقطوه بسیوفهم إربا إربا" از فرق سر تا نوک پا همه جا را شمشیر زده بودند.

جلسه، مقتم

چند نمونه از شرهای تحقیقی

اعمال خیر و شر ما عکس العمل های دنیوی و اخروی دارند

کتاب خدا هر خیری را و هر شری را بیان کرده است؛ در اغلب آیات هم آثار خیر و آثار شر را توضیح داده، کار خیر که یک بخشش عبادت خداست و یک بخشش خدمت به مردم است. انجامش دست خود انسان است، ولی برگشت آثار خیر و آثار شر دست خود انسان نیست، نظام جهان را، هم نظام دنیا را، هم نظام آخرت را، پروردگار به گونه‌ای منظم کرده که آثار خیر به انسان برمی‌گردد در دنیا، برابر با گنجایش دنیا، در آخرت به صورت دائمی، همیشگی و ابدی. آثار شر هم همینطور، هم در دنیا به انسان برمی‌گردد و هم در آخرت، الا اینکه خداوند چون مهربان به بندگانش است، ارحم الراحمین است، اکرم الاکرمین است، این لطف خاص را در حق انسان کرده که اگر از شری توبه کند، همانگونه که شر آمرزیده می‌شود، آثارش هم تعطیل می‌شود، دیگر به انسان برنمی‌گردد.

اثر دنیوی برخی از شرور حتی با آمرزیده شدن از بین نمی‌رود

الا بعضی از شرها، که آثار شر، در ذات خود شر است. ممکن است یک نفر آلوده به شری شود، توبه هم بکند، توبه‌اش به این معنا که دیگر تکرار نکند بخشیده شود، که می‌شود. ولی آثارش با بخشیده شدن آن شر، آن گناه، از بین نمی‌رود. شما اگر به کتابهای پزشکی مراجعه بکنید ثابت کردند به تجربه هم ثابت شده، خوردن هر نوع مشروب الکلی آثاری دارد در مغز و اعصاب و بدن و پوست و کلیه و روده و خون، مشروب خور ممکن است

موفق به توبه شود، و اگر توبه کرد، یعنی به پروردگار عالم وعده داد دیگر نمی‌خورد، حتما خدا توبه‌اش را قبول می‌کند و از این گناه او، هر چند تکرار شده باشد، گذشت می‌کند. اما آثارش به دنبال آمرزیده شدن، از بین نمی‌رود. آثار هست، ممکن است این آثار جوری بهش مسلط شود که بمیرد. یعنی دیگر نشود علاجش کرد، این نوع شرها و گناهان باید گفت بین آمرزیده شدنش و آثارش فرق است. این نوع شرها گناهش با توبه جدی بخشیده می‌شود. اما آثارش از بین نمی‌رود هست.

ولی خیلی گناهان هست که یک سلسله آثار دنیایی دارد، یک سلسله آثار آخرتی دارد، که اگر گنهکار واقعا توبه کند، آثار هم دنبال توبه از بین می‌رود، هم آثار دنیایی از بین می‌رود هم آثار آخرتی از بین می‌رود. پرونده همه این مسائل تفکیک شده و روشن و معلوم در آیات قرآن و در روایات موجود است و هست. اگر مردم آگاه به قرآن بودند، اگر مردم در حدی آگاه به روایات بودند، خیلی پرمایه می‌شدند نسبت به وضع خودشان، یعنی ضامن سلامت دنیا و آخرت خودشان می‌شدند. و خودشان مشتاقانه، عاشقانه درصدد تامین و حفظ سلامت دنیا و آخرت خودشان برمی‌آمدند.

اغلب آشنا نیستند درگیر یک سلسله شرها می‌شوند که آثار شر در ذات خود شر است. و آمرزش پروردگار شاملش نمی‌شود. خود گناه را خدا می‌بخشد، ولی دیگر به آثارش کار ندارد. آثارش هست. البته این مثلی که من می‌زنم در اروپا جریانش خیلی گسترده شده. ولی در ایران فعلا کمتر است.

مثالی برای گریبان گیری یکی از این شرور

من هم به یک موردش برخورددم در ارتباط با فن خودم، تخصص خودم، یک جوانی یک روز ماه مبارک رمضان که ماه فکر می‌کنم از نیمه گذشته بود دیگر، داشتیم به شبهای احیا نزدیک می‌شدیم، خیلی جوان خوش قد و قامت و خوش سیمایی بود، بین دو نماز ظهر و عصر نشست گفت من یک مطلبی را با شما می‌توانم در میان بگذارم، با پدر و مادرم نه، با خواهر و برادرم نه نمی‌توانم در میان بگذارم. من فکر کردم یک مشکل اقتصادی برایش پیش آمده رویش نمی‌شود به پدر و مادر و برادر و خواهر بگوید.



حرمت رفتن آبروی مومن، حتی توسط خودش

چون معمولاً دین ما، ما را از بیان گناهی که مرتکب شدیم منع کرده. گفته اگر شما گناهی کرده باشید، خب حرف گناهتان را با خدا بزنید، حق ندارید به دیگری بگویید. چون یک اخلاق پروردگار حفظ آبروی بنده‌اش است. بنده، عبد، تا وقتی که گناهان علنی نکرده. وقتی گناه علنی شود، خب همه مردم محل یا نصف شهر یا همه شهر یا مملکت خبردار می‌شوند. اینجا دیگر مسئله آبرو مطرح نیست. چون خود گنهکار دلش خواسته آبروی خودش را ببرد دیگر آبرویی نمانده که یا خدا حفظش بکند یا من و شما حفظ بکنیم. اما اگر انسانی آبرو دارد، و شخصیت دارد در بین مردم، بر مردم واجب است این آبرو را حفظ بکنند و اگر کاری بکنند، حرفی بزنند، اشاره‌ای بکنند، که آبروی طرف برود، وجود مقدس رسول خدا ﷺ فرمودند^۱ ریختن آبروی او با ریختن خونش یک گناه است در وزن، بکشی یا آبرویش را ببری.

خب گناهکار حق ندارد برود گناهِش را برای عالمی، مرجع تقلیدی، مومنی، مدیر حسینی و جلسه‌ای، بگوید. گفتنش شرعی نیست.

راهکار پرسیدن سوال از متخصص بدون ریختن آبروی خود

خب اگر بخواهد جبران بکند، بلد نیست راه جبران‌ش را بلد نیست، نمی‌داند، نمازی نخوانده، روزه‌ای نگرفته، مال افرادی را برده، نمی‌شناسد آنها را، هیچ کدامشان را که برود پس بدهد، خب این اگر بخواهد راهنمایی شود مگر نباید برود به متخصص بگوید که من چه کار کردم که راهنمایی‌اش بکند و این توبه کند؟ نه، نیازی نیست بگوید، یک نامه می‌نویسد، گناهانش را شرح می‌دهد، امضا هم نمی‌کند، می‌برد می‌دهد به یک متخصص. می‌گوید آقا یکی این نامه را داده - یکی یعنی خودش - گفته از این آقا جوابش را بگیر برای من بیاور. آن آقا هم

۱. وَ مِنْهُ، رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَظَرَ إِلَى الْكُعْبَةِ فَقَالَ مَرْحَبًا بِأَلْبَيْتِ مَا أَعْظَمَكَ وَ أَعْظَمَ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَ مِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةَ مَالَةٍ وَ دَمَهُ وَ أَنْ يُظَنَّ

بِهِ ظَنُّ السُّوءِ/ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۷۱



اصلا نمی‌فهمد که گنهکار این است، یا صاحب نامه این است. می‌گوید چشم. فردا تشریف بیاورید من جوابش را می‌نویسم، یا به این شکل راه علاج را بخواهد. یا نه بیاید بشیند پیش متخصص قرآن، دین، روایت، بگوید آقا کسی چنین اشتباهاتی را داشته، چطوری باید راهنمایی‌اش کرد که جبران شود؟ این هم یک راه است. راه بهتر از این دو تا "نامه نوشتن" و "غایانه گفتن"، این است که آدم به کتابهای خوبی که نوشتند درباره گناهان و توبه به آنها مراجعه کند. ما گاهی چون نمی‌دانیم جوان چه می‌خواهد بهمان بگویید، در شنیدن می‌افتیم دیگر چاره‌ای نداریم گفته دیگر، ما هم که نمی‌توانیم هر کسی می‌آید بگوییم آقا اگر بحث گناه داری لطفا مطرح نکن وظیفه نداری، بعد هم چه می‌دانیم که این چه بحثی می‌خواهد مطرح کند، به ما چه که بهش بگوییم؟ هزار احتمال می‌دهد آدم که این درباره گناه نمی‌خواهد صحبت کند به قیافه‌اش هم نمی‌خورد.

بازگشت به مثال شر گریبان‌گیر

گفت ثروتمند است خانواده ما. من تنها پسر خانواده هستم. حالا خوش هیكل هستم. خوشگل هستم. رفتم یک کشوری برای معاملات اقتصادی، گفت اسم کشور را، حالا من اسم آن کشور را نبرم، کشور پاک هم که دیگر در دنیا پیدانمی‌شود که بگوییم این کشور همه چیزش پاک است. همه کشورها را آلوده کردند، گنهکاران و مجرمان و بدحجاب‌ها و بی‌حجاب‌ها. کشور ما را هم آلوده کردند. خیلی فضا آلوده است. ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾^۱، خدا می‌فرماید کل خشکی‌ها و دریاها تباه شده «بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»، به گناهی که این جنس دوپا دارد می‌کند. نمی‌گوید مومن، «ایدی الناس» این جنس دوپا. ضرر گناهان را هم می‌بینند همه، باز گناه می‌کنند به خاطر اینکه عقلشان زیر پای شهوات لگدکوب شده کار نمی‌کند، ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ﴾^۲، یعنی یک جوانی که روزی سی تا

۱. روم: ۴۱.

۲. نمل: ۵۵.



سیگار می‌کشد، ضررش را نمی‌بیند؟ این از گناهایی است که خدا گناه را می‌بخشد، ولی آثارش که در بدن هست، مسمومیت خون، غلظت خون، بسته شدن کپسولهای تنفس هوا در ریه، حالا خداگناهش را می‌بخشد، ولی این از گناهایی است که آثارش ماندگار است، با بخشیده شدن رد نمی‌شود. یک رفیق دارم بهش می‌گفتم سیگار نکش می‌گفت خوشمزه است! حالا نمی‌دانم مگر جنس تلخ هم خوشمزه است؟

خب ما می‌دانیم که شیره تنباکو تلخ است. حالا ولو آدم نکشیده باشد، حالا خود ما که تا حالا لب به هیچ نوع دودی نگذاشتیم. چی شده لذت نبردیم؟ در زندگی در دنیا خوش نبودیم؟ می‌گفت نمی‌شود خوشمزه است، خب بکش، حالا گاهی بهش می‌گویم حالت چطور است؟ می‌گوید دکتر گفته دو سوم ریه‌ات کار نمی‌کند. بسته به کل، قابل باز کردن هم نیست، اگر رادیاتور بود، آدم می‌برد پیش مکانیک می‌گفت یک میل بزن بازش کن، حالا یک میل فرو کنند در ریه این بنده خدا - که به امید خدا می‌رود بهشت زهرا دارد هم می‌رود - می‌گفت دو سوم ریه کار نمی‌کند، این یک سوم هم که کار می‌کند بد کار می‌کند، لنگ کار میکند، هر یک ماهی، بیست روزی، بیست و پنج روزی باید ببرند در بهترین بیمارستانها بخوابانند یکی دو سه میلیون بدهد بیاید که بتواند بگوید "ها"، "هو" همین. نفس بکشد. چرا خدا حرام کرده خوردن خبائث را؟ این یک دلیلش است. زن و بچه ناراحت، خودش ناراحت، معلوم هم نیست چه می‌شود، حالا می‌گوید شبها که می‌خواهم بخوابم یا بعدازظهر، حتما دکتر گفته یک دستگاه اکسیژن کنار رختخوابت باشد. چون ممکن است نَفَس اختلال پیدا بکند بمیری! خب نکش آقا، خب خدا می‌گوید گناه نکن، خیر تو را می‌خواهد. دشمن تو که نیست. آنی که حالا تریاکی شده، آثار تریاک مگر بهش برگشته؟ آنی که هروئینی شده، کراکی شده، شیشه‌ای شده، مواد صنعتی دیگر استعمال می‌کند مگر اثرش به خودش برگشته؟ خب اثر دارد گناهان. حالا خدا بیامرز تریاکی را، اما اثر تریاک را در بدنش هم رد می‌کند خدا؟ نه؛ پوکی استخوانش را رد می‌کند؟ نه؛ ریه خراب شده را رد نمی‌کند؟ اینها را دنبال توبه نمی‌شورد بریزد پایین. آنها هست.

قرآن از «نزدیک» شدن به گناه نهی می کند

عجب کتابی است قرآن، در مسئله زنا و ارتباط مرد نامحرم با زن نامحرم جوان نامحرم با دختر نامحرم، می گوید که «ولا تقربوا الزنا»^۱، نمی گوید زنا نکنید، اگر می خواست بگوید زنا نکنید می گفت «لا تفعل زنا» می گفت زنا نکنید. جوانها! مردها! زنها! دخترها! اما می گوید «لا تقربوا الزنا» اصلا نزدیک این گناه نشوید، اصلا فکر این گناه را نکنید، طرح این گناه را در کله تان نریزید، نمی گوید نکنید. می گوید نزدیکش نروید. دست به قلم نبرید. به تلفن نبرید. به سلام علیک نبرید. به لبخند به همدیگر نزدیک نشوید. به هیچ کدام از مقدمات زنا نزدیک نشوید. این آتشی است که می گیرد، می سوزاند، بعد پشیمان می شوید و عوارضش ظهور می کند.

ادامه مثال گذشته در مورد شر گریبان گیر

گفت من در یکی از این کشورهایی که رفتم، پول داشتم، هتل بودم، با یک زن جوان آشنا شدم و بالاخره با این زن جوان دو سه شبی بودم تا به ایران برگشتم. یک سال گذشته، حالا بعد از یک سال احساس کردم بدنم یک مقدار داغ می شود. رفتم دکتر، آزمایش برایم نوشته، آزمایش را گرفتم، گران هم بوده آزمایشش، بردم پیش دکتر متخصص، گفته جناب! ایدز گرفتی، کجا بودی؟ آمپول تزریق کردی؟ نه، با یک آدم فاسدی هم لیوان، هم غذا شدی؟ بگو بینم چطوری باید علاج بکنم؟ گفتم من یک سفر خارجی رفتم با یک خانمی آشنا شدم. آشنا دیگر. خدا که گفت آشنا نشو، خدا که گفت نزدیک نشو، خدا که گفت شرّ به پا نکن، گفت حالا دکتر بهم گفته، جهان داروی علاج این بیماری را پیدا نکرده؛ من برای اینکه کارهایت را بکنی بهت می گویم، دو ساله دیگر می میری. چون ایدز همه سلولهای بدن را گرفته، و نمی شود جدایش کرد.

گفت من حالا مردنم یک مسئله است، چطوری آقا به پدر و مادرم بگویم؟ چطوری توبه کنم؟ من چه طور به پدرم بگویم که تو سی سال، جان کندی به مادرم بگویم تو سی سال



چه بیچارگی‌ها کشیدی تا یک پسر دار شدی، حالا پسر ت برای دو دقیقه شهوت جنسی رفته و زمینه مرگ خودش را فراهم کرده؟ چه کار کنم؟ - من حالا که دارم برای شما می‌گویم فکر کنم او مرده، نیست دیگر، چون پنج سال پیش آمد به من گفت - گفتم خب آثار این زنا که عیلاجی ندارد، دکتر هم بهت گفته، اما می‌خواهی گناهی در پرونده‌ات نماند، عذرخواهی کن از پروردگار، ناله کن به خدا، توبه کن، بگو تو گفتی زنا نکن، من کردم دیگر نمی‌کنم، من به تو یقین می‌دهم که گناهی از پرونده‌ات با مغفرت خدا پاک می‌شود. ولی آثارش را که دکتر گفته پاک نمی‌شود قرآن هم دارد، روایات هم دارد، آثار بعضی از گناهان جدا نمی‌شود از بدن، کاریش نمی‌شود کرد. با چشم گریان بلند شد رفت.

دستورات قرآن برای این است که گرفتار آثار این شرها نشویم

پروردگار که در آیات قرآن امر می‌کند و ﴿افعلوا الخیر﴾^۱، فقط کار خیر بکنید، چه نیازی به کار شر دارید؟ اصلاً یک جوان پسر یا یک دختر چه نیازی به زنا دارد؟ نیاز به ازدواج دارد نه زنا، و اگر زمینه ازدواج برایش فراهم نشد پدرش پول نداشت خودش پول نداشت الان کار نداشت، پروردگار می‌گوید ﴿وَلَيْسَتَعْفِیَ الَّذِينَ لَا یُحِدُونَ نِكَاحاً﴾^۲، حالا که جامعه به وضعی افتاده، اقتصاد به وضعی افتاده که ازدواج سخت شده - آنها را هم که خدا می‌گوید به من چه اشتباهات خودتان است یا جنایات ستمگران بیرون است ممکن است شما اشتباهی نکنید آدمهای خوبی باشید ولی گرگها نگذارند درست زندگی بکنید - پاکدامنی‌تان را حفظ کنید، خودتان را به گناه نجس نکنید.

تحمل دوری کردن از شرها پاداش بزرگی دارد

خب بچه‌ها می‌گویند سخت است. من همیشه بهشان می‌گویم سخت است؟ به یوسف نگاه بکنید، چهارده سال دعوت به زنا شد گفت نه، بعدش خداوند متعال به مزد آن "نه"

۱. حج : ۷۷.

۲. نور: ۳۳.

گفتن‌ها، او را کرد عزیز مصر، خودش هم می‌گوید، در قرآن است، به برادرهایش گفت تعجب می‌کنید از یک بچه‌ای که شما در چاه انداختید حالا شده پادشاه یک مملکت؟ تعجب نکنید «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ» کسی که پاکدامنی به خرج بدهد و بر این پاکدامنی استقامت بکند ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ خدا ضایع نمی‌کند ما گفتیم نه بعد از چند سال خدا گفت مزد نه دنیایت این است که سلطان این مملکت باشی حالا آخرت هم که غوغا می‌کند خدا برای بندگان خوبش.

مثالی برای پاداشِ بزرگِ دوری از گناه

خوب مزد می‌دهد خدا، خیلی کارفرمای خوبی است خیلی. در یک شهری شب جمعه، اعلام کرده بودند در کل شهر دعای کمیلبرگزار میشود، هشت شب منبر بود، شب آخرش شب جمعه بود. من هم سرحال بودم، قدرت بدنی‌ام خوب بود، می‌توانستم کمیل را از کار دریاورم. دیدم یک جوانی قبل از اینکه چراغها را خاموش کنند آمد یک نامه به من داد و در جمعیت گم شد. تا توی خیابان جمعیت بود من هم خیلی دنبال نکردم با چشمم ببینم کیست. چون از نامه‌اش هم هیچ خبری نداشتم. ندیدمش. گم شد در جمعیت. بعد از دعا که آمدم خانه، نامه را باز کردم، دیدم خط هم خیلی خط قشنگی است، نوشته بود من را نمی‌خواهم ببینی. نمی‌خواهم هم بیایم من را ببینی. یک گزارش از این دعای کمیل می‌خواستم بهت بدهم بخوان گزارش را. نوشته بود پارسال یک همچنین شب جمعه‌ای من از توی خیابانها با ماشین گرانیقیمتم داشتم رد می‌شدم، فقط روی پرده‌ها دیدم نوشته دعای کمیل امیر المومنین علیه السلام، شما هم می‌خواستی بخوانی. آن گوشه هم اسمت را نوشته بودند. گفت ما هم اهل این حرفها نبودیم. حالا خیلی پرده زده بودند در چهارراهها و خیابانها، کمیل امیر المومنین علیه السلام، پارسال، گفتش که من این پرده‌ها را خب می‌دیدم، خطش درشت بود. صبح بود دیدم، ساعت ده صبح یکی از رفیق‌هایم زنگ زد



گفت پدر و مادرم دیروز رفتند تهران، راهشان هم دور است - با طیاره نزدیک دو ساعت است آنجا به تهران - اینها یک هفته نمی آیند، با من هم خیلی رفیق بود آن پسر، گفت خانه ما که می دانی چهارصد پانصد متر است، مجهز، دو تا زن جوان را دعوت کردم بیایند خانه ما. شام مفصلی هم آماده کردم منتظرت هستم. هفت شب بیا، یک زن برای تو، یک زن برای من، ما هم رفتیم. اینها را حالا در نامه نوشته بود. دیدیم بله دو تا خانم بیست و پنج شش ساله خوش قیافه، گران، پولش را هم داده بود بهشان، گفت شاممان را زود خوردیم شیرینی مان را خوردیم و شربتمان را خوردیم و آنها هم که...

سگینیِ حربه های زنانِ عشوه گر

قرآن به پیغمبر ﷺ می گوید «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»^۱ من روی منبرها دیدم گاهی پای منبرها بودم معنی می کنند که به پیغمبر ﷺ خدا می گوید، از شر پیرزانی که افسون می دمدند به من پناه بیاور، آخه پیرزن که دندان هم ندارد، لب و لوچه اش هم آویزان است چه افسونی به پیغمبر ﷺ می تواند بدمد که پیغمبر ﷺ را چپه کند؟ که پیغمبر ﷺ از ترس پیرزن نزدیک مرده شورخانه به خدا پناه ببرد؟ گفتیم برویم روایات را نگاه بکنیم ببینیم این "نفاثات فی العقد" واقعا پیرزن قد خمیده افسونگر است که در زندگی گره می اندازد؟ این چه قدرتی است؟ که برای شکستن قدرتش باید به خدا پناه برد. که خدا بشکندش؟ نزدیک ده تا روایت پیدا کردم و لغت که (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ *^۲ معنی کردند ائمه ما نفاثات فی العقد یعنی زنان جوان طنناز عشوه گر که با نگاه، با زبان و با طننازی و عشوه گری بدترین گره را در زندگی مردمی که با زن و بچه شان زندگی راحتی دارند می اندازند زیر و بالا می کنند زندگی را و خراب می کنند. خدا به پیغمبر ﷺ می گوید تو هم از این زنان جوان زیباچهره

۱. فلق: ۴.

۲. فلق: ۱ - ۴.

عشوه‌گر به من پناه بیاور، من را کمک بخواه که تو را حفظت بکنم خیلی قدرت اینها قوی است.

ادامه مثال بزرگی پاداش دوری از گناه

گفت خب کار شامان تمام شد به من گفت که تو با این خانم برو آن اتاق ما هم با این خانم می‌رویم این اتاق، ما هم که در اوج هیجان، زن هم نداریم، بیست و پنج شش سالمان است، قیافه هم داریم پول هم داریم، ماشین هم داریم، حالا اینها را در نامه نوشته، گفت آماده برای زنا که شدم آماده یک مرتبه این پرده‌ها آمد در ذهنم، "دعای کمیل امیر المومنین علیه السلام" گفت نزدیک بود سخته کنم، به خودم گفتم احمق بدبخت بیشعور! شب جمعه است، شب رحمت خداست، شب زیارتی ابی عبدالله علیه السلام است، شب امیر المومنین علیه السلام است. کجایی؟ چه کار می‌خواهی بکنی؟ علی علیه السلام کجاست؟ حسین علیه السلام کجاست؟ قمر بنی هاشم علیه السلام کجاست؟ تو کجایی امشب؟ گفت بلند شدم سریع کت شلوارم را هم پوشیدم. زنه گفت کجا؟ گفتم به تو چه! او هم که خودش در اتاق خودش بود. آدم فرار کردم رسیدم مسجد، چراغها تازه خاموش شده بود آدم پشت سرت نشستم، به اینجای کمیل رسیدم «یا نور یا قدوس، یا اول الاولین و یا آخر الآخین» اینجا به بعد می‌گوید دیگر داشتم آتش می‌گرفتم خجالت شدید، سرم پایین، اشکم بند نمی‌آمد، «اللهم اغفر لی الذنوب التي تهتك العصم»، خدایا گناهی که آبروی من را پیش تو برده را ببخش. من که گناهانم یواشکی بود پیش مردم نبود، اما آبرو برایم نمانده پیش تو، کمیل تمام شد و ما رفتیم و شنبه یک تاجر مهم شهر که من باهاش معامله داشتم، تلفن کرد، گفت بیا، حالا نامه هنوز تمام نشده من دارم می‌خوانم تنها، او را که من ندیدم، تاجر گفت تو بیست و پنج شش سالت است چرا زن نمی‌گیری؟ گفتم پیدا نکردم، گفت زیباترین باعفت‌ترین، بهترین، درس‌خوان‌ترین دختر را دارم، همین امروز مادر و خواهرت را بفرست بیایند ببیند، آنها هم رفتند، دیدند، آمدند، گفتند ما این همه دختر دیدیم به خوبی این ندیدیم، پسندیدیم و دختر را به من داد. از آن شب یک سال است



گذشته است. من الان بهترین زن دنیا را دارم. علتش هم این است آن گناه را نکردم، آدمم در کمیل بر سرم زدم و هی به علی علیه السلام گفتم از خدا بخواه من را ببخشد، من بد کردم. جواب می‌دهد خدا، جوانها فکر می‌کنند خیلی‌هایشان که خدا جواب نمیدهد. اطمینان به خدا ندارن. بابا اطمینان کنید. به خودش قسم جواب می‌دهد، شما گناه نکنید ببینید چطوری جبران می‌کند. شما خوبی کنید ببینید چطوری آثار خیر بهتان برمی‌گردد.

روضه حضرت زینب علیها السلام در گودال

خب شب جمعه است. می‌دانید شب جمعه در روایات ما آمده و زنش با شب قدر یکی است. خیلی شب مهمی است. امشب شب دو نفر است. خدا، ابی عبدالله علیه السلام، بیشتر ما هم کربلا رفتیم یعنی شاید نود و نه درصد از شما رفته باشید کربلا. ما رفتیم کربلا، خیابان و حرم و آینه کاری و کاشیکاری و ضریح طلا و گنبد طلا، اینجوری رفتیم در این محیط زیارت. اما خواهر چطوری رفت زیارت؟ و چی دید؟ خواهر فقط خاک دید و گودال دید و بدن قطعه قطعه، زیر بغل بدن را گرفت گذاشت روی دامن.

کسی گل را به چشم تر نبوسید	کسی گل را ز من بهتر نبوسید
کسی چون من گلش نشکفت در خون	کسی چون من گل پرپر نبوسید
کسی غیر از من و زینب در آن دشت	به تنهایی تن بی سر نبوسید
به عزم بوسه لعل لب نهادیم	به آنجایی که پیغمبر نبوسید

«صلی علیک یا رسول الله ملیک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء مقطع الاعضاء

مسلوب عمامة و الرداء»

حسین من حالا یک کلمه با خواهرت حرف بزنی، به من بگو این تیر سه شعبه را کی به قلبت زده؟ حسین من ای کاش به قلب خواهرت زده بودند، رگ حیات من رو قطع میکردند، حالا تو را به این حال نمی‌دیدم.



جلسه هشتم

آثار خیر و شر به صاحبش بازمی‌گردد

اشاره به مطالب گذشته

همه خیرها و شرها در دین بیان شده

شبهای گذشته شنیدید وجود مبارک امیر المومنین علیه السلام از محتویات قرآن کریم خبر داده. خبر داده که تمام آیات قرآن بیان دو مسئله است. بیان دو مطلب است. یک مطلب شناساندن خیر به مردم است، و یک مطلب هم بیان شر و ضرر و زیان به مردم است. این کمال محبت پروردگار به انسان است که آنچه که خیر است برای دنیایش، برای آخرتش، برای اقتصادش، برای اجتماعش، برای خانواده‌اش، برای اخلاقش، برای رفتار و کردار و اعمالش، بیان کرده. که با آراسته شدن به خیر در دنیا و آخرت همه چیز گیرش بیاید، جیب زندگی‌اش پر بشود از منفعت، از سود.

با آراسته شدن به خیر، جسم سالم، روح سالم، فکر سالم، بدن سالم، و عمر سالم داشته باشد. شر را هم بیان کرده که چه اموری ذاتاً ضرر دارد، برای فکرش، برای بدنش، برای روانش، برای فرد بودنش برای جمع بودنش برای خانواده و برای دنیا و آخرتش، خب این اصل قرآن؛ «ان الله تعالی انزل کتاباً هادياً بَیِّنَ فِیهِ الْخَیْرَ وَ الشَّرَّ». این نسخه طبیعی چون پروردگار بیان همه خیرها و همه شرهاست. امر می‌کند به بندگانش خیر را اجرا کنید،



۱. إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا / نهج البلاغه

(للصبحي صالح)، ص ۲۴۲، خطبه ۱۶۸، شریف الرضی، محمد بن حسین، ۴۰۶ ه.ق.

بندگانش را نهی می کند از اینکه دامن زندگیتان را در هیچ موردی به شر آلوده نکنید، این یک مسئله.

هیچ خیر و شری در عالم گم نمی شود، و به صاحبش برمی گردد

اما مسئله دیگر در قرآن که خیلی باید بهش توجه کرد در ارتباط با همین خیر و شر، تجربه حیات و تاریخ بشر هم این آیه را نشان می دهد یعنی اگر پروردگار این آیه را در قرآن هم نازل نکرده بود ولی دو مطلب این آیه از ابتدا در زندگی بشر چه در جهت خیر، چه در جهت شر جریان داشته. این آیه این است که - آیه جایگاهش محفوظ، آنی که خیلی در کنار آیه مهم است این است که من آیه را باور کنم، شک نداشته باشم، تردید نداشته باشم، باورم بشود اینی که پروردگار عالم دارد می گوید یقینی است، حق است، قطعی است، بی برو و برگرد است - «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» هر چه خیر و خوبی انجام بدهید نفعش، سودش برای خودتان است، برگشتش به خودتان است هیچ وقت خیری را که شما انجام می دهید نتیجه اش نمی رود در زندگی یکی دیگر، نمی رود در عالم گم شود. خیری که انجام می دهید سود دارد. نتیجه دارد. و برگشت به خودتان می کند. شما را هم گم نمی کند، که حالا بین این هفت میلیارد جمعیت کار خوبی را شما کرده باشی سودش پر بکشد برود افریقا برود در جیب یکی دیگر. نه به شما برمی گردد. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾، اما اگر شر به مردم بریزید، از مردم که می گذرد، بالاخره مردم شر شما را معالجه می کنند، جبران می کنند، ولی آتش این شر شما را گم نمی کند. به خودتان برمی گردد یقیناً.

سازمان خلقت یک سازمانی است که هیچ حرکتی از انسان گم نمی شود، اشتباه هم جای دیگر نمی رود، خیر کاملاً صاحبش را می شناسد، شر کاملاً صاحبش را می شناسد. یک شعری قدیمها می خواندند منبری های، قدیم هم می خواندند. من بچه بودم از آنها شنیدم.



شعر قشنگی است. بعضی از شعرها یک ترجمه مختصری یا از آیات قرآن است. یا روایات اهل بیت است. (تو نیکی می‌کن و در دجله انداز، که ایزد در بیابانت دهد باز) یعنی اگر تو در دریا یک کار خیری بکنی و دیگر هم سفر دریایی برایت تا آخر عمرت پیش نیاید سفرهایت همه در خشکی باشد، آن کار خیر، تو را گم نمی‌کند به خودت برمی‌گردد و همینطور کار شر.

مطالب حکما و شعرای قدیم، پر از مطالب آموزنده و مفید است

خب من یک داستان قدیمی که در کتابهای قدیم هم نوشتند برایتان بگویم. و بعد یک روایتی را که فکر می‌کنم یا در جلد دوازدهم بحار است، یا یازدهم، یا سیزدهم. یادداشت کردم. من حالا عدد جلد را تردید دارم، باید در دوازدهم باشد. آنی که در کتابها در قدیم نوشتند.

خب خیلی اتفاقات قدیم افتاده یکی بوده دیده، دو تا بودند دیدند، بعد آمدند در شهر خودشان، در منطقه خودشان، در مهمانی‌ها، در جلسات، تعریف کردند، دیگران که اهل نوشتن بودند نوشتند. و کتابی شده و ماندگار شده، یا نه مشاهده کردند، نوشتند، شده کتاب. مثلا سعدی، سی سال در ایران در عراق، در ترابلس، در شام، در بخشی از افریقا، در مصر، در رفت و آمد بوده، خیلی از مشاهداتش را یا شنیده‌هایش را نوشته، هفت قرن است که برای کل مردم دنیا، این نوشته‌های مفید باقی مانده. که یک نوشته‌اش گلستان است، و یک نوشته‌اش بوستان است. غیر از این دو تا کتاب، از او چیزی نمانده. ولی هر دو کتاب درس است. پند است. عبرت است. راهنمایی است. چون من با هر دویس خیلی مانوس هستم. برای اینکه بدانید مانوس هستم - اگر با کتابهایش سر و کار دارید - بوستانش یک بخشش قصاید است، یک بخشش قصاید عربی است، یک بخشش حکایات بسیار مفید است که به وزن مثنوی به شعر درآورده، یک بخشش طلیبات است، یک بخشش بدایع است، یک بخش هم غزلیات قدیم است، پنج جلسه هم منبرهای شیرازش را نوشته. چون منبری بوده، این داستانها، حالا نه فقط سعدی، مثلا "عوفی" یکی از دانشمندان است، این یک کتاب دارد به نام "جوامع الحکایات"، بسیار داستانهای

عبرت‌آموز عالی دارد که بعضی‌هایش را خودش شاهد بوده، بعضی‌هایش را شنیده، بعضی‌هایش را از کتابهای قدیمی‌تر از خودش نقل کرده. یا یک کتابی هست حدود نهصد صفحه، به نام "الفرج بعد الشدة"، یعنی گشایش بعد از سختی، چقدر داستانهای عبرت‌انگیز دارد که چقدر خوب بود مردم به خصوص جوانها، به جای اینکه این عمر پرقیمتی که یک بار بیشتر به آدم نمی‌دهند، خرج این همه تماشای سریال‌ها و فیلم‌ها و ماهواره‌ها و در حد افراط، خرج تماشای ورزشها می‌کنند، یک مقدار هزینه می‌کردند عمرشان را برای خواندن این کتاب، اینها اصلاح می‌کند، هم فکر آدم را، هم قلب آدم را، هم روح آدم را. حتی سعدی عقیده دارد من هم با عقیده‌اش موافق هستم. (مرد باید که گیرد اندر گوش، و ر نوشت پند بر دیوار) چه عیبی دارد؟ یکی می‌آید یک جمله حکیمانه روی یک دیوار می‌نویسد گاهی همین نگاه کردن، خواندن، فکر کردن، اصلاً تحولی در زندگی انسان ایجاد می‌کند، شما فکر می‌کنید اینهایی که از بدی‌ها به خوبی‌ها تحول پیدا کردند اینها در خواب تحول پیدا کردند؟ یا کنار سفره چلوکباب تحول پیدا کردند؟ تحولشان یا برای دیدنی‌هایشان بوده، یا برای شنیدنی‌هایشان، برای دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها. آدم ببیند و عبرت بگیرد، بشنود عبرت بگیرد، همین اشعار حکیمانه شُعرایمان، شُعرای باسوادمان، شما جوانها همین یک خط شعر حافظ را، که برای یک غزلش است نگاه کنید - من با حافظ خیلی آشنا هستم یک مقدمه بسیار مهمی هم به حافظ زدم که هنوز آن حافظ چاپ نشده، خیلی مقدمه علمی، عرفانی، و تحول‌آور، تغییرآور، میلیون‌ها نفر، میلیاردها نفر از لب جوی رد شدند و رد می‌شوند، نگاهشان به آبی که در جوی دارد می‌رود نگاه با چشم سر است یعنی همان نگاهی است که قورباغه می‌کند گوسفند می‌کند، بز می‌کند، اما یک آدم عالم و عارف و یک آدم لطیف، یک آدم دقیق یک بار حافظ جوی را نگاه کرده، آمده از جوی و آبی که درش جاری است بهترین درس را برای عمر درست کرده - (بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین، کین اشارت ز جهان گذران ما را بس) آب دارد می‌رود دیگر بر نمی‌گردد، همین یک بار است، یعنی گوشت را باز کن صدای جوی را بشنو که می‌گوید من آب دارم می‌روم دیگر هم بر نمی‌گردم، آب جوی زندگی تو، عمرت پنجاه سال است، دارد



می‌رود، شصت سال است دارد می‌رود. دیگر هم بر نمی‌گردد. اگر فکر می‌کنی هشتاد سال است برگردانند سر چهل سالگی، چنین برگشتی را خدا برای عمر قرار نداده است. اگر می‌خواست قرار بدهد اول برای انبیاء^{علیهم‌السلام} قرار می‌داد. ابراهیم^{علیه‌السلام} نود سالش بود، می‌گذاشت سر بیست سالگی، حضرت نوح^{علیه‌السلام} نهصد و پنجاه سالش بود، می‌گذاشت سر چهل سالگی، پیغمبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در مدینه شصت و سه سالش بود، می‌گذاشت سر پانزده سالگی. اگر بنا به برگرداندن عمر بود، اول این کار را برای انبیاء^{علیهم‌السلام} انجام می‌داد، کتاب بخوانید و کتابهای مایه‌دار بخوانید.

اشاره به جایگاه روحانیت از نظر علمی و محجور ماندن ایشان میان مردم

خدا رحمت کند. من زیارت ایشان می‌رفتم وقتی می‌آمد ایران، علامه امینی^{رحمته‌الله} یک آخوند بود. یک کتاب نوشته که کتابش جهانی است. حدود هجده جلد است. قبلا یازده جلدش چاپ شده بود. حالا شده هجده جلد، به نام "الغدیر". بالای هزار نفر از مهمترین اساتید عالم از این کتاب تقدیر کردند. چاپ هم شده، تقدیرهای مغزها و خردمندان و فقیهان و دانشمندان. ایشان که هفتاد سالگی از دنیا رفت. نزدیک صد هزار صفحه کتاب مطالعه کرده. شما جوان‌ها غیر از کتابهای درسی‌تان دویست صفحه کتاب تا حالا خواندید؟ من به پسرش گفتم - بعد از فوتش - گفتم پدرت شبانه روز چند ساعت می‌خواند و می‌نوشت و نظام می‌داد و یادداشت‌برداری می‌کرد؟ چند ساعت؟ گفت تا نزدیک مردنش شبانه روز هجده ساعت کار می‌کرد. شش ساعت فقط نهار و نماز و استراحت داشت. افرادی مثل علامه امینی^{رحمته‌الله} بنده ویژه آفریده شدند؟ نه، آن هم وقتی به دنیا آمد مثل من و شما بود. بنده ویژه‌ای نبود. من یک بار، به علامه بزرگوار، فیلسوف کم‌نظیر روزگار ما، که "بتراند راسل" انگلیسی فیلسوف معروف اروپا، به افکار فلسفی این آخوند ما - دیدید که در تلویزیون یک مقدار هم زبان فارسی‌اش به لهجه ترکی است. استاد جعفری^{رحمته‌الله} آخوند را

می‌گوییم، آخوندهایی که بیشتر مردم فحششان می‌دهند! ولی کله گنده‌های علمی جهان احترام بهشان می‌گذارند و کوچکی در برابرشان دارند! - همین "برتراند راسل" شاید بیست جور نامه علمی به این آخوند شیعه نوشته. ایشان هم جواب داده. نامه‌هایشان هم چاپ شده. همین آخوندها را می‌گوییم که بعضی از مردم می‌گویند، کی می‌شود وضع برگردد دانه دانه اینها را به تیر چراغ برق دار بکشیم. همین آخوندها. که اروپا و آمریکا، اینقدر دانشمندانشان برایشان احترام قائل هستند. شما جوانها ممکن است بیهتتان ببرد. یکی از کتابهایی که در دانشگاه کانادای غرب تدریس می‌شود، کتاب "منظومه منطق و حکمت" یک آخوند است. به نام "حاج ملا هادی سبزواری" که حدود صد و پنجاه شصت سال دویست سال پیش گوشه سبزواری مرده. اما حالا کتابش را بردند کانادا به انگلیسی برگرداندند کردند کتاب درسی سطح بالای دانشگاه.

مقایسه هزینه و فایده روحانیت شیعه و مسیحیت

چه آخوندهایی داریم چطور هم دریاوار فحششان می‌دهند. خیلی جالب است، شما جوانها فکر می‌کنید چند متر پارچه سر ما قیمتش چند است؟ یعنی یک عمامه هفت متری، شش متری، نهایتاً هشت متری، چند است قیمتش؟ یک پارچه سفید نازک که متری دو سه تومان برای ما بیشتر نمی‌شود، من آخرین عبایی که خریدم تنم بکنم، فکر کنم چهل هزار تومان خریدم. البته عبا هم می‌بافند این شیوخ عرب، می‌اندازند روی شانه‌شان، چهار میلیون، پنج میلیون است. ولی عبا‌های ما آخوندها پنجاه تومان، چهل تومان، نهایت شصت تومان، الان هم من خبر ندارم، من لباسهایی که می‌خرم عبا و عمامه، هشت نه سال دارم. نمی‌دانم اصلاً چند است الان، اما ای کاش یک سفر با من واتیکان می‌آمدید، در ایتالیا، من آنجا در خود واتیکان، دیدن وزیر دیالوگ پاپ رفته بودم، و رئیس دانشگاه گریگوریان، که پنجاه میلیون دانشجو در سراسر اروپا و آفریقا دارد. خدا شاهد است. خدا دارد پایم می‌نویسد و روی منبر پیغمبر ﷺ دارم می‌گوییم. رئیس دانشگاه گریگوریان که شش تا زبان دنیا را عین زبان مادری حرف می‌زند، وقتی من می‌خواستم ازش خداحافظی



کنم، بعد از یک ساعت و نیم بحث و صحبت، گفت تشریف داشته باشید، زنگ زد معاونش آمد، گفت نشان درجه یک علمی این دانشگاه را بیاور بده به ایشان! به این آخوند شیعه! بعد به من گفت، تو یک کتابخانه سیار هستی. اینها را کی یاد گرفتی؟ کی حفظ کردی؟ از طبیعت بلد هستی. از گیاهان، از حیوانات، از تاریخ، از تاریخ مسیحیت، از ایتالیا در عصر "رنسانس"، از ایتالیا در عصر "محکمه انگلیزیسیون"^۱، همه اینها را من برایش داشتم، گفت تو یک کتابخانه سیار هستی! چه خبر است؟ شماها کی هستید؟ گفت من رئیس دانشگاه گریگوریان نیم ساعت یک جا دعوت می‌کنند سخنرانی، باید بنویسم، اصلاح کنم، تصحیح کنم، بالا و پایین کنم، بیایم پشت بلندگو جلوی چشمم بگیرم و بخوانم، چطور شما یک ساعت حرف خوب و به دردخور می‌زنید، یک کاغذ نگاه نمی‌کنید؟ گفتم این نگاه نکردن ما مربوط به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. وگرنه اگر تو هم امام حسین علیه السلام داشتی، تو هم نگاه نمی‌کردی به کاغذ. آنوقت برای من یک دیدار گذاشتند با پاپ. من حالا اتاقهایشان راه همه را رفتم دیدم، موزه خود واتیکان را رفتم دیدم، فرشها و تابلوها را رفتم دیدم، ظرفها راه همه را رفتم دیدم، کلاهی که در سال یکی دو بار پاپ روی سرش می‌گذارد، با لباسهای بلند می‌آید روی ایوان واتیکان یک دستی تکان می‌دهد، یک ده دقیقه هم حرف می‌زند، کلاهش، به آن لباس بلندش، به آن پوشش به کفشش، دیدید در تلویزیون، به آن عصایش و به آن گردنبندش و به آن صلیبش اینها کار ندارم، کلاه خالی، ارزیابی شده نوشتند، من در نوشته‌هایم دیدم، اگر کلاه کله این مسیحی را بفروشند، تا سه ماه کامل، صبحانه و نهار و شام صد میلیون گرسنه بنگلادش را تامین می‌کند. اما این مردم فحشش را به ما می‌دهند. مگه عمامه ما چقدر است قیمتش؟ مگر لباسهای ما چقدر است قیمتش؟ مگر حرفهای ما قابل ارزیابی نیست؟ ما چی می‌گوییم به این ملت؟ ما که به این ملت می‌گوییم آقا پروردگار عالم هر

۱. عصری که بعد از دوران حکومت کلیسا و قرون وسطا در اروپا رخ داد و به آن دوران تجدد و نوزایی نیز می‌گویند.

۲. تفتیش عقاید، در زمان قرون وسطا و حکومت کلیسا، کلیسا برای کنترل عقاید مردم، دادگاههایی تشکیل می‌داد که در آن عقاید افراد مورد تفتیش قرار می‌گرفت

چی خیر است بیان کرده، هر چی شر است بیان کرده، بیایید برای سود خودتان در دنیا و آخرت آراسته به خیر شوید و از شر کناره‌گیری کنید. حالا دو نفر هم در لباس ما یک دو تا اشتباه کردند. چندرغاز پول خوردند. یا نمی‌دانم برای صندلی یقه پاره کردند. این چی کار به کلی مسائل الهی و عالمان ربانی و عالمان دلسوز و عالمان خدمتگزار دارد؟ مگر شما در صنف طلافروش، یکیشان اگر در طلا تقلب بکن، دگُلشان را باید فحش بدهید؟ یعنی باید بشینید بگویید هر چی طلافروش است دزد است؟ خب این درست است؟ هر چی آهن فروش است دزد است، هر چی میلگرد فروش است دزد است، هر چی نجار است دزد است، نمی‌گویند که مردم. ولی به ما آخوندها که می‌رسند، می‌گویند همشان! خب چهارتا را هم سوا کنید. در ما هم آدم دلسوز، آدم مهربان، آدم خوب و خدمتگزار، آدم عاشق مردم هم هست، خب یک قصه از کتاب قدیمی بگویم.

بازگشت به مطلب گم نشدن شر و خیر در عالم

نمونه‌ای یک شر که بعد از سال‌های طولانی به صاحبش رسید

یک دزدی جوان در یک جاده‌ای جلوی یک بازرگان تنهایی را گرفت، برف هم می‌آمد، بازرگان از قافله جدا مانده بود، این دزد هم جلوی این بازرگان را گرفت، گفت بارت را بده، اگر بخواهی مقاومت بکنی می‌کشم! گفت نه، مقاومتی ندارم، ما یک شتر داریم که دو طرفش دو تا خورجین سنگین است، پارچه در آن است مثلاً شکر هست، چایی هست، یک کمی پول هست، بردار، گفت لباسهایت را هم بده، گفت لباسهایم را که بدهم، خب یخبندان است. برف است. زن و بچه دارم. اینجا منجمد می‌شوم. بار ما را بردی، شترمان را هم بردی، پولمان را هم بردی، همه چیزمان را بردی. بگذار برویم. گفت نه بعد هم اسلحه کشید و آماده شد این بازرگان مظلوم را بکشد. بازرگان هر چی اینطرف و آن طرف نگاه کرد ببیند کسی هست به دادش برسد، هیچ کس نبود، در آن بیابان، یک مرتبه دو تا کبک از هوا آمدند پایین نشستند روی برفها، رو کرد به این دو تا کبک، گفت شاهد باشید، این دزد، بی‌گناه دارد من را می‌کشد. زخم را دارد بیهوش می‌کند، بچه‌ام را دارد یتیم می‌کند. و کشت. دزد



جوان، چهل پنجاه سال گذشت - آیه را دارم می‌گویم اگر خوبی کنید، «ان احسنتم احسنتم لانفسکم» به خودتان برمی‌گردد و «ان اساتم» اگر بدی کنید بدی هم به خودتان برمی‌گردد - گذشت، دزد بعد رفت توبه کرد و بعد وضعش خوب شد و خودش شد بازرگانی و دیگر چهره شده بود، یک روزی فرماندار شهر نهار دعوتش کرد، همین دزد قدیمی را که حالا خوب شده بود. سفره را که پهن کردند در یک دانه از این دیس‌ها، چشم این دزد، به دو تا کبک افتاد. یک دفعه زد زیر خنده، این فرماندار، آدم وقاردار و خیلی آدم سنگین رنگینی بود - آخه قدیم‌ها پیرمردها یادشان است، خیلی چیزها مراعات می‌شد، مثلا پسر، سیگاری بود، زن و بچه داشت، هنوز پدرش نمی‌دانست. جلوی پدرش سیگار نمی‌کشید. پا دراز نمی‌کرد. با زیرپیرهنی نمی‌نشست. یک آدابی را رعایت می‌کردند. حالا همش از بین رفته - این فرماندار، آدم با ادب، باوقار، گفت آقا چرا شما خندیدی؟ این خنده ادب نبود، قاه قاه زدن کنار، من این کار درستی نبود، گفت نه من یاد یک جریانی در جوانی‌هایم افتادم. عین جریان را گفت، فرماندار هم گفت، جلاد بیا، این دو تا کبک شهادت دادند، چون آن مقتول مظلوم، پنجاه سال پیش، به آن دو تا کبک گفت کسی نیست شاهد قتل من باشد، شهادت دادند، پیر گردنش را بزن و بُردند گردنش را زدند. شرّ صاحبش را گم نمی‌کند، ولو پنجاه سال بگذرد. ولو در بیابان باشد. مهمان فرماندار باشد. مهمان شاه باشد. مهمان رئیس جمهور باشد. گم نمی‌کند شرّ صاحبش را. شرّ موجود است، می‌چرخد، می‌چرخد، به اذن پروردگار یک جا گریبان صاحب شرّ را می‌گیرد. خیر هم همینطور.

نمونه‌ای از خیری که بعد از سال‌های طولانی به صاحبش رسید

ما دو تا ماشین بودیم سال شصت. یعنی سی و سه سال پیش، آن دوست ما، به من گفت که ما دو تا ماشین از تهران راه بیفتیم برویم مشهد، از مشهد برویم بیرجند، بعد برویم زاهدان، از زاهدان بیاییم کرمان، از کرمان بیاییم شیراز، شیراز بیاییم نمی‌دانم اصفهان، اصفهان هم برویم یزد، از آنجا بروم تهران. نزدیک پانزده روز می‌کشید این سفر. گفتم عیبی ندارد، بچه‌هایمان هم کوچک هستند. مدرسه هم که ندارند. برویم. در جاده یزد که رد شدیم تا وارد بین یزد و

رفسنجان شدیم، این دوست من دستش را از توی ماشین بیرون کرد، گفت از اینوری بیچ، خب ما از جاده اصلی پیچیدیم در جاده فرعی، جاده‌ای بود جدید، بین منطقه رفسنجان و سیرجان و شهر بابک، باز شده بود. اصلا من هم آن مناطق را ندیده بودم به عمرم. حدود صد و سی، چهل کیلومتر جاده جدید، هیچی هم در جاده نبود، به قول شما پرنده پر نمی‌زد، گاهی دست راست و چپ جاده از دور یک دهی پیدا بود، نه آبی، نه نانی، نه قهوه‌خانه‌ای، هیچی نبود. یک جا نگه داشتیم، آمدیم پایین گفتم از این جاده برای چی می‌روی؟ گفت اینجا به سیرجان مثلا هشتاد نود کیلومتر نزدیک شده، یک رفیق داریم آنجا، برویم آنجا خیلی آدم خوبی است و آدم کریمی است. گفتیم خب برویم. اما بچه‌ها گرسنه‌اند گفت حالا می‌رویم دیگر، برسیم به یک شهر. در راه وسط بیابان یک دانه به اصطلاح کافه، پنجاه شصت متر، جدیدساز چون جاده هم جدید بود، او پیچید به طرف آن کافه، من هم پیچیدم. پیاده شدیم، حالا دوتایی، هر کدام پنج نفر هستیم، یک زن و شوهر، سه تا بچه کوچک. ده نفر. رفتیم در این قهوه‌خانه. این رفیق ما غذاها را خوب می‌شناخت. رفت یک نگاهی در یخچال و آشپزخانه کرد - البته گفت با اجازه تون - گفت غذایش خوب است. نشستیم سر میز. اول، همیشه من کارم این است، رو کردم به بچه‌ها، هم بچه‌های خودم، هم بچه‌های او، شماها چی می‌خورید؟ آنها هم دیدند مسافرت است و دیگر مفت هم برای آنها هست. پولش را ما باید بدهیم. هر چی غذا آنجا بود چشمشان افتاد، اسم بردند. کباب کوبیده، کباب برگ، جوجه کباب، پلو خورشت، به این صاحب کافه گفتم، آقا برای ما بزرگ‌ها یکی یک نوع غذا بیاور. بچه‌ها ببین هر چه می‌خورند بهشان بده. خب ده نفر غذا خوردیم. هیچ کس هم در قهوه‌خانه نبود، فقط یک خانواده غذا خورده بودند، درآمده بودند، می‌خواستند سوار ماشین شوند. اما من دیدم این پا و آن پا می‌کنند، وقتی آمدیم کنار دحل پول بدهیم، گفت حساب شد. گفتیم آقا ما ده نفر هستیم، اصلا ما اولین بار است اینجا آمدیم - من هم لباس تنم نبود، لباسهایم در ماشین بود، آنوقت هم رادیو و تلویزیون اصلا ماها را نشان نمی‌داد. صدا پخش نمی‌کرد. اول انقلاب بود. گفتم آقا ما ده نفر هستیم، گران هم شده غذا، چون بچه‌ها هر چی خواستند برایشان آوردید. گفت کلش را حساب کردند. آقا کی حساب کرد؟ گفت آن آقای که آنور کنار ماشینش است،



زن و بچه‌اش را سوار کرده می‌خواهد برود. من دویدم بیرون، گفتم آقا سلام علیکم. ببخشید روی چه حسابی غذای ما ده نفر را حساب کردید؟ گفت روی حساب، حساب کردم. گفتم چه حسابی؟ اجازه بدهید من پول را برگردانم. گفت محال است. اصلا من هم نمی‌شناختمش. گفت چهار پنج سال پیش، یکی از نزدیکانِ خوبِ ما، خیلی آدم خوبی بود، فوت کرد. ما دنبال شما آمدیم برای منبر ختم، حالا با اینکه من ختم هم منبر نمی‌روم. علتش هم این است که بلد نیستیم. گفت آمدم بیشت، اصرار کردم، گفتم جمعیتی که می‌آید در این ختم، من خیلی دلم می‌خواهد شما منبر بروی، کارخانه‌دار در آن هست، تاجر هست، بی‌دین هست، با دین هست، برای خدا بیا. گفتم عیبی ندارد، می‌آیم. گفت شما آمدی در مسجد ارگ تهران، یک منبر پاکیزه، بسیار خوب، به دردخور برای کل مستمع رفتی، خواستی از مسجد بروی بیرون، من دنبال دویدم، هر کاری کردم که - به قول شماها - حق الزحمه منبر ختمت را بهت بدهم، نگرفتی. هر چی گفتم آقا، ما وقت شما را گرفتیم. شما معلم هستی، آمدی یک ساعت حرف زدی، گفتی نه. رفتی. من هم منتظر بودم یک جا تلافی بکنم. امروز اینجا دیدم با زن و بچه، بدون لباس، دو تا ماشین پیاده شدید. بعد از پنج سال، گفتم بهترین جای تلافی است. بگذار اینها سرگرم خوردن باشند، من مدیر کافه را بیرون صدا می‌زنم می‌گویم چقدر شد پولش را بهش می‌دهم.

(تو نیکی می‌کن و در دجله انداز)، بینداز در مسجد ارگ، که ایزد در یک جاده جدید بین رفسنجان و سیرجان، در بیابانت دهد باز، من بعضی از آیات قرآن را لمس کردم، درک کردم، «ان احسنتم» راجع به خیر و شر است، «احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها»، از ماها که گذشته، جوانها شما خودتان را بیائید. شر اشتباه نمی‌کند. آخر می‌آید گریبان خودتان رامی‌گیرد. خیر اشتباه نمی‌کند. آخر می‌آید در جیب خودتان. حرفم تمام.

روضه حضرت عباس علیه السلام

خدا رحمت کند جودی خراسانی را، من گاهی مشهد می‌روم سر قبرش، این یک حق خوبی به این مجالس سید الشهداء علیهم السلام دارد. یکی از شعرهای جودی - سواد زیادی هم نداشته اما



خیر و شر مسئله اساسی انسان

از بس آدم پاکی بوده چه شعرهای خوبی خداوند به زبانش جاری کرده برای اهل بیت علیهم السلام -
یک شعر معروفش که شنیدید، همانی است که مربوط به سر بازار کوفه و سخن زینب
کبری علیها السلام با سر بریده است.

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی بریدی از چه با ما، روزی آخر آشنا بودی^۱
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر مگر زخم تو را اینگونه دارویی دوا بودی^۱
این یکی از شعرهایش است.

یک شعر زیبایش برای قمر بنی هاشم علیها السلام است.

قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق در روز حشر رتبه او آرزو کنند
عباس نامدار که شاهان روزگار از خاک کوی او طلب آبرو کنند
سقای آب بود و لب تشنه جان سپرد میخواست آب کوثرش اندر گلو کنند
بی دست ماند و داد خدا دست خود به او آنان که منکرند بگو روبرو کنند
گر دست او نه دست خدایست پس چرا از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند
درگاه او چه درگاه ارباب حاجت است باب الحوائجش همه جا گفت و گو کنند^۲
وقتی آمد کنار بدن قطعه قطعه،

از من دو دست بر کمر و از تو بر زمین دست دگر کجاست که خاکی به سر کند؟^۳
می‌خواهم از کنار بدنت بلند شوم، بدنت را که نمی‌توانم حرکت بدهم، کسی دیگر برایم
نمانده من را کمک کند، می‌خواهم برگردم به خیمه‌ها، برسم همه می‌ریزند دورم اگر از
من بپرسند از عمویمان چه خبر داری، من جوابی ندارم مگر اینکه بگویم خواهران،
دختران، زنان آماده اسیری شوید.

۱. جودی خراسانی.

۲. همان.

۳. شیخ عباس طهرانی (منزوی).



جلسه نهم

حرام و حلال های الهی خیر و

شر حقیقی

بیان خیر و شر در هر زمان، متناسب با مردم همان زمان بوده است

خداوند به خاطر محبت شدیدی که به بندگانش دارد، البته از زمان آدم تا هنگام نزول قرآن کریم، با نازل کردن کتابهای آسمانی، با زبان انبیاء علیهم السلام، برای مردم، خیر و شر را بیان کرد. البته مردم و امت‌ها کلاس به کلاس بالا آمدند، روزگار اول جمعیت کم بود، مردم تضادی با هم نداشتند دعوایی با هم نداشتند، مزاحم همدیگر نبودند. به گونه‌ای بودند که خداوند در سوره بقره می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾^۱ یک جمعیت یک دستی بودند. خداوند متعال قبل از حضرت نوح علیه السلام، که اولین پیغمبر اولوالعزم و جهانی است، خیر و شر را به تناسب همان جمعیت محدود بیان کرد. چون اضافه لازم نبود. یعنی جمعیت مورد خیر و شر اضافه‌ای قرار نمی‌گرفتند. به تعبیر امروزی، آن جمعیت اندک، شاگردان کلاس اول دین بودند. برای شاگردان کلاس اول که صد تا کتاب و صدها قانون و مسائل حکمت‌آمیز لازم نبود. در زمان نوح علیه السلام هم جمعیت، هم عقل جمعیت رشد کرد. علاوه بر خیر و شری که قبلاً توضیح داده شده بود، چون نیاز پیدا شده بود بیشتر بیان شد.

از خیر و شرهای بیان شده برای مردم حلال و حرام‌هاست

این جریان ادامه داشت تا زمان پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله که پروردگار عالم قرآن را نازل کرد برای کل امت‌ها تا روز قیامت. اگر ملاحظه کرده باشید بخشی از آیات قرآن با

۱. بقره: ۲۱۳.



«یا ایها الناس» شروع می‌شود. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱ آیه خطاب به کل انسانهاست. از زمان پیغمبر ﷺ تا روز قیامت که خیر شما در این است که لقمه حلالِ دلپذیر، یا به تعبیر خود قرآن، طیب در زندگیتان بیاید. «كلوا مما فی الارض» این "كلوا" به معنی مصرف کردن است. یعنی لباسی که برایتان حلال است، غذایی که برایتان حلال است، آشامیدنی‌ای که برایتان حلال است، حلال دیگر برای شما قبول کردنش مشکلی نیست. یک روزی ما فقط از طریق قرآن قبول می‌کردیم که خداوند متعال هر حلالی را هماهنگ با بدن مطابق با بدن، مفید برای بدن آفریده. اما الان شما خیزش حلال‌خوری را در مسیحیان، در همین شهرهای روسیه، در خیلی از کشورها می‌بینید؛ که دین ندارند، لائیک هستند، مسیحی هستند، یهودی هستند، ولی خریدهای گوشت را می‌روند از فروشگاه‌هایی که مارک حلال دارد می‌خرند. چون از نظر علمی به این نتیجه رسیدند که حرام‌خوری ضرر دارد. اگر گوسفند را خفه کنند بخورند، اگر گوسفند در تصادف بمیرد بخورند، اگر گوسفند از بالای بلندی پرت شود پایین بمیرد و بخورند، اگر گوشت آمیخته با خون را بخورند، ضرر دارد. رو به حلال آوردند. چون حلال در همه مراحلش، حالا گوشت باشد، نان باشد، آب باشد، شربت باشد، لبنیات باشد، هماهنگ با بدن و روح است و مفید است.

دو نوع حرام وجود دارد، حرام ذاتی و حرام عرضی

و حرام گاهی خودش حرام است. مثل گوشت خوک، گاهی هم نه اصلش حلال است، ولی با حرام به دست آمده، گوشت است، در کشتارگاه، ذبح شرعی شده، آمده در مغازه‌ها، ولی یک کسی این گوشت را با پول یتیم که ظالمانه به چنگ زده، با پول ربا، با پول دزدی، با پول فروش مواد، با پول اختلاس، با پول رشوه می‌خرد، اصل گوشت حلال است، ولی پولی که برایش داده حرام است. و مالک این گوشت مالک این ماست، مالک



این پنیر، مالک این شیر، نمی‌شود. چون هر جنسی را آدم با پول حرام بخرد، فروشنده نمی‌داند این پول نجس است، خب برای او پاک است. عیبی ندارد، چرا که اسلام، مردم را آورده روی مرز علم. گفته اگر یقین داری به اینکه این پنیر، این ماست، این شیر یا این گوشت، با پول حرام خریده شده خب خوردنش حرام است. چون مالک نیست. آنی که دارد می‌فروشد، هیچ وقت هم از آدم نمی‌پرسد که این پولت حلال است یا حرام است. این پول را می‌گیرد و می‌اندازد در دخل. لازم هم نیست بپرسد، یعنی بهش هم نگفتند بپرس، برای او مانعی ندارد. ولی برای آنی که با پول حرام خریده آن جنس پوشیدنی است؟ حرام است، نماز باهاش باطل است. حج اگر احرامش از پول حرام است، باطل است. یا واجبات دیگر، پس ما دو نوع حرام داریم، یک نوع حرامی هست که خود آن گوشت ذاتا حرام است. یا خود آن ماده مثل خون، مثل مشروبات الکلی، که خداوند در قرآن حرام کرده.

حرام‌های الهی به سبب ضرری است که به انسان میرساند

و حرام کردنش هم سبب دارد، چون ضرر دارد. وگرنه هر چی برای آدم ضرر نداشته باشد، ضرر قابل توجهی نداشته باشد، مباح است، حلال است. خب آنهایی که ذاتا حرام است، می‌گویند نخور. چون برایت ضرر دارد. حالا یا ضرر بدنی دارد، یا ضرر خونی دارد، یا ضرر عصبی دارد، یا ضرر فکری و مغزی دارد. به سلول لطمه می‌زند. دانشمندان آلمان می‌گویند، هر یک بار که یک کسی مست‌کننده می‌خورد و مست می‌شود، وقتی مستی‌اش تمام شد و از مستی درمی‌آید و هشیار می‌شود، دو هزار سلول مغزش با آن الکل نابود شده. خب ضرر دارد که گفته نخور، وگرنه اگر آبجو، شراب، مواد دیگر که در این خانواده است، منفعت داشت، خدا حرام نمی‌کرد. خدا هر چیزی را حرام کرده، به نفع ما حرام کرده. هر چیز را حلال کرده، به نفع ما حلال کرده.

ممکن است ضررهای حرام خارج از درک ما باشد ولی خداوند عالم است

نهی پروردگار که می‌گوید نخور، نپوش، انجام نده، یک نهی عالمانه و حکیمانه است. خب من خبر ندارم که ضرر دارد، خدا که خبر دارد. از اعلام حرام بودن آن جنس بخیل نبوده،

چون محبت به بندگانش دارد. مثل این است که یک پدری می‌خواهد لولاهای درها و پنجره‌ها را تمیز بکند، جاکلیدی‌ها را می‌خواهد جرمش را پاک بکند. می‌رود یک شیشه نفت تمیز می‌آورد می‌گذارد در آشپزخانه، که بیاورد بردارد پنبه هم بردارد شروع کند به تمیزکاری. خیلی هم در این شیشه نفت صاف، زیبا، قشنگ است، بچه پنج شش ساله‌اش تشنه‌اش می‌شود. می‌رود در آشپزخانه آب بخورد، پدر هم دارد نگاه می‌کند، بچه شیشه را می‌بیند، می‌گوید خب شیشه حاضر و آماده هست دیگر، ما در یخچال را باز نکنیم، شیر هم باز نکنیم، در فکر خودش، تا می‌رود طرف شیشه دست دراز می‌کند، پدر از جا می‌پرد داد می‌کشد، آئی عزیزدلم، پسرم، دخترم، می‌پرد در آشپزخانه شیشه را می‌گیرد. هیچ کس به این پدر نمی‌گوید آئی بخیل ظالم، خب بگذار بخورد، تشنه‌اش است بچه، برای چی داد می‌کشی؟ چرا می‌پری؟ چرا فریاد می‌زنی؟ یعنی در این هفت میلیارد جمعیت کره زمین یک نفر پیدا می‌شود بگوید این پدر دیوانه است؟ بخیل است؟ پلید است؟ آدم بد و سختگیری است؟ نه. همه می‌گویند بارک الله. چه پدر مهربانی. آنچه که خدا حرام کرده، روی مهربانی شدیدش است. که ما نفت نخوریم، بنزین نخوریم، گوشت سگ نخوریم، گوشت مار نخوریم، گوشت قورباغه نخوریم، گوشت خوک نخوریم، گوشت گوسفند خفه شده را نخوریم، گوشت گوسفند پرت شده از بلندی و مرده را نخوریم، خب روی مهربانی‌اش است، روی لطفش است، روی آقایی‌اش است، این برای حرامهای اصلی که اصلا خودش حرام است. نسبت به حرامهای عرضی هم همین‌جور است.

پنیر که حلال است، شیر که حلال است، گوشت که حلال است، کره که حلال است. ولی در سوره نساء می‌گوید، کسی که از مال حرام برود اینها را بخرد بیاورد بخورد، همان وقتی که دارد می‌خورد ﴿يَا كُلُّونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۱ آتش دارد می‌ریزد در شکمش. این را خدا می‌بیند آتش است، من نمی‌بینم. این آتش‌ها جمع می‌شود شکم اشباع از آتش می‌شود، می‌گوید به نامحرم نگاه نکن، چون نگاه دوختن و فکر کردن مقدمه دو زنا است. یک زنا فیزیکی که



آخرش دوتایی رابطه برقرار نکنید، یا اگر رابطه برقرار نکنید، زنی که چشم چران است در باطن خودش با آن مرد غریبه زنا می‌کند. مرد چشم چران در باطن خودش با آن زن غریبه زنا میکند. آن وقت می‌آید می‌گوید این نگاه تیری آتشین از تیرهای شیطان است.^۱ که داری به چشمت می‌زنی، اما فعلا نمی‌بینی. یعنی حس نمی‌کنی در چه حالی است. گوش هم همینطور، عضو شهوت هم همینطور، قدم هم همینطور، نهایتاً در سوره بقره می‌گوید آتش دوزخ نه با نفت است نه با گاز است نه با زغال است، نه با زغال سنگ است، نه با مازوت است، نه با بنزین است، هیزم جهنم که آتش را شعله می‌کشاند، خود انسانها هستند. آیه‌اش هم این است ﴿فَاتَّخَذُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۲، آتش جهنم هیزمش خود انسان است. یعنی وقتی قیامت برپا می‌شود، از شکمش از چشمش، از گوشش، از دستش، از عضو غریزه جنسی‌اش، آتش بیرون می‌زند. چون در دنیا هم توبه نکرده این آتش در قیامت با هیچی خاموش نمی‌شود. با هیچی. این حرف خداست درباره حرام.

نمونه ای از لقمه حرام که اهل باطن حقیقت آن را می‌بینند

یک کسی را من از طریق زندگینامه‌اش می‌شناسم. حدودهای منطقه ری دفن است. ناصر قاجار، خیلی ذکر فضائل این آدم را شنیده بود. چون ناصر قاجار، در همین کاخ گلستان بود. این مرد هم تهران بود. البته یک مدتی ترکیه بود و عراق بود و بعد آمده بود مقیم تهران شده بود. من هم دقیقاً نمی‌دانم کجای تهران. احوالاتش را خواندم، آدم عالم و عارف و زاهد و الهی بود. ناصر الدین شاه می‌گوید یک نهار این را دعوتش کنید من کامل ببینم. می‌آیند بهش می‌گویند، اعلی حضرت دعوتتان کرده یک نهار بیایید پیششان. آدمهای خدایی، وزن دارند. اصلاً برایشان مهم نیست که شاه کیست، غیر از شاه کیست. اصلاً برایشان مهم

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ النَّظْرُ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ وَ كَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْزَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةَ / الكافي (ط) - الاسلاميه، ج ۵، ص ۵۵۹، ح ۱۲.

۲. بقره: ۲۴.



نیست که شاه دعوتشان کرده. خیلی راحت به اینجور دعوت‌ها "نه" می‌گویند. گفت نه ما با شاه کاری نداریم. نمی‌خواهیم هم ببینیم. نهارش هم نمی‌رویم. خب شما اگر شرح حال ناصر الدین شاه را خوانده باشید، که من همه عمرش را، یعنی تمام تقریباً شصت و هفت سال عمرش را، شصت و هشت سال عمرش را خواندم. از تولدش تا وقتی که در تبریز ولیعهد بود و بعد آمد تهران خیانت عظیمی به این مملکت و ملت و دین با کشتن "امیر کبیر" کرد و با شش سال روی کار آوردن "میرزا آقاخان نوری" کل معدن‌های این کشور را هفتاد سال، نود سال، به گرگان انگلیس و بلژیک و هلند فروخت. و راه پای آمریکایی‌ها را در این کشور گسترده‌تر او باز کرد. بعد هم حکومت را بعد از میرزا آقاخان داد به "میرزا حسین خان سپهسالار" و بعد از مدتی هم داد به "مستوفی الممالک" و آخرین وزیرش هم "امین السلطان" بود. یک یهودی‌زاده که او هم چقدر به این مملکت جنایت کرد. کسی جرئت داشت بگوید نه؟ من نه‌ار اعلی حضرت را نمی‌آیم؟ تکه تکه‌اش می‌کردند. که به شاه توهین کرده. محل نگذاشته. ولی مردان خدا واقعا پرده پندار دریدند، یعنی که به جز خدا هیچی در این عالم ندیدند. ناصر الدین شاه کیست؟ اباباما کیست؟ عبدالله در عربستان چه سگ توله‌ای است؟ اینها روحشان اینقدر بزرگ است که اصلاً ارزشی برای اینها قائل نیستند در دنیا، گفت نه، من نمی‌آیم، به ناصر الدین شاه گفتند نمی‌آید، گفت تهدیدش کنید. خب وقتی که آدم مورد تهدید قرار می‌گیرد، قرآن اجازه می‌دهد به هر شکلی بشود جانش را حفظ کند. مگر اینکه لازم باشد آدم جانش را بدهد مثل "میثم"، مثل "رُشید هَجَری"، مثل "قیس ابن مُسهر صیداوی"، اینها به نقطه‌ای رسیدند که بدون جنگ با ظالمی، مثل ابن زیاد و معاویه درگیر بشوند با علم به اینکه می‌کشندشان و درگیر شدند، جانشان را دادند. اینها محبوب امیر المومنین علیه السلام بودند، اینها بلد بودند چه کار بکنند.

آمدند تهدیدش کردند. گفت اگر به تهدید است، زور است، می‌آیم. مثلاً پنجشنبه نه‌ار می‌آیم دربار. پنجشنبه، شنبه، هر روزی آمد دم کاخ گلستان، خب مامورها هم خبر داشتند، بردند داخل. ناصر الدین شاه هم گفته بود من مهمان دارم. یک خرده سفره را چرب‌تر قرار



داده بودند، سفره‌های خوراک ناصر الدین شاه، من همش را خواندم. صبح، نهار، شام، یا وقتی می‌رفته حمام، دقیقا مثل سفره‌های معاویه (لعنة الله عليه) بوده. خیلی گران تمام می‌شد سفره‌هایش، ناصر الدین شاه گفت که کسی نهار نباید پیش ما، من می‌خواهم با این مثلا مرد الهی، عارف، تنها باشم. خب غذاها را همه را چیده بودند، و غذاها هم بخار می‌کرد و ناصر الدین شاه به احترام این مرد الهی، گفت شروع کنید، گفت نه شما شروع کن، اعلی حضرت قَدَر قدرت، قوی شوکت، شروع کرد. قاشق اول و دوم، گفت شما هم میل کنید، گفت من اصلا میل به غذا ندارم. گفت نهار خوردید و آمدید؟ گفت من صبحانه یک خرده نان خشک خوردم و آب تا حالا هیچی نخوردم، ولی میل ندارم. گفت آخه من انواع غذاها را به احترام شما پختم، کباب است، مرغ است، تیهو است، نمی‌دانم کباب است، برنج درجه یک مازندران است، مرباهای خانه‌ساز است، گفت نه میل ندارم. گفت خیلی تعجب است، با این چشمت داری خوشمزه‌ترین غذاها را می‌بینی، میل نداری؟ چرا میل نداری؟ گفت میل ندارم. اصرار کرد. این هم آستینش را یک دور بالا زد، با دستش رفت در قاب پلو مشتش را از آن برنج‌های صدری شمالی دودی خوشمزه‌ای که روغن حیوانی هم رویش پاشیده بودند پر کرد، بالای دیس آورد و با پنج تا انگشتش برنج را فشار داد. از فشار، زیردستش، از لابه لای برنج خون شروع کرد آمدن، بعد هم برنج را ریخت، گفت جناب شاه، کل این سفره از خون دل این مردم مظلوم غارت شده است. من به این غذا میل ندارم. این لقمه حرام. برادران! خواهران! نمی‌گوییم صددرصد، شاید سختمان باشد، یک هفتاد درصد حرف خدا را باور کنیم. هفتاد درصد! عیبی دارد؟

اثر لقمه حرام و رویدن گوشت از آن در روایات

من یک روایت هم از اصول کافی برایتان بگویم، این کتاب واقعا محبوب من است. این کتاب بعد از قرآن و نهج البلاغه و صحیفه زین العابدین، رده اول کتاب شیعه است. یعنی از قرن سوم، اواخر قرن سوم تا الان، هزار و دویست سال است شیعه کتاب روایتی به اندازه کتاب کافی معتبر و با ارزش ندارد، ده جلد است. حدود شش هزار صفحه است. هزار

و سیصد سال پیش نوشته شده. نزدیک هفده هزار روایت دارد. نظم کتاب بسیار هنرمندانه است. دو جلدش بنا به نامگذاری خود کلینی، "اصول" است. هفت جلدش "فروع" است. یک جلدش هم اسمش "روضه" است. یعنی "گلستان" ذکر مصیبت در آن نیست. اسم کتاب "بوستان" است. "گلستان" است. "باغستان" است. عربی می‌شود روضه با ضاد. در این کتاب - چی داشتیم می‌گفتیم؟ لقمه ناپاک حرام که تبدیل به گوشت و پوست و استخوان و خون می‌شود لقمه حلال هم همینجور - این خیلی روایت سنگینی است. این روایت وحشت‌آور است. سند هم دارد. متین است. کتاب هم کتاب باعظمتی است. امام باقر علیه السلام بنا به نقل کلینی، می‌فرماید - یعنی خیال همه حرام‌خورها را راحت کرده - «و الجنة لا يدخلها الا الطيب»^۱، بهشت فقط جای پاکان است. بدن نجس و خون نجس و رگ و پی نجس، که از حرام ساخته شده جایش بهشت نیست. او باید برود یک جای دیگر بسوزد. «و الجنة لا يدخلها الي الطيب».

جمع بندی و خلاصه همه مطالب گذشته

حرف را برگردانم به هشت شب قبل، در قرآن آنچه در همه چیز به خیر ما بوده بیان شده، به فرموده امیر المومنین علیه السلام، آنچه به ضرر ما و به زیان ما بوده بیان شده به فرموده امیر المومنین علیه السلام، خیر را بیان کرده در همه چیز، چون عاشق ما بوده پروردگار، می‌خواسته همه چیز ما پاک باشد، خیر باشد، شر و ضرر را بیان کرده، چون واقعا ما را دوست دارد، دوست داشته، پیشینیان ما را هم دوست داشته، اگر شر را بیان کرده و زینها را باز هم از باب لطف و محبتش بوده که بیان کرده. چه خوب است که مرد و زن و هر کسی صدای من را بعد از تلویزیون، از جام جم می‌شنود، بیاید یک پارچه برود سراغ خیر، و یک پارچه از شر ببرد که اگر ساختمان وجود انسان با خیرها برپا شود، قطعاً آدم بهشتی است. و اگر ساختمان آدم با شرها ساخته شود، عاقبت خوشی نخواهد داشت.

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الدُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ وَ أَشَدُّهَا مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَ الدَّمُ لِأَنَّهُ إِذَا مَرَّخُومٌ وَ إِذَا مُعَدَّبٌ وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ / الكافي (ط-الاسلاميه)، ج ۲، ص ۲۷۰.



ارزش شرکت و برپایی مجالس امام حسین علیه السلام

خب بحث تمام. و شما هم خیلی بزرگواری کردید از سرکار به جای اینکه بروید خانه استراحت کنید، یا رفتید خانه، می‌توانستید استراحت کنید. استراحت نکردید، آمدید در این جلسه شرکت کردید. این مجلس را تشکیل دادید. حرام و حلال خدا، مسائل الهی را شنیدید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید از خانه‌تان که راه افتادید به قصد شنیدن مسائل الهی، هر کدامتان به جلسه نمی‌رسیدید و می‌مردید، شهید می‌مردید. یعنی اینقدر این جلسات ارزش دارد. من از شما همه قدردانی میکنم. از دوستانی هم که چراغ اینجا را روشن کردند، هر روز آمدند اینجا را جارو کردند، برای شما آماده کردند، کفش جفت کردند، تعارف کردند، چایی دادند، چایی دم کردند، چند شب شام دادند، از همه آنها هم تقدیر می‌کنم، کار امروز شما که این جلسات را برپا می‌کنید، و کار شما که شرکت می‌کنید، برای آمریکا و اسرائیل و وهابیت عربستان خطرناک است. بیست سال پیش اینجوری نبود، الان این جلسات که گزارش‌هایش هم می‌رود، چون تلویزیون پخش می‌کند، دشمن کاملاً می‌بیند. چند بار من را آمریکا دعوت کردند برای منبر، ساواک آنجا اجازه نداده بود برای ویزا، می‌دانست تمام شرح حال من را، جلسات من را داشتند فیلمش را، عکسش را، گفته بودند این آدم برای آمریکا خیلی خطرناک است. خب راست می‌گویند، خطرناک هستیم. اگر برویم آنجا فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را با این زبان، با این نرمی، با این محبت، تبلیغ بکنیم، چند هزار تا یقیناً شیعه می‌شوند. چنانچه که از طریق تصویر چقدر شیعه شدند. یا از طریق سایتی که ما در قم داریم. بله این جلسات برای آمریکا برای اسرائیل امروز، و مخصوصاً برای عربستان از بمبی که در هیروشیما انداختند خطرناکتر است. بیچاره این جلسات هستند. و هیچ تیر سه شعبه‌ای به جگر آمریکا و اسرائیل و مخصوصاً عربستان، در طول جهان و تاریخ رها نشده، مثل این بیست و چهار میلیون پیاده‌ای که از بصره ششصد کیلومتر، از نجف، از جاهای دیگر، از ایران، از پاکستان، از آلمان، از هند، از انگلیس، از آمریکا، حتی کشیش‌های مسیحی می‌آیند.

می‌توانید بروید. من به شما بگویم، کسی هم اگر به من ایراد بکند، جوابش را دارم بدهم. اینقدر درس خواندم، فقه بلد هستم، که جوابش را بدهم. زیارت ابی عبدالله علیه السلام شبیه واجب بودن در آن است. می‌توانید کربلا بروید، بروید. پول هم می‌شود قرض بکنید، بکنید و بروید کربلا. این اربعین بسیار بسیار مهم است. خب حالا من اسم اربعین را بردم. شب آخر است. همان روزه اربعین را برایتان بخوانم.

روضه اربعین ابی عبدالله علیه السلام

مرا اندر مشام جان برآید	شمیم جان فزای کوی بایم
که بوی مشک و ناب و عنبر آید	گمانم کربلا شد عمه نزدیک
در این صحرا صدایاصغر آید	به گوشم عمه از گهواره گور
به کویت زینب غم پرور آید	حسین را ای صبا برگو که از شام
قبول خاطر زارت گر آید	ولی ای عمه دارم التماسی
تو را از گریه کام دل بر آید	که چون اندر سر قبر شهیدان
دوباره شمر دون با خنجر آید	در این صحرا مکن منزل که ترسم
که استقبال لیلا، اکبر آید	مهار ناقه را یکدم نگره دار
سر راه عروس مضطر آید	مران ای ساربان یکدم که داماد
اگر در حشر ما این دفتر آید	کُند "جودی" به محشر، محشر از نو

عمه گریه‌هایتان را که کردید بگو زود محمل‌ها را ببندند برویم، می‌ترسم شمر دون باز پیدایش شود.

